

C821
.R6274r



McGill
University
Libraries
Islamic Studies Library

ISLML
BP193
R59
1855

C821
.R6274.

3974389

Izzat Ali Rizvi

روضۃ الامم -

Rawzat al-A'imma

69294

پرو
29-5-80

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله واصحابه واهل بيته
اجمعيين ابا عبد جليل كويد احقر المعيا وانه صدر رحمت له مني وقت شفاعة
نجا وال نجا واولاد علي سيد عرش علي رضي الله عنهما واولاد علي بن ابي طالب
واقربى حقهم محمد بن علي وفا سمي اللهم اخضر له وارحمه له ابن ذرره بمقدار
استطاعت ان يكون كما ليدف ابن رساله منبهه له فورد كما هو موجود في الرواية
شده نمايد لکن بجزئی بعض اجنبی با وجود عدم در صحت سیر کتب معتبره
که در ان احوال صحیح است وجزو آن مندرج بود نمود متفق تمام و بحواله کلام
بطریق استیجاب اختصارا لیدف نمود اول اراده داشتم که نظری چند ششمن
سید کاینات و منقح موجودات رحمة العالمین خاتم النبیین ابوالقاسم محمد
رسول الله صلی الله علیه وسلم ونبوت سیدتنا النساء فاطمة الزهراء علیها السلام
من رضا و حین خامس آل عبا صلوات الله علیهم اجمعین خبر نمايد
قبول انچه با کبر این خاصان بارگاه محمدیت راجع بجانه خواهد بود

بقره نان محمد خود و بکتاب اسباب مسیلتین مدراج بود باغ این نهد به محمد ان را به حال که زبان
مقال کشا فقط ایاتی که نشان آن مؤثران درگاه احدیت نازل شد و اگر جمع نموده اند
دفتری طویل گردد و اگر فقط منقبت آن چهار تن که انما را هم ذات نبوی است یا محمد
سازد و در آن هم کتاب را از میگرد که حق سبحانه و تعالی جل شانده بآیه مبارکه و انما انزلنا
ان مثل عیسی عند الله کمثل ادم خلقه من تراب ثم قال له کن یسکون
الحق من ربک فلا تکن من الممشرین فمن ساجد فینه من بعد ما جاک
من السلام فقل تعالوا اندح ابنا و ابناکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا
و انفسکم ثم یبشیر فنجعل لعنت الله علی الکاذبین و اینجنان بوده که
حضرت بمقام نصاری حسب نزول آیه ترا علی را پیش فرمود و فاطمه
پس پشت حسن را دست راست و حسین را دست چپ شرف داد
فرمود اللهم هؤلاء ابا بیتی بقوم نصاری میبری و بمباینه اینجان از قوم خود
که اسما این سخن چنان بشنید که از دست بدعا خواهند بردست کرده شای
غارت خواهد شد پس قوم نصاری قبول خیریه نمودند و روایت از جابر بن عبد الله
رضی الله عنهما و متفق علیه اند صحابه دیگر که انفسنا محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
و علی علیه السلام اند و ابنا و ناسنا و انفسنا و انفسکم و انفسنا و انفسکم
علیها السلام و انحضرت صلی الله علیه و سلم در باره متشبه بودن این چهار تن

بذات خود فرمود خواجه او ایت کرد ترندی و حاکم از عمر ان بن حسین که در
انحضرت صلعم ما تریدون من علی ما تریدون من علی ما تریدون من علی
ان عایاشی و اما منه و هو و بی کل مؤمن بیدی و منقول است
بصواعق محرکه که انحضرت صلی الله علیه و سلم علی و فاطمه و حسین و العبا خود
در آورده ارشاد کرد اللهم انهم منی و انا منهم فاجعل صدقاتك و جناتك
و مغفرتك و رضوانك علی و علیهم و تسقوا لبقول مهمه از مجاہد که بر
رسول الله صلی الله علیه و سلم در حالیکه دست فاطمه در دست خود داشت و منبسط
من عرف بده فقد عرفها و من لم يعرفها منی فاطمه بنت محمد و من
بظفنه منی و هی قلبی و هی روحی النبی بین جنی فمن اذا ما فقد اذ انی
و من اذا انی فقد اذ الله و در سنن ترندی بیرون علی ابن ابی طالب
که فرمود انحضرت صلی الله علیه و سلم حسین منی و انا من حسین احب الله عامر
احب حسنا و حسین سبط من الاسباط و حسن سجانة کما در باره این چهار تن تقدیر
میفرماید از نبی خود که باست خود تایم نماید قل لا اسالکم علیه اجر الله المودت
فی القربی ابز و کما در باره طهارت ایشان میفرماید انما یرید الله لیتذیب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا روایت کرد ابو الحسن نسبی
میفرماید خود از شد بن عباس رض که گفت ابن عباس هرگاه که نازل شد این است

نعم از رسول الله صلی علیه و سلم که کدام اهل بیت اند که علم خدا در باره فرض است
محبتشان نازل شده فرمود که علی وفاطمه و حسن و حسین از و ترندی در
سنان خود روایت کرده که روزی رسول صلی علیه و سلم برای نماز میفت
و بیروز این آیت نازل شده بود هرگاه که قریب دروازده مکان فاطمه ^{السلام} علیا
رسیده آید خدا فرود خواند و مانع مولای ابوذر از ابوذر عفا ری رضی الله عنه رواست
که در که فرمود رسول الله صلی علیه و سلم مثل ایستی کسفیه نوح من ربنا
خدا و من خلف عنانی النار و روایت کرد صاحب کتاب در روز
رضی الله عنه فی قوله لوانی موج البحرین یلتقیان گفت علی و فاطمه از ^{السلام} علیا
در صحیحین از ابن عابد منقولست که دیدم روزی رسول الله صلی علیه و سلم
حسن را بر دوش داشت و میفرمود ای احبه فاطمه و محمدت را بر دوش
ابن هر دو منقولست که فرمود انحضرت صلی علیه و سلم اللهم انی احبته فاطمه
و احببت من بحبه مستقر علیه کذا فی مشکوٰۃ و نیز در صحیحین آمد در باره
حسنین علیهما السلام و هار جانا من الدنيا و بصحاح مسلمة الحسن و حسین علیهما السلام
این الحینه و زیاده کرد این ماجه و غیر او و ابو جانه منما نزد طبرانی ابو یوسف
منما و در روایت ابن عساکر از ابن عباس در باره حسن و حسین علیهما السلام فرمود

رسول صلی الله علیه وسلم من اجبما فقد اجبني ومن اجفها فقد اجفني وورد
وحسن وحسين علیهما السلام اشبه برسول صلی الله علیه وسلم خبانه ثابري از انس من
آورده لم يكن احد اشبه بابي صلی الله علیه وسلم من الحسن بن علي وقال في الحسن
كان اشبه برسول الله صلی الله علیه وسلم وترندي مفصل از علی علیه السلام آورده
و صحیح کرد انرا و گفت الحسن اشبه بابي صلی الله علیه وسلم فما بين الصدر الى الورك
وحسين اشبه بابي صلی الله علیه وسلم في ما كان اسفل من ذلك و آورده
ان النبي صلی الله علیه وسلم احد الحسن والحسين فقال من اجبني واحب لذي نانا
هما و انهما كان سمي في درجتي يوم القيامة وترند و ابن حجر در باب علی و تقنی آورده
که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم اما دینه و علی بابها و حر و است در حجاز و سلم ابو عبد
بن اوقاض و برودیت و هر از ابو سعید خدری و برودیت طبر از اسما
بنت و سلمه و خنسی ابن خیاده و ابن عمر و ابن عباس و جابر بن سدره و علی و
برابر بن عاذب زید بن ارقم که رسول صلی الله علیه وسلم بوقتی که نوا بگوشت گفت
علی علیه السلام را بدینه خلیفه خود ساخت علی علیه السلام گفت یا رسول الله و ابر زبان
نودگان خلیفه مبارک رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اما ترضی ان تكون مني نبتة فان
من موسى الاله لابني لبي و در ترند و صحیح در انست که هر در خدیو هم رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود من كنت مولاد فعلي مولاه اللهم وان من دلاله و عاده من اعاده
و همین باب بزرگتر فرمود علی را قدر بنم شانه که بر خورش را بنم شانه و
بمصاحح و غیر ما آورده که حضرت صلعم در باب غزوات و ابابیت خاص خود فرمود انی ناک
در قم الثقلین ما ان تمسک بهما لن یفقدوا الله و ان تمسک بهما انتم من الله

وَالْحُسَيْنَ أَشْبَهَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَا كَانَ اسْتَفْلَ مِنْ ذَلِكَ
 حسين شبیه تر بود بانی صلوات الله علیه و سلم در آنچه که از انان تا پايه است
 و آورند می آن النبي صلوات الله علیه و سلم اخذ الحسن و الحسين فقال من احسن
 بر آئینه بنی صلوات الله علیه و سلم بکنار گرفت حسن و حسین را پس فرمود هر که دوست
 و احب هدایت و آباهما و امهما کان معي فی دجرتي یوم القیامة
 دوست داشت هر دو پس آن مراد بر نوبت و مادر هر دو را خواهد بود با من در رتبه من بروز قیامت
 چونکه صاحبان استدو فارسی را سبب بی وقت معنی میشود لهذا احوال فقط ترجمه احادیث
 بفارسی آورده میشود بقید راوی و این احادیث فقط بشان جنین علیها السلام است
 روایت کرده احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم از بریده
 که روزی آنحضرت خطبه میخواند که حسین با جاهای سرخ بایا میکه قوت رفتار کم داشتند نزدیک
 خود آمدند آنحضرت بر فور ملاحظه بفرار شده و خطبه را موقوف نموده از منبر فرود آمد و هر دو را در
 بغل اشده باز بر منبر برآمد و با حیات تمام بر منبر نشاندند ارشاد کرده که صدق الله تعالی
 انما امواکم و اولادکم فقیته که بلا خطه ایشان بفرار شده خطبه را موقوف ساختم و اینها
 در بر بخشیدم قرار نماد و روایت کرد ابن عساکر از ابان و ابن که فرمود آنحضرت که مسجد
 اصدیر العظیم بخندم که حسین را و اولاد ایشان را و روایت کرد طبرانی و غیره از ابی هریره
 که فرمود آنحضرت هر که حسین را دوست دارد من او را دوست دارم و خدایترا دوست دارد
 و داخل جنت کند و هر که حسین را دشمن دارد و یا خلاف کند من دشمن او شوم و خدایترا دشمن شود و در
 فارس از دور روایت کرد ابن که شخصی از آنحضرت پرسید که از اهل بیت که دوستت داری فرمود
 الحسن و حسین را و آنحضرت از بنت خود سیده الشاه یعنی فاطمه الزهرا علیها السلام همین لفظ
 فرمود که حسن و حسین پس آن مراد بخوان و هر گاه که می آمدند میبوسید و معانقه میفرمود عساکر
 مثال خود از علی رضی علیه السلام آورده که میفرمود که ولد ریحان است و ریحان من حسن و حسین
 است پس لغوی از علی روایت کرده که آمدند حسین نزد خود و آنحضرت هر دو را در بغل کشید
 اند این هر دو پس آن مراد از دنیا بر که مراد دوست دارد ایشان را دوست دارد

بجای
 حسین بن
 که سوال کرد
 سخا از این
 خدا از اند

بجای
 حسین بن
 که سوال کرد
 سخا از این
 خدا از اند

وآن فرشته سایه ساخت از بر خود پس آنحضرت را بخوار گرفت و آن فرشته حسین را بگوید که عرض نمودند که یا رسول الله حسین را بخوار مآید و تو سبک فرمودی که شما ایند که حسین بزرگ در این اندوید ایشان بهتر از ایشان بچند فرمود که فضیلت دهم ایشان را بفضیلتی که حق سبحانه و تعالی با ایشان داده است پس جمله فرمودند بعهده فرمود که خبر دهم شمارا با فضل مردمان از روی جد و جود عرض نمودند که آری یا رسول الله فرمود که آن حسن و حسین اند که پدر ایشان محمد رسول الله و جد ایشان خدیجه بنت خویلد پس فرمود که خبر دهم شمارا با شرف مردمان از روی پدر و مادر عرض نمودند که آری یا رسول الله فرمود که آن حسن و حسین اند که پدر ایشان علی بن ابی طالب مادر ایشان فاطمه بنت رسول الله باز فرمود که خبر دهم شمارا با بهترین عالم از روی عم و عمه عرض نمودند نعم یا رسول الله فرمود که آن حسن و حسین اند که عم ایشان جعفر بن ابی طالب عمه ایشان امهانی است بنت ابیطالب باز فرمود که خبر دهم شمارا با فضل اهل جهان از روی خاله عرض نمودند که آری یا رسول الله فرمود که آن حسن و حسین اند که خاله ایشان قاسم بن رسول الله و خاله ایشان زینب بنت رسول الله گوید که پدر ایشان حنفی و مادر ایشان حنفی و جد و جدّه ایشان حنفی و عم و عمه ایشان حنفی و خاله ایشان حنفی و محب ایشان حنفی و مطهرانی در کبیر و ابوالنخیم در کتاب فضایل صحابه از علی مرتضی آورده که آنحضرت با فاطمه بنت خود فرمود که هیچ بنی نیست مگر از وی اولاد آن بنی شدند بجز من و تحقیق هر دو پسران من یعنی حسن و حسین سران جوانان بهشت اند مگر سیران زمانه که کجی و عیسی اند یعنی اولاد هر بنی بنی شد مگر اولاد من اگر سنی میشد ختم نبوت متصور نبود معنی سیران من از همه جوانان بهشت سردار اند با وجودیکه بنی نیستند اینست قطره از دریا و ذره از آفتاب و همین صفات و اوصاف مذکور و دیگر آنکه معصومین و طاهرین و اولاد و امجاد ایشان صلوات الله علیهم جمعین موصوف اند که ذریت و عترت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اند و امامت باکرامت ایشان از تو اترشاد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثابت و مثل آفتاب روشن حاجت بیان نذر و محققین و محدثین این را خوب میدانند بشریح کتاب بطول می انجامد بعهده خست که قدری از اوصاف خلفای راشدین و صفات انصار و مهاجرین که مجتهدین بنی مین اند رضوان الله علیهم سخن بگویم و باز چون بدل خود تصور نمود آن ذوات تقدس آیات و انفاس ملکی عادات را هم صفات ذات بنوی یافت که حق سبحانه

پس ایزد تعالی فرستاد بر او شان عذاب بعد از آن ایمان آوردند پس بر پشت ایزد تعالی عذاب
 از او شان پس از آن عشی طاری شد بر آن قوم نبی دیگر و او و عیله السلام نام پدرو
 ایشانکه پادشاه بنی اسرائیل بود ششصد و پنجاه و هفت سال پس از آن سلیمان ابن
 داود و علیهما السلام سن شصت و یکصد و هشتاد و هفت سال پس از آن ذکر ما بن ثمان
 علیه السلام سن شصت و یکصد سال بود بعد از آن یحیی علیه السلام سن شصت و یکصد
 و هفتاد و پنجاه بود نبی دیگر عیسی ابن مریم علیهما السلام سی و سه سال و بیست و یک روز
 فرمای فلکهایم شده و هنوز زنده هستند و ایامش علیه السلام نیز بنی مرسل و از سبط
 یوشع بن نون فرستاد ایزد تعالی ویران لعلبات و آن قریه است در ملک شام و بیست
 شاکر و خلیفه الیاس بود بعد از اسباط و اولاد یعقوب علیه السلام بودند یعقوب و زاده پسرش و اولاد
 بن یک بکثرت و اولاد هر پسر بنی اسرائیل بجای قبیله است در عرب و روایت است
 از تعب الاخبار که پیداشد زنده بنی مخنون آدم و شنت و آدریس و لوط و توح و ایمل و یوسف
 و ذکر یار عیسی ابن مریم و محمد رسول الله صلوته الله علیه و علیهم السلام که محمد بن میگویند که لقمان ذوالقرنین
 یعنی سکندر بنی بودند مگر حکیم و سلطان و گفت عکرم بن ابوجهل صحابی آنحضرت که لقمان و اسکندر بنی بودند
 و فرمود یعنی علی علیه السلام که هر دو صحاب بودند و صحیح بود صحیح از زبان عربی بود ایمل و یوسف
 و صالح و شعیب محمد رسول الله صلوته الله علیه و علیهم السلام مورخین میگویند که چهارس سلطان ایدم
 اند و از ایل سلیمان علیه السلام دوم سکندر و ثلثین علیه السلام و از غیر اسلام فرود بن کعبان و
 بخت نصر و آن پادشاه نیست که مجاریه نمود در بیت المقدس و هفتاد و هزار کس القبله ساینده و هفتاد
 هزار را مقید نموده تا دروازه بابل آورد که در آنجا و اینال پیغمبر بود و اینال برایتی بنی و برایتی
 صغیر السن بود و معجوت نبوت شد بعد از زمانه از وقت آدم تا زمان محمد
 رسول الله علیهما السلام و تا نالیف این کتاب و هس این منه گوید که از زمان
 خلقت آدم تا طوفان نوح علیهما السلام دو هزار و دو صد و هفتاد و هشتاد سال گذشته بود و از طوفان
 نوح و تا وقت موسی و بنیامه سال از حضرت نوح تا زمان ابراهیم علیهما السلام و هزار و دو صد
 و هشتاد سال و از ابراهیم تا زمان موسی علیهما السلام نهصد سال و از موسی تا زمان داود علیهما السلام پانصد

القاب آنحضرت بسیار اند لا تقدر الا تحصی اسمای مبارک محمد و محمد و عبد الله و طه و
 یسین و نون و مزمل مدثر و رسول آنچه که علی استخراج کرده اند از کلام مجید نیست نهید و بجز او
 و نذیر و داعی و سراج المیز و حقه للعالمین و خاتم النبیین و امی نور و نعمت در سیم و زوف و منذر و مذکر
 و شمس و نجم و سماوی و حامد و محمود و مصطفی و محبتی و شافع و شفیع و سید المرسلین و امام المتقین و نقیض کلین
 آنحضرت محمد الرسول الله بود آنحضرت هفت ماهه شکم مادر بود که پدر وفات یافت و شش سالگی
 مادر آنحضرت رحلت فرمود هشت سالگی دو ماه و دو روز بعد آنحضرت عبدالمطلب انتقال فرمود
 در آن حالت ابو طالب کفالت آنحضرت می نمود و سن بست و چهار سالگی و پانزده روز با حضرت خدیجه
 الکبری رضی الله عنها نکاح فرمود و آن سن بست و چهار سالگی حیات پیغمبر آن شبانی فرمود و سن بی و چهار
 سالگی و دو ماه تجدید خانه کعبه فرمود و سن چهار سالگی و نه روز بست و هفتم حجب المرجب روز جمعه صیحه
 لرزید و وحی آمد و سن چهل و شش سالگی ابو طالب رحلت فرمود و پس از آنکه روز ازین واقعه خدیجه الکبری
 داخل جنت شد و سن پنجاه و یک سالگی معراج شد و سن پنجاه و دو سالگی و نه ماه و دو روز که بمطهر
 بدمینه منوره فرمود و سن پنجاه و هشت سالگی صیام ماه رمضان المبارک فرض گردید و بعد از
 نبوت سیزده سال کم و بیش بکه معظمه سکونت داشت و بدمینه منوره ده سال کم و بیش استقامت
 فرمود و در آن سن یازده هجری روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول خواه پنجم شنبه مذکور بدمینه منوره رحلت
 صل الله علیه آله و سلم و بقول اثنا عشری است و هفتم صفر ساله یازده هجری سن شریف آنحضرت شصت
 و سه سال بود صلوات الله علیه و آله و سلم معجزات آنحضرت شصت و چهار هزار تفصیل اول آنحضرت
 صلوات الله علیه آله و سلم که تولد شد طیب بن خدیجه الکبری در مکه تولد گردید طاهر بن خدیجه
 الکبری بکه تولد شد تولد ابو اسمعیل از ماریه قطیفه شریف آنحضرت صلوات الله علیه آله و سلم که هفت
 هجری وفات او در شنبه نهم ربیع الاول و گویند زینت کجیال و دو ماه و هشت روز
 و قاسم بست هفت شبانه روز تا پنج مقدمی آورده که جمیع اولاد آنحضرت از خدیجه الکبری پیدا
 شد سوامی ابو اسمعیل که از ماریه قطیفه بود کلان تر فرزندان آنحضرت قاسم بن طیب است طیب بن طیب
 طیب بن طیب است ام کلثوم طیب فاطمه علیهم الصلوٰة و السلام رقیه و ام کلثوم باسیر المؤمنین عثمان رضی الله
 عنهما منکوحه بودند پس از وی نورین لقب داشت و زینب را با پیام جلالهت بابو العباس و او خداوند

و بعد خدی می بشکر اسلام گرفتار آمد و فاطمه علیها السلام با امیر المومنین علی علیه السلام منگوشد رقیبه بعد
 هجرت یکسال و دو ماه زینت فرمود و زینت هفت سال و دو ماه بعد هجرت رحلت فرمود و ام کلثوم
 هفت سال و یکماه و دو روز بعد هجرت وفات یافت و بعد وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه
 صد روز و گویند شش ماه زینت بعد از آن انتقال فرمود **لقتضیل از وراج مطهرات** خدیجه الکبری
 بنت حویله بن اسیده سابق ترین زنان و بزرگترین قریش بود سوده بنت زرع بن قیس بن لوی بن غالب
 بن فخر خواستار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعد خدیجه الکبری از قبیله قریش عاتشه صدیقه بنت ابوبکر صدیق
 رضی الله عنه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آورده بزبانکه شش ساله بود و مهمبسته ساخت او را وقتیکه
 نه ساله شد از قبیله قریش حصه بنت عمر فاروق رضی الله تعالی عنه از قبیله قریش ام سلمه بنت آمنه بن مخرم
 بن مخرم از قبیله قریش ام حلیبه بنت ابوسفیان بن حرب خواهر معاویه جویرییه بنت حارث نزار داه رسول
 صلعم یعنی خادمه بعد از آنکه درگذرد و کذافی المدارک شقیه بنت حی بن اخطب راه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از آنکه او را
 حضرت صلعم از اولاد یارون بن عمران زینت بنت خزیمه مخاطب با ام المومنین سیمونه بنت حارث بن ابیله
 خاله ابن عباس زینت بنت جحش ریحانه بنت زید از قبیله کلاب کذافی طبقات ناصری اسامینت لیخان بن
 ابل ایحون بن حارث اورت از بنی کلاب **اسماعی شیره** سلسله ابوبکر صدیق بن قحافه عمر فاروق
 بن خطاب عثمان بن عفان علی بن ابیطالب طلحه بن عبد الله زبیر ابن العوام سعد بن ابی وقاص سعد بن زید
 عبد الرحمان بن عوف ابو عبیده بن عبد الله رضی الله تعالی عنهم **بیان خلافت و سن خلفای**
راشدین رضی الله عنهم خلافت حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه دو سال و سه ماه و هشت روز
 وفات شنب ۱۲ شعبه ۱۲ بیت و یوم جادی الثاني ۱۳ سنه ۱۲ هجری مدفن شریف اندرون و صفة رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه من شریف آنحضرت شصت و سه سال اولاد آنحضرت عبد الرحمن بن ابوبکر محمد بن ابوبکر عبد الله بن ابوبکر
 عاتشه بنت ابوبکر اسامینت ابوبکر ام کلثوم بنت ابوبکر **بیان خلافت حضرت عمر فاروق**
رضی الله عنه خلافت ده سال و پنج ماه و هشت روز و برواتی ده سال و شش ماه و چهار روز سن شریف آنحضرت
 پنجاه و پنج سال قریه برواتی شصت و یکسال شهادت آنحضرت بدرینه منوره نماز فجر از دست فیروز نجوسی که
 شهسور بابو اللولو بود و ضرب کار دو و سه سکه بود و سه برکم مبارک و شهادت پس از سه روز یوم یکشنبه غه
 محرم احرام سنه ۲۳ بیت و چهار هجری مدفن شریف اندرون روضه منوره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

متن در حاشیه راست که به دلیل کج شدن و تاریکی به خوبی قابل خواندن نیست.

تفضیل اولاد آنحضرت ^{عبدالسد بن عمر عبدالرحمان بن عمر ابوجحیم بن عمر عاصم بن عمر المومنین} حضرت
 بنت عمر فاطمه بنت عمر زینب بنت عمر رقیه بنت عمر ^{تفضیل خلافت} و اولاد و سن حضرت
 عثمان رضی الله عنه خلافت یازده سال و یازده ماه سن شریف آنحضرت هشتاد و دو سال
 برواتی هشتاد سال و بعض گویند نود سال و شهادت آنحضرت بعد از جمع بحالت تلاوت قرآن
 ضرب ششصد و سیصد و بیست و یک بار که می بود ^{سینه بیست و پنج} حجری واقع شد مدفن شریف جنبه ابقیه و لا
 آنحضرت یازده سپهرشش دختر عمر و عبدالسد اکبر و عبدالسد اصغر که از لطن رقیه بنت رسول الله صلوات الله
 علیه بوجود آمدند و در شش سالگی با عالم بقاخر آمدند و از ازوج دیگر ابان خالد و سعید و عبید و ولید و شیب
 مغیره و عبدالملک دختران مریم و ام سعید و عائشه و ام ابان و ام عمر و ام النین رضوان الله علیهم همین
 خلاصه الاخبار ^{تفضیل اعمام آنحضرت} صلوات الله علیه حارث و قثم از یک درویش
 و حمزه و عباس و ابوطالب که برادر حقیقی عبدالسد بودند پدرنی صلعم و ابولهب و عبدالمعبد و حماد و حنیف و عباس
 رضی الله عنه و عیاد ^{تفضیل عمات آنحضرت} صلعم صغیره که ایمان آورده بود و هجرت نموده و
 عاتکه خواهر عبدالسد و ابوطالب و ام که مشرف باسلام شده بود و آروی و امیمه و بره و ام حکیم ^{تفضیل}
 سوم در بیان منقبت و ولادت و وفات سیده النساء فاطمه زهرا ^{بنت}
 رسول الله صلوات الله علیها فضائل و مناقب آنجناب سیده ایامی نیست که زبان قلم داده
 در روضه الاحباب آورده که از ام المومنین عائشه رضی الله عنها پرسیدند که از فرزندان کدام دوست تر
 بود نزد رسول علیه السلام گفت فاطمه علیها السلام و گفتند از مردان کدام دوست تر بود گفت شوهر و
 علیه السلام و به ثبوت پیوسته که روزی حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه در مجمع صحابه فرمود که زبان را
 چه بهتر است یا زبان نه استند که جواب بنده رضی علی نبجانه در آمد و آنچه که در مجلس گذشته بود با فاطمه باز گفت
 فاطمه گفت چرا گفتی که زنا از آن بهتر که مردان را نه بیند و مردان آن بهتر که از زنان بیند پس علی مجلس
 آمد جواب سوال بعضی آن سرور رسانید آنحضرت فرمود که راست بگوی از که تعلیم گرفتی گفت از فاطمه
 فرمود الفاطمه بضعه منی و بصحت رسیده که خدا تعالی چشم گم بر چشم فاطمه و خوشنود میشود و بخیر شود
 وی از ام المومنین عائشه رضی الله عنها منقولست که گفت روزی حضرت رسالت پناه صلعم سرور الله
 از خانه و بروی کسی بود از چشم حسین پیش آمد و برادر زریان فرود آورد بعد از آن حسن آمد و از آن

در کسای جایدا و بعد از آن فاطمه آمد بعد از آن علی ایثار نیز در کسای در آورد و این آیت فرو خواند
 بِرِيْدِ اللّٰهِ لِيَذْهَبَ عَنْكَ الرَّجْسُ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيَطَهِّرَكَ تَطْهِيرًا مرویت از زید بن ارقم رضی
 عنه که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در شان علی و فاطمه و حسین فرمود انا حبیبکم و احب من جارتکم و سلم
 منکم ما سلمتم و منقولست بفصول همه از ابو سعید خدری در حدیث او از نبی صلی الله علیه وآله وسلم که
 لَمَّا مَرَّ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةَ قَالَ فَرَأَيْتُمْ فِيهَا الْمَاءَ وَ كَمْ مُمَسَّيًّا وَ لَا سَيْئَةَ اِمْرَاتٍ فَرَعُونَ وَ لِحْدَانِيَّةٍ
 بِنْتِ حَمَلٍ قُصُوفًا مِنْ يَاقُوتِهِ وَ لِفَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ سَبْعِينَ قَصْرًا مِنْ مَرْجَانٍ اَحْمَرًا
 مَكَالًا بِاللُّوْءِ اَبْوَابُهَا وَسُرُّهَا مِنْ عَجُوْدٍ وَ اَحْمَرُ رُوَيْتِ از حافظ ابو القاسم دمشقی که آنحضرت
 صلعم گفت که ای فاطمه میدانی که بحیث وجه نام تو فاطمه نهاده ام علی علیه السلام و هشتاد و هشتاد و هشتاد
 صلعم فرمود ان الله قد علمها و ذریتها من النار و مرویت از عنانی که فرمود آنحضرت صلعم بنی
 فاطمه حتی ادرمیتة لم تخص و لم تظمت ائمتها ما فاطمة لان فطمها و جیر ما عن النسا
 مرویت در کثافت که فرمود آنحضرت که دوست دارید خدا را با دای شکر نعمت که صباح بشناسید و
 دوست دارید مرا برای خدای جل و عالی و دوست دارید فرزندان مرا برای من پس محبت علی رضی فاطمه
 و حسین علیهم السلام بعینه محبت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم است و نیز از زاهدانه آورده که هر که نکو
 با اهل بیت من کند حق سبحانه و تعالی در حق وی نیک نگویند و منقولست در کثافت ترجمه اش آورده میشود
 در حدیث آنحضرت آگاه باشی ای مردمان هر که بر محبت اولاد محمد میرد منم کامل میرد و هر که بر محبت اولاد
 محمد میرد ثوابت میرد و هر که بر محبت اولاد محمد میرد و هر که بر محبت اولاد محمد میرد او را بفرستند در
 بهشت چنانکه عروس انجانه شوهر و هر که بر محبت اولاد محمد میرد بر طریق اهل سنت و جماعت میرد
 با فاطمه نیز از در آورده که فرمود آنحضرت صلعم سر که بار اهل بیت مرا دوست دارد و تعظیم کند
 در دوستان مرا و اولاد مرا حق سبحانه و تعالی جای دهد و از زاهدان حدیث محبت صحابه هم ایست
 تی گفت که صفات رسول الله اند و اولاد رسول الله ذات رسول الله صلی الله علیه وآله و اصحابه و سلم و نیز از
 شریف البنوت و در راز علی علیه السلام آورده که روزی آنحضرت دست امام حسن و امام حسین گرفته
 فرمود هر که دوست داشت مرا و فرزندان مرا و پدر ایشان را خواهد بود با من بدرجه من بر و زقی
 آنرا دوست و نیز بگفت مذکوره آورده که فرمود آنحضرت صلعم خنکی و خوشی باد مرا آنکس که در محبت من اهل بیت

در کسای جایدا و بعد از آن فاطمه آمد بعد از آن علی ایثار نیز در کسای در آورد و این آیت فرو خواند
 بِرِيْدِ اللّٰهِ لِيَذْهَبَ عَنْكَ الرَّجْسُ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيَطَهِّرَكَ تَطْهِيرًا مرویت از زید بن ارقم رضی
 عنه که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در شان علی و فاطمه و حسین فرمود انا حبیبکم و احب من جارتکم و سلم
 منکم ما سلمتم و منقولست بفصول همه از ابو سعید خدری در حدیث او از نبی صلی الله علیه وآله وسلم که
 لَمَّا مَرَّ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةَ قَالَ فَرَأَيْتُمْ فِيهَا الْمَاءَ وَ كَمْ مُمَسَّيًّا وَ لَا سَيْئَةَ اِمْرَاتٍ فَرَعُونَ وَ لِحْدَانِيَّةٍ
 بِنْتِ حَمَلٍ قُصُوفًا مِنْ يَاقُوتِهِ وَ لِفَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ سَبْعِينَ قَصْرًا مِنْ مَرْجَانٍ اَحْمَرًا
 مَكَالًا بِاللُّوْءِ اَبْوَابُهَا وَسُرُّهَا مِنْ عَجُوْدٍ وَ اَحْمَرُ رُوَيْتِ از حافظ ابو القاسم دمشقی که آنحضرت
 صلعم گفت که ای فاطمه میدانی که بحیث وجه نام تو فاطمه نهاده ام علی علیه السلام و هشتاد و هشتاد و هشتاد
 صلعم فرمود ان الله قد علمها و ذریتها من النار و مرویت از عنانی که فرمود آنحضرت صلعم بنی
 فاطمه حتی ادرمیتة لم تخص و لم تظمت ائمتها ما فاطمة لان فطمها و جیر ما عن النسا
 مرویت در کثافت که فرمود آنحضرت که دوست دارید خدا را با دای شکر نعمت که صباح بشناسید و
 دوست دارید مرا برای خدای جل و عالی و دوست دارید فرزندان مرا برای من پس محبت علی رضی فاطمه
 و حسین علیهم السلام بعینه محبت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم است و نیز از زاهدانه آورده که هر که نکو
 با اهل بیت من کند حق سبحانه و تعالی در حق وی نیک نگویند و منقولست در کثافت ترجمه اش آورده میشود
 در حدیث آنحضرت آگاه باشی ای مردمان هر که بر محبت اولاد محمد میرد منم کامل میرد و هر که بر محبت اولاد
 محمد میرد ثوابت میرد و هر که بر محبت اولاد محمد میرد و هر که بر محبت اولاد محمد میرد او را بفرستند در
 بهشت چنانکه عروس انجانه شوهر و هر که بر محبت اولاد محمد میرد بر طریق اهل سنت و جماعت میرد
 با فاطمه نیز از در آورده که فرمود آنحضرت صلعم سر که بار اهل بیت مرا دوست دارد و تعظیم کند
 در دوستان مرا و اولاد مرا حق سبحانه و تعالی جای دهد و از زاهدان حدیث محبت صحابه هم ایست
 تی گفت که صفات رسول الله اند و اولاد رسول الله ذات رسول الله صلی الله علیه وآله و اصحابه و سلم و نیز از
 شریف البنوت و در راز علی علیه السلام آورده که روزی آنحضرت دست امام حسن و امام حسین گرفته
 فرمود هر که دوست داشت مرا و فرزندان مرا و پدر ایشان را خواهد بود با من بدرجه من بر و زقی
 آنرا دوست و نیز بگفت مذکوره آورده که فرمود آنحضرت صلعم خنکی و خوشی باد مرا آنکس که در محبت من اهل بیت

مطهره است و در احیض مناس نیت طهوض آنکه آنجناب امین و جزیره گویند و منقبت غالب اینکه مسئله بشر
 که بعد موت زوجه القطاع نکاح میشود و شوهر نامحرم میگردد حتی که غسل او بعد از شوهر را جایز نیست
 الا بحال علی رضی و سیده النساء فاطمة الزهراء عجبت واقعه شده که علی رضی فاطمه زهرا را بعد
 مرگ غسل داده بود و آن بموجب حدیثین نظیر آمده که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم *كُلُّ سَبَبٍ
 وَ كَتَبَ قَصْرَهُ بِقَطْعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا سَبْبَهُ وَ كَتَبْتُمْ وَ صَدَّقْتُمْ وَ عَلِيٌّ رَضِيَ مُخَاطَبٌ شَدِيدٌ
 فَرَمُوهُ أَهْلًا وَ جَنَّتْ فِي الْأَخِرَةِ* این مرتبه بخبر عترت رسول الله صلعم احدی را ثابت نیت صدقه الله
 علی محمد و عترت محمد بود که آنجناب مکره معظمه مکه شریف بروم حج تمتع تمام جامی الثانی بعد از نبوت پیغمبر
 و بروضة الشهدا منقولست که در ولادت آنجناب اختلاف بسیارست بعضی برانند که ولادت آنجناب در سال
 سنی و پنجم بوده از واقعه فیل و بعضی برانند که در سال پنجم و یکم بعد از واقعه فیل پیش از نبوت بیخچال مرتجع
 ابو محمد بن الخشاب در کتاب موالید از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که ولادت فاطمه علیها السلام
 بعد از بعثت بوده بیخچال و الله اعلم بالصواب مادر آنجناب خدیجه الکبری کینت آنجناب ام محمد و پیش
 رانیه و مرضیه و تیمونه و زکویه و بتول زهرا و سیت که در سن احد هجری که فاطمة الزهراء علیها السلام نه ساله
 و بقولی چهارده ساله و برواتی سبت ساله هر تقدیر در ماه رجب یاد ماه صفر یاد ماه رمضان المبارک
 منکوحه باعلی علیه السلام ششماختلف سن و بصحت رسیده که هر گاه که اکابر صحابه فاطمه را خواستگاری نمودند
 رسول علیه السلام فرمود که در بنیاب منتظر وحی هستم کتاب سناب ابوالموید خوارزمی مذکور است که خبر
 کرد مرا حافظ المعالی همدانی با سناد خود از حسین بن علی که روزی رسول علیه السلام بخانه ام سلمه بود که
 آمد یک فرشته که او را سبت سر بود و بر سری نیز از زبان داشت و به از زبان بلغی ملت بیسگفت
 و کف دست او کشاده تر بود از نفث آسمان حضرت نیت داشت که جبرئیل است گفت ای برادر تو هرگز
 بدی صورت نزد ما گاهی نه آمدی آن فرشته گفت یا رسول الله صلعم من جبرئیل هستم مرا سبایل گویند
 حق تعالی مرا نزد تو فرستاده که وصل هم نوزده بنور حضرت گفت ازین روشن تر بگو که مگر ام سلمه بیاید
 گفت اجلی فاطمه را باید داد پس حضرت بحضور او فاطمه را بعلی داد بگو ای صریح و مسکایل و شش ز زیدی
 در کتاب درر السبطین روایت میکند از انس بن مالک رحمة الله علیه که گفت من یا رسول الله علیه السلام
 نشسته بودم که آثار وحی متجلی شد حضرت فرمود که ای انس بیچ میدانی که جبرئیل از نزد خدا تعالی

در روایتی است که در ولادت آنجناب در روز شنبه بود و در روز شنبه است
 و در روایتی است که در ولادت آنجناب در روز شنبه است
 و در روایتی است که در ولادت آنجناب در روز شنبه است
 و در روایتی است که در ولادت آنجناب در روز شنبه است
 و در روایتی است که در ولادت آنجناب در روز شنبه است
 و در روایتی است که در ولادت آنجناب در روز شنبه است

پیغام آورده بود گفتیم یا رسول الله پدید رومادرس فدای تو باد بگو چه پیغام آورده بود فرمود پیغام اینست
 ان الله يامر بان تشكروا فاطمة من علي بن ابي طالب بروا اشرف مهاجر و انصار را بخوان یعنی
 حضرت ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن معاذ و سعد عباد و اسید بن خضر و غیر هم را بگوی که
 رسول خدا شما را میخواند من حسب فرموده اگر چه را بخواند من چون جمع شدند علی نیز آمد حضرت خطبه
 بخواند مثل بحد و ثنای ایزد تعالی و ترغیب بر نجات نگاه فرمود که حق سبحانه و تعالی مرا امر کرده که فاطمه
 را بعلی بزنی بدیم من در البعلی دادم بر چهار صد شقال نقره راضی شدی ای علی گفت بل یا رسول الله
 راضی شدم و مرویت که امیر المؤمنین را فرمود تا خطبه بخواند پس حضرت برای علی و فاطمه دعای خیر
 فرمود و گفت جمع الله شملکم و اسعد جملکم و بارک علیکم و اخرج منکم کثیرا طیباً
 و در کتاب مناقب خوارزمی آورده که آمد جبرئیل علیه السلام نزد حضرت صلعم مع قدری سنبل و نقل
 بهشت حضرت از گرفته بویید و وجه آوردنش بر سید جبرئیل فرمود که حکم از دی بهشت آراسته شد
 و درخت طوبی بار آورد و حور او عینا خود را بار استند و ملائکه بجوالی بیت المعمور جمع شدند و آنجا منبر
 از نور که آدم علیه السلام بر آن خطبه خوانده بود در روز عرض سماوی ملائکه امر الهی رسید بر ارجل که از
 ملائکه حجاب بارگاه ربوبیت است و از بس شیرین زبان که بر آن منبر بالا رود و خطبه بخواند پس جل آن
 منبر بر آمده حق سبحانه و تعالی ابانواع محامد ستایش کرد که اهل سرور فرغان شدند پس از آن وحی بدو
 که عقد کن فاطمه دختر محمد صبیب با علی بن ایل عقد نمود و ملائکه گواه شدند و کاتبان قضایان هم برابر
 همین طریق ثبت نمودند نگاه جبرئیل قطعه حریر حضرت نمود که این صورت که درین وصله حریر نوشته
 بر تو عرض کردم من این را بخاتم مشک مهر خواهم نمود و بر ضنوان خادم بهشت خواهم سپرد چون هم
 عقد با تمام رسید اشجار فرزندوس سنبل و نقل شاکر کردند و من تحفه برای تو قدری آورده ام نگاه فرمود
 که درخت طوبی آنچه بار کرده است از علی و صلوات شاکر کند طوبی از حله با و حلیه با شاکر کرد و حواله عین بهشتند
 و بر آن فاخرت میکنند پس جبرئیل فرمود که حق سبحانه و تعالی میفرماید که امی محمد تزویج کن در زمین فاطمه را
 با علی چنانچه در آسمان تزویج و انعقد پس سید عالم فاطمه را بعلی داد و فرمود ام سلمه را که دختر ام ایمن
 علی برود و سپار تا من بیایم و ایثارا با یکدیگر بنیم پس آنحضرت بعد نماز عشا کوزه آب برداشته نزد
 آمد و آب دهن مبارک در آن کوزه انداخت و حوذتین و دیگر ادعیه بر آن بخواند تعبده فرمود ای علی

باز منکرند از آن حال که
 بکنند از آنجا که باطله
 زین علی بن ابی طالب
 با هم کند خدا را که
 شمار او برکت در دنیا را
 و از شمار او در دوزخ را
 اولاد بسیار است و کاین
 و کاینه ۱۶

ازین آب بیاشام و وضو بساز و بفاطمه گفت تو هم ازین آب بیاشام و وضو بساز و مروست که مقدار
ازان آب بر سر فاطمه و سینه وی باشد و گفت **اللَّهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِکَ مِنْ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ**
بعد مقداری ازان آب بر سر علی و هر دو شانه وی باشد و فرمود **اللَّهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِکَ وَ ذُرِّیَّتِکَ مِنَ**
الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ اِنِّکَ اَعْلَمُ بِمَا یُحِیُّ وَاَمَّا فِیْهَا اَللَّهُمَّ اِذْ هَبْ عَنَّمُ الرِّجْسَ کَمَا اِذْ هَبْتَ
عَنِّیْ الرَّجْسَ وَ طَهِّرْ نَفْسِیْ فَطَهَّرْتَهُمْ اِنِّکَ اَعْلَمُ بِمَا یُحِیُّ وَاَمَّا فِیْهَا اَللَّهُمَّ اِذْ هَبْ عَنَّمُ الرِّجْسَ کَمَا اِذْ هَبْتَ
و یاد در نسل شبارکت کناد و بعد برخواست و خواست که از انجا بیرون رود و فاطمه بگریه در آمد حضرت
فرمود که ای جان من چه چیز ترا بگری می آرد و بختیق من ترا بکسی داده ام که اسلام وی از همه پیش است
و علم و خلق وی از همه افزون و عرفان وی نخبه از همه پیش است در آجا آمده که جنیه فاطمه علیها
السلام از ثیاب و متاع خانه دو جامه برده و باز در بند لقره و قطعه که تمام بدن انی پوشید و قدی
یک سیاهی است و اردنیزی بسبو و مشک آب در مشربه و دو نهالی از کنان سطر که حیوانی از لیف
خرما و حیوان دیگری از تراشه سخنان بود و چهار عدد بالمش بود و از ان به ششم و دو تومی دیگر لیف خرما
پر کرده بودند اما سیف النظر ابو بکر طوسی در کتاب سنن از جامع الباطین آورده که یکی از خارجان
مدینه علی املامت کرد و گفت تو معدن فضل ادبی و شجاع ترین مبارزان عربی زنی خواستی که با
بشام نرسد اگر دختر اسمی استی از خانه من تا خانه تو شتر در شتر بودی پراز جهاز دختر من علی گفت
اینکار بقدرت نه بتدبیر **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِکَ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ** مرا نظر بر مال متاع دنیای غدارت و مقصود ما
رضای آفریدگار نه تفاخر با اعمال است نه با مال چون من رضی علی رضای خود را بقضای الهی ظالم است
در مشربند اگر ند که ای علی سب بردار تا قدرت خدا و خیر دختر مصطفی و قدر حرمت فاطمه زهرا نبی
پس علی مرا بالا کرد از بالای سر خود تا عرض اعظم دید که در نور دیده میشد و در زیر عرش عظیم میدان
بنظرش آمد که تمام آن میدان پراز ناتهای بهشت بود و بار ایشان در گوهر و مشک و عنبر و بر بنبری
کنیزکی چون آفتاب تابان زمام به شتری بدست غلام ماه بگری چون سرو خرامان ندا میکردند **اِنِّکَ**
اَعْلَمُ بِمَا یُحِیُّ وَاَمَّا فِیْهَا اَللَّهُمَّ اِذْ هَبْ عَنَّمُ الرِّجْسَ کَمَا اِذْ هَبْتَ عَنِّیْ الرَّجْسَ وَ طَهِّرْ نَفْسِیْ
روی از ساقی بگردانید و بگجه در آمد که فاطمه را خبر دهد خود پیش از ان فاطمه را خبر داده بودند چون امیر
سخانه در آمد فاطمه گفت ای علی تو بگویی یا من بگویم علی گفت تو بگو فاطمه فرمود اگر سر زش منا تها نشیند

ای برادر گار من بیایه تو
در می آرم او را از فرزندان
او را از شتر و گوسفند و گاو
باز فاطمه را فرستد من بیایه تو
در می آرم او را از اولاد او را
از شتر و گوسفند و گاو
باز فاطمه را این بود از ان من
ازین انان با فاطمه
بخت است از ان من
چنانکه خجاست از ان
بردی و از ان و با کوه
در اندیشی پس از ان
نیز یکباره از ان
که حکم را بجا خدای بر
بزرگ است
این جنیه فاطمه است
علی علیه السلام

چهارم العین عیان دیدی مذکور است بمبارج که آمد رسول الله صلعم روزی نجانه فاطمه علیها السلام
 پرسید فاطمه گفت ای پدر بزرگوار سه روز است که فرزندان من طعام نخشیده اند حضرت دست
 بر آورده دعا فرمود اللهم انزل علی محمد واهل بیته کما انزلت علی مریم بنت عمران بعد از آن فرمود
 که ای فاطمه مطبخ خود در ای و نگاه کن که چه می بینی فاطمه گروان شده و حسین نیز عقب پا در رفتند گاه
 دید کلان کجا بر وز و بران نزدیک و قطعه گوشت پخته نهاده بوش مانند بوی مشک فاطمه کاسه آورده پیش
 پدر بزرگوار نهاد آنحضرت صلعم فرمود کلوا باسم الله پس آنحضرت و فاطمه و علی و حسین علیهم السلام
 از آن طعام تناول فرمودند و مرویست که آن طعام هفت شبانه روز بدان سوال در آن خانه نهاده ماند
 آنحضرت مع اهل بیت از آن طعام چاشت و شام تناول فرمود و قدری کم شد روزی شانزده حسن
 بیرون خانه لقمه از آن گوشت بدست داشت زنی یهودیه بدید گفت ای حسن این گوشت از کجا
 است امام حسن فرمود از عالم غیب زن یهودیه گفت که لعطای من این است و ارم شانزده بمقتضای
 گرم کشید بدانش دست دراز کرد و آن گوشت را کارکنان قضا و قدر از دستش در بلو و دند و کاسه نیز
 از آن خانه بیالار بردند حضرت فرمود اگر اظهار این معنی نمی شد آمدت العمر این طعام الفطاع لنی یافت
 فضائل سیده النساء آنقدر بگشردت که درین مختصر کجانش ندارد و بر همین اختصار رفت و حال وفات
 آن سیده مطهره اظهار الشمس است که آنجناب بجز غم فراق پدر مرضی و المی داشت و همین اندر
 وفات یافت آورده اند که دو ماه و پانزده روز و بقولی سه ماه و پنجر و زو و بر و اتی شش ماه از وفات
 سید کائنات علیه السلام گذشته بود که حضرت فاطمه علیها السلام انتقال فرموده منقولست بقبول
 که گفت شیخ کمال الدین طلیحی که وفات فرمود فاطمه علیها السلام شب سه شنبه سوم رمضان المبارک
 سنه یازده هجری در بیت کرد و بیست و سه سال و صد و نون شد شب و بقیع و نماز خواند برو علی ابن
 ابیطالب تکبیر کرد برو پنج تکبیر و گفت خواند برو نماز عباس و داخل کرد و تقیر عباس و علی و فضل ابن
 عباس صلوات الله علیهم اجمعین و بروایت حسین و اعظم بقول اهل بیت سن شریف آنجناب هجری ساله
 بود و فرار مبارک بقول صحیح قریب روضه منوره مبرکه که پدر بزرگوار خود صلوات الله علیه و علیها
 چهارم در بیان مناسبت و ولادت و شهادت و اولاد امجاد و تزواج
 زاکیان آنحضرت مرتضی علی علیه السلام فضائل آنجناب علیه السلام از آن

بارش با حضرت
 اهل بیت او را که در آن
 بر سر آن فرمود
 سید
 بخود بیایم صلوات الله

بشیرت که بتقریر زبان و تخریر خاتمہ خوش بیان استقصای آن توان کرد قدری بسیار که کتاب آن
 شد درین مقام نیز اندکی آدرده میشود روایت ترمذی از ابن عمر که رسول صلعم میان صحابه عقد
 مواخات فرمود علی علیه السلام باطلاع این معنی اشک ریزان نزد حضرت آمده عرض نمود که یا رسول
 میان اصحاب عقد مواخات فرمودی و مرا کدام اصحاب برادر ساختی حضرت فرمود اینست آنچه
 فی الدنیا و الاخره روایت کردند ابوالعلی و بزوار سعد ابن ابی وقاص که فرمود آنحضرت صلعم من اذا
 علیا فقد اذانی روایت کرد طبرانی از ام سلمه که فرمود آنحضرت صلعم من احب علیا فقد احب
 و من احبني فقد احب الله و من ابغض علیا فقد ابغضني و من ابغضني فقد ابغض الله روایت
 کردند حاکم و احمد از ام سلمه که فرمود آن حضرت صلعم من سب علیا فقد سبني روایت کرد طبرانی
 از ابن مسعود که فرمود آنحضرت صلعم ان الله جعل ذریة کل نبی فی صلبه و جعل ذریة نبی فی
 صلب علی بن ابیطالب روایت کرد دارقطنی از ابن عباس که فرمود آنحضرت صلعم علی باب میطة
 من دخل منه کان مؤمنا و من خرج منه کان کافرا در صورتی محرقه بقولست از روایت
 ابن عباس علی همی بمنزلت زاسمی من بدانی روایت کردند بخاری و مسلم از سهل بن سعد طبرانی
 از ابن عمر و ابن ابی لیلی و عمران بن حصین و بزوار ابن عباس که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بزوزخیر فرمود
 لا عظیم فی الاریة عدا رجل یفتخ الله علی یدایه یحب الله و رسوله و یحب الله و رسوله
 یعنی فرد اصباح علم کبسی خواهم داد که این قلعه بدست او فتح شود و آنکس خدا و رسول او دوست دارد
 خدا و رسول او دوست دارند صحابه تمام شب بایکد یکیرتند و بوده صبح کردند که باید دید که بکدام کس از
 ما علم عنایت خواهد شد علی الصبح همه صحابه بامید علم حاضر جناب سول صلی الله علیه و آله و سلم شدند حضرت
 فرمود که علی کجاست عرض کردند که در چشم دارد فرمود که بطلبید هر گاه که حاضر شد آنحضرت آب درین خود
 بچشمش مالید و دعا کرد فوراً رفع درد شد بعد علم عنایت فرمود و روایت ابن عدی از علی علیه السلام
 منقولست که فرمود آنحضرت علی کعبسب المؤمنین و المال کعبسب المنافقین روایت ازیهقی که
 روزی علی از دور نمایان شد حضرت فرمود هذا سید العریب عائشه رضی الله عنهما فرمود که یا رسول الله
 ایاتوبید عرب سیدی رسول صلعم فرمود انا سید العالمین و هو سید العرب طبرانی باوسط صلعم از
 ام سلمه روایت کرده که گفت شنیدم از آنحضرت صلعم که فرمود علی باقر است و قران باعلی است جمله

در حدیثی در بیان آنست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر خم فرمود که من ابی علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب ابی من است و هر که من را دوست دارد خدا او را دوست دارد و هر که من را دشمنی دارد خدا او را دشمنی دارد

در حدیثی از ابن عباس که فرمود آنحضرت صلعم من احب علیا فقد احب الله و من ابغض علیا فقد ابغض الله

در حدیثی از ابن عمر که فرمود آنحضرت صلعم من سب علیا فقد سبني

در حدیثی از ابن مسعود که فرمود آنحضرت صلعم ان الله جعل ذریة کل نبی فی صلبه و جعل ذریة نبی فی صلب علی بن ابیطالب

در حدیثی از ابن عباس که فرمود آنحضرت صلعم علی باب میطة من دخل منه کان مؤمنا و من خرج منه کان کافرا

در حدیثی از ابن عباس که فرمود آنحضرت صلعم من ابغض علیا فقد ابغض الله

در حدیثی از ابن عمر و ابن ابی لیلی و عمران بن حصین و بزوار ابن عباس که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بزوزخیر فرمود لا عظیم فی الاریة عدا رجل یفتخ الله علی یدایه یحب الله و رسوله و یحب الله و رسوله

در حدیثی از علی بن ابیطالب که فرمود آنحضرت صلعم من احب علیا فقد احب الله و من ابغض علیا فقد ابغض الله

در حدیثی از ابن عباس که فرمود آنحضرت صلعم من سب علیا فقد سبني

در حدیثی از ابن مسعود که فرمود آنحضرت صلعم ان الله جعل ذریة کل نبی فی صلبه و جعل ذریة نبی فی صلب علی بن ابیطالب

در حدیثی از ابن عباس که فرمود آنحضرت صلعم علی باب میطة من دخل منه کان مؤمنا و من خرج منه کان کافرا

در حدیثی از ابن عباس که فرمود آنحضرت صلعم من ابغض علیا فقد ابغض الله

در حدیثی از ابن عمر و ابن ابی لیلی و عمران بن حصین و بزوار ابن عباس که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بزوزخیر فرمود لا عظیم فی الاریة عدا رجل یفتخ الله علی یدایه یحب الله و رسوله و یحب الله و رسوله

در حدیثی از علی بن ابیطالب که فرمود آنحضرت صلعم من احب علیا فقد احب الله و من ابغض علیا فقد ابغض الله

در حدیثی از ابن عباس که فرمود آنحضرت صلعم من سب علیا فقد سبني

در حدیثی از ابن مسعود که فرمود آنحضرت صلعم ان الله جعل ذریة کل نبی فی صلبه و جعل ذریة نبی فی صلب علی بن ابیطالب

در حدیثی از ابن عباس که فرمود آنحضرت صلعم علی باب میطة من دخل منه کان مؤمنا و من خرج منه کان کافرا

در حدیثی از ابن عباس که فرمود آنحضرت صلعم من ابغض علیا فقد ابغض الله

در حدیثی از ابن عمر و ابن ابی لیلی و عمران بن حصین و بزوار ابن عباس که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بزوزخیر فرمود لا عظیم فی الاریة عدا رجل یفتخ الله علی یدایه یحب الله و رسوله و یحب الله و رسوله

در حدیثی از علی بن ابیطالب که فرمود آنحضرت صلعم من احب علیا فقد احب الله و من ابغض علیا فقد ابغض الله

در حدیثی از ابن عباس که فرمود آنحضرت صلعم من سب علیا فقد سبني

در حدیثی از ابن مسعود که فرمود آنحضرت صلعم ان الله جعل ذریة کل نبی فی صلبه و جعل ذریة نبی فی صلب علی بن ابیطالب

در حدیثی از ابن عباس که فرمود آنحضرت صلعم علی باب میطة من دخل منه کان مؤمنا و من خرج منه کان کافرا

در حدیثی از ابن عباس که فرمود آنحضرت صلعم من ابغض علیا فقد ابغض الله

در حدیثی از ابن عباس که فرمود آنحضرت صلعم من ابغض علیا فقد ابغض الله

با یکدیگر تا وقتیکه وارد شود نزد من بر حوض بروند الاحباب سطورست که سنه دوم از هجرت که غزوه و العشیره
 آنحضرت علی را بوتراب کنیت نهاده عمار ابن یاسر رضی گوید که در غزوه عشیره من علی در زیر درخت خرمای نجوا
 رفته بودیم و زمین بگیتان بود آنحضرت بر بالین آمد و ما را بیدار کرده با علی گفت یا ابا تراب بعد از آن
 فرمود که ای علی ترا خبر میدهم که بد بخت ترین مردمان در جهان دو کس اند یکی پی کننده ناقه صالح پیغمبر دیگر
 قتل کننده تو و کنیت دیگر علی مرتضی علیه السلام ابوالریحان است چنانچه در مناقب ابن مردویه از جابر
 رضی الله عنه نقل میکند که گفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم سبه روز پیش از وفات که
 علی را میگفت یا اباالریحان است وصیت میکنم ترا به نگاهداشتن دو ریحانه من که حسین اند بدرستی که نزدیک است
 که دور کن تو در هم شکنند چون حضرت صلی الله علیه وسلم وفات فرمود علی گفت رکن اول من این بود که بر جا
 نماند و بعد وفات فاطمه فرمود این رکن دوم بود که در هم شکست باخبار آمده که مرتضی علی فرمود که سخت
 ترین بلاهای من تنه بود یکی وفات سید کائنات علیه افضل الصلوة و دوم وفات خلیله حلیله من یعنی فاطمه
 زهرا علیها السلام سوم خبر شهادت جگر گوشه من حسین که رسول الله صلی الله علیه و آله خبر داده و در شواهد
 آورده که مرتضی علی در بعضی سفرها با بکر بلارسیه گریان گریان از آن جا گذشت پس گفت و الله انیت محل
 خواب ایندن شتران ایشان و موضع شهادت مردان ایشان اصحاب گفتند یا امیر المؤمنین این چه وضع است
 فرمود که این زمین که بلباست اینجا قومی را شهید کنند که بحیاب بهشت در آیند بعد از آنجا رفت
 واحدی تر سخن وی ندانست تا آنروز که واقعه حسین علیه السجیت واقع شد بروضه الاحباب از جابر
 بن عبد الله انصاری روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در صحن محاصره طائف علی بن
 ابی طالب اطلبید و با او بطریق راز سخنهای گفت چنانکه زبان نجوای آنحضرت با علی است دریافت مردمان
 گفتند که عجب از دور دراز با سپهر خود نفرمودی رسول الله صلی الله علیه و آله و الله اعلم الله آنچه
 این حدیث در صحیح نسائی مذکور است و ترجمی نیز آورده و ذکر کرده یعنی اینکه خدای تعالی با وی سخنهای
 راز می گفت ای امر کرده بود با من که با وی راز گویم و محرمیت راز الهی نشان قرب حضرت با نیست
 احوال قدری حقیقت حال و مقال وی علیه السلام زبان خاله داده می آید در شرح تعرف آورده که
 علی بن ابیطالب استخانیست که کدام پیش از وی تلفت و کدام مانند آن زبان آورده تا بعد آنجا که روز
 بر بنبر آمده بود وی فرمود سکنه عماره و آن العنث بدستیکه در میان دو پهلوی من عليها بسیار است

صحیح
 این سخن خود با وی راز گفت
 بلکه خدا با وی راز گفت
 سینه
 یعنی بر سینه از این راز
 عیش بودی بر سینه

و این از برکت لعاب سول خدا صلعم که در دمان من است و این آنچیز است که ذفر کرده است مرا رسول خدا بچند
جان من در قبضه قدرت اوست اگر فرمان سده که مر توریت و انجیل را سخن گویند هر آنکه من رسا و صانع
کنم و بران نشسته خبر دوم بدانچه که در آن هر دو کتاب است و آن هر دو کتاب الصدیق نمایند و شک
نیست در آنکه این علوم در کتاب ادب از ادیب لیب و عکلم فاکم تکلم در آموخته بود چنانچه فرمود
که رسول صلعم هر باب از علم در من آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر برین منکشف گشت اما عباد
بر تبه بود که در کیش از خلوت وی هزار تکبیر احرام می شنیدند و رای تکبیرت فرائض و سنن آما علم او را
بدین مرتبه نقل کرده اند که غلام وی در پس یواری استاده بود امیر او را نقاد بار آواز داد و غلام
لبیک گفت آخرا میر یعقوب دیوار نگاه کرد ویرا استاده دید گفت ای غلام مگر آواز مرا شنیدی
گفت آری شنیدم فرمود چرا آواز ندادی گفت خواستم که ترا چشمم آرام امیر فرمود که من آنکس را چشم
آرم که تر بران سید است یعنی شیطان این فرمود بر تو را راه خدا از آدم و نازنده باشم موت
تو بر من است و این غایت بردباری و نهایت نکو کاریست و از تو اضع و می نقل کرده اند که در زمان
خلافت از افرقیه مغرب تا سعد سمقند در تصرف وی بود پیاده پا در بازار کوفه میگذاشت و مردم بمعا
خود مشغول بوده از مروری خبر نمیداشتند و بر مروری ابنوه میکردند میفرمود که راه دهید امیر خود را
مردم آواز مبارک وی می شنیدند و راه بروی خالی میکردند و برواتی آمده که روزی بعضی از حجاج خانه
خریده بود و خود برداشته می آورد یکی از خدام عتبه عالی پیش آمد که یا امیر المومنین این بار را من ده
که من بردارم فرمود که ابو العیال حق آن محفل خادم گفت که تو خلیفه زمانی و امام مومنانی از بصیرت
بحال تو مناسبت ندارد فرمود که لا یفقد الجبل من کماله ما یحمله الی عیال اما سخاوتش همچو زود
بر همه روشن است امام او هدی در اسباب نزول از عباس رضی الله عنه آورده که علی ابن ابیطالب
علیه السلام از شاع دنیا چهار درم داشت پس نفقه فرمود می یکدرم شب و یکدرم روز و یکدرم
پوشیده و یکدرم علانته حق تعالی این آیت فرستاد الذین ینفقن اموالهم باللیل والنهار
سرا و علانیه فاکرمهم عند ربهم ولا خوف علیکم و لا هم یحزنون و بتشریف این حد
تعریف کرد و تقدیم این عمل بر سخت بخت جلوه داد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که ای علی ترا
چیز بر آن داشت که این نوع صرف اختیار نمودی گفت که طریقه صدقه را بیرون ازین چهار درم

جمع
تفسیر
عابد از روز اول است
باران
احمال
باری که برای عیال خود
حاجت
ای آنکه صرف میکند باها
وزارت
ظاهرین ای ایشان
اجور و اب از بود و کار
اوقات
باران در شوم باران
اوقات

ندیدم جهت طلب رضای ربانی باید آنکه یکی از اینها شرف قبول یافته بمقام رضایسد و مقصود من کسب نمودن
 معبود من است حاصل آید آنحضرت صلوات الله علیه فرمود یا ابن ابطالب الا ان ولایتک لکی
 وقصه روزه و ایثاروی و اهل بیت وی مبهمون و یطمعون الطعام علی حبیب مسکینا و یتیمینا
 و اسیورا بر همه عالمیان اصحت آمازهد تقوی علی علیه السلام را نهایتی نیست که بخیر بیان آید
 چنانچه جابر انصاری رضی الله عنه فرمود که ندیدم در جهان زاهد تر از علی ابن ابطالب که مطلقا
 دیده هست از امتاع دنیای فانی فرو بسته بود و بر مرصد ریاضت و رضایت صد شهید داشته
 و راجبار آمده که مدتهای مدیدته روز برابر از نان جو سیر میخورد و میگفت حسنی من الطعام ما اقیوم
 ظهیرتی و منقولست که زمان خلافت خود به بیت المال درآمد و بجانب زر و نقره نگاه کرده فرمود
 یا صفراء و یا بیضاء غیرا غیری اما کرامت وی از حد صبر تجاوزست بشواید آورده و صحبت رسیده
 که هرگاه که بای مبارک بر کاب می نهاد و آغاز تلاوت قرآن میفرمود و هرگاه که بای دیگر بر کاب
 نانی میرسانید شمش میفرمود و بروایتی آمده که بالایی اسپ می استاد و ختم کلام محمد میفرمود و اما
 حال شجاعت و جرالتش بر احدی مخفی نیست آنچه که در عروه بدر واحد توفیق ایزدی اورا میسر شد
 از اعانت رسول الله صلعم بمقابله زمره کفار در آن باب همین نکته کافیت مصرعه کافعی
 الا علی الا سیف الا ذو الفقار در حرب خندق عمر و بن عدو را که روی زمره احراب بوی بود بیک کلمه
 بخاک تیره انداخت و مر حبه یهودی را در جنگ خیبر بیک ضرب شمشیر دو نیمه ساخت و بر کندن
 خیبر اثر دست از ولایت حیدر که تا حشر بر لوح دلهای مردمان مسطور خواهد ماند و بزبان عالمیان
 مذکور مولا علی رضی علیه التجه و الشانخانه کعبه شریف روز جمعه سیزدهم ربیع السنی سال قبل از
 واقعه اصحاب فیل مادر آنحضرت فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف آن هنگام سن شریف
 بنویست و هشت ساله بود قدری کم و بیش پرورش بکفالت بنوی و آنچه آن بود که بسنجالی
 رضوی قحط افتاد و ابو طالب به نسبت دیگر برادران مفلوک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تاغم
 خود عباس رضی الله عنه فرمود که ابو طالب تنه سپرد دارد و حضرت بکثرت پس با جازت ابو طالب
 جعفر را عباس فرودش فرمود و عقیل بدستوز زد ابو طالب ماند و علی بکفالت بنوی صلعم پرورش
 یافت کینت وی ابو الحسن ابو سعید و ابو تراب اسم مبارک علی و لقب امیر المؤمنین و سید الوصیاء

مقصود از این است
 ای گاه باش که از
 مقصود از این است

ای گاه باش این
 ای گاه باش این
 ای گاه باش این

ای گاه باش این
 ای گاه باش این
 ای گاه باش این

ای گاه باش این
 ای گاه باش این
 ای گاه باش این

ای گاه باش این
 ای گاه باش این
 ای گاه باش این

و اسد العالی و یعسوب الدین و امیر العرب بابایم هجرت است و سه ساله بود و ده سال بعد زینب تنوره همراه
 رسول الله صلعم ماند و با آغاز جهاد شانزده ساله بود و جنگ خیبر است و دو ساله و بابایم تزویج با فاطمه علیها السلام
 است و شش ساله و بزمان وفات نبوی صلعم سی و سه ساله قدری کم و بیش خلافت وی علیه السلام
 چهار سال و نه ماه و گویند بیست و سه سال و هشت ماه و دوازده روز سن شریف وی علیه السلام نجاه و هشت سال و
 گویند شصت و سه سال و نکاح فرمود بعد فاطمه بنه زن و زیاده هم گفته اند شهادت آنحضرت بضر
 شمشیر عبد الرحمن ابن ابی لهب بود غلایندن قطامه بسجده کوفه در سنه هجرت بیست و یکم رمضان المبارک
تفصیل اولاد آنحضرت بر وایت فصول مهمه حسن و حسین ام کلثوم و زینب الزهرا
 فاطمه علیها السلام و از تحقیقات مولانا عبد العزیز دهلوی دریافت شد که حضرت محسن جم از بن فاطمه
 علیها السلام بود و شش ماهه شده انتقال فرمود و اسد اعلم بالصواب محمد از بن خوله بنت جعفر بن حسن
 احنفیه و عمر و رقیه توأم بودند از بن حبیب بنت ربیعہ و عباس و جعفر و عثمان و عبد الله شهیدان است که بلا
 از بن ام البنین بنت حزام بن خالد ابن دارم و ابوبکر و عبد الله شهیدای کر بلا از بن لیلی بنت مسعود الکلبی
 و حبی و عثمان از بن اسماء بنت عمیس احنفیه و رطله و ام الحسن از بن مسعوده عروه التقی و نفسیه و زینب کبری
 و رقیه صفری و ام بانی و ام الکرام و حمانه و امامه و ام سلمه و میمون و فاطمه از بن حواری شتی در تاریخ
 حافظ ابرو و سطور است که از پنج پسران امیر المومنین علی النقی باقی مانده است حسن و حسین و محمد صفیه و عباس
 و عمر علیهم السلام خلاصه الاخبار نقش نمین آنحضرت **الله الملیک الحمت المبین** و گفته اند
استنادت ظهری الی الله و گفته اند حبشی اسد مبارک آنحضرت بختنا شرف
فصل پنجم در بیان ولادت و شهادت و اولاد حضرت امام حسن
علیه السلام نشواید آورده که وی امام دوم است از ائمه شاعشره و کنیت او ابو محمد است و لقبش
 تقی و سید و ولادت وی در مدینه بود و پانزدهم رمضان المبارک سنه هجرت بیست و یکم میل علیه السلام نام ویرا به پیش
 رسول علیه السلام آورده بود بر قطعه از حریر شتی نوشته و در صحیفه رضویه هم مذکور است که اسماء بنت عمیس
 حدیث کرد که من قابله فاطمه بودم حسن و حسین و فاطمه امام حسن از برج ولادت طلوع فرمود آمد رسالت با
 صلعم فرمود که بسیار فرزند مرا من بخرقه زرد سپیده بکنار آنحضرت نهادم آنحضرت بعد در نمودن خرقة
 زرد فرمود که من با شما گفته ام که فرزندان مرا بخرقه زرد سپیدین برنم و خرقة سپید آوردم حسن را بخرقه

صحیفه
 خطی که در دست خود را
 جانب خدا
 کتابت کرد مرا خدا
 ای شایسته نبوت از انبیا
 عبد الرحمن ملا حاجی محمد
 علیه

پدید پیچیده بکنار آنحضرت دادم حضرت بانگ نماز در گوش است وی گفت واقامت در گوش چیست
 پرسید از علی که چه نام نهادی این فرزند را علی گفت که من سبقت نمیتوانم کرد بر حضرت اگر حکم شود او را
 باسم عم خود حمزه موسوم گردانم حضرت فرمود من هم سبقت نیکم بر حکم خدای بنام نهادن می بین
 حال جبرئیل این در رسید و گفت یا رسول الله حق سبحانه و تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که علی ترا بنابر بار
 از موسی علیه السلام الا بعد از تو پیغمبر نخواهد شد این پسر را بنام پسر بارون سمی گردان حضرت فرمود که
 نام پسر بارون چه بود گفت شپش حضرت فرمود که زبان با عربیت و این نام بلغت عبرت جبرئیل گفت
 که معنی شپش عبرتی حسن است پس در احسن نام نهادند و عقیقه کرد بر روز هفتم بدو گویند زود خلق فرمود و بمقدار
 موی نقره صدقه کرد منقول است که امام حسن علیه السلام شبه بود بر رسول الله صلعم از سینه تا فوق
 شیخ عبدالحق دهلوی بر ساله خود حلیه مبارک امام حسن علیه السلام تحریر نموده و گفت که بعد وفات رسالت
 هر شخصی که رسول صلوة الله علیه را ندیده بود و بخواب حلیه مبارک او دید پیش صحابه بیان نمود صحابه حلیه مبارک
 از وی می پرسیدند اگر او شبیه جمال نبوی با امام حسن علیه السلام میداد صحابه با وی کردند بجاری آورد
 که ابو بکر صدیق رضی الله عنه روزی بعد از نماز از مسجد می آمد و با وی علی علیه السلام نیز بود و امام حسن
 علیه السلام در راه با کوه دکان مصروف بازی می بود ابو بکر صدیق رضی الله عنه امام حسن علیه السلام را بدوش خود
 گرفت و فرمود که این فرزند مشابه جمال نبوت یا علی مشابه نبوت علی علیه السلام هم فرموده سکوت نمود
 اما حلیه وی سفید رنگ مخلوط بجزت او حج احسنین این صفت حسن چشم است و رخساره شریف بسیار
 نرم بود و از سینه تا زیر ناف موی با شکل خط باریک بود و از او قبح المسیره نامند و کثرت اللحية بود و بچشم
 زوره داشت یعنی مویهای سر تا بدوش مبارک بود و گردن مبارک گویا آفتاب زهر آبی می نمود و آنجناب
 عظیم الکراولیس بود یعنی سر بند عظمی می عظیم بود و سینه شریف وی فراخ بود که از ابوعربی بعد از این
 المشکبتین گویند وفات شریف او وسط و جمال مبارک نمکین و بشیره مبارک خوبترین بشیره با و اندام شریف نیک
 موضعی بود و در سینه می نمود موسی شریف پیچیده داشت و بوسمه خضاب سفید بود و ذکر احادیث
 مخصوصه آنجناب علیه السلام منقول است بفضول مهمه بروایت حافظ عبدالعزیز که سفیان بن
 احکارت الثقفی گفت که دیدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را با یک امام حسن سلوی می بود امام
 بازی کنان گاهی بطرف مردمان میرفت و گاهی بجانب آنحضرت می آمد حسب عادت گویند که پیش آنحضرت می رفت

مسرور شده فرمود که بر آئینه این سپهر سید است و حق سبحانه و تعالی بواسطه این مصاحبه نماید فیما بین دو گروه
 مسلمانان و فرزندی از ابن عباس آورده که گفت ابن عباس که آنحضرت حسن بر دوش داشت یکی گفت
 که ای حسن هر کب خواست آنحضرت فرمود که را کب هم خواست احمد و نسای و بنوعی مطهرانی و حاکم و بهی
 از عبدالمعین شد ابن ابیادودی از پدر خود روایت کرده که آنحضرت برای نماز مغرب خواه عتاشریف
 فرمای مسجد شد و امام حسن نیز همراه بود آنحضرت امام حسن انشایده مشغول نماز شد و در سجده دیر بسیار فرود
 پدر را وی گوید هر گاه که در سجده دیر بسیار شدن سر برداشته دیدم که امام حسن پشت آنحضرت سوار
 ناچار من باز سجده رفتم هر گاه که نماز تمام شد صحابه عرض نمودند که یا رسول الله در سجده دیر کردی یا را کمان
 شد که آنحضرت را امری عاقل گردید و یا وحی آمد آنحضرت فرمود که ازین سر دو چیزی نبود بلکه این فرزند
 بیستم سوار بود فرود آوردن می تصور ملام می کرده نپنداشتم تا وقتیکه بخوشی خود فرود آمد سر برداشتم
 و مطهرانی و بکر و سلفی از ابوهریره رضی الله عنه آورده که گفت گاهی نبوده که حسن او دیده باشم چشمم آید
 نشده باشد بجهت آنکه روزی رسول الله صلعم از خانه مسجد آمد و دستم گرفته بازار قنقاع درآمد و از بازار
 مسجد تشریف آورده فرمود که اطلبید فرزندانم را پس امام حسن تشریف آورده بکنار آنحضرت نشست
 آنحضرت دین حسن میکشاد و زبان مبارک بدین می نهاد و میفرمود بار خدایا این فرزند را دوست
 میدارم و دوست دار این دوست میدارم و تو از همین لفظه بار را شاد فرمود و مطهرانی در کبیر از این
 آورده که در میان ما آنحضرت جواب بود که امام حسن تشریف آورد و سینه مبارک آنحضرت نشسته
 بول کرد این خواست که امام حسن را بکنار خود گیرد آنحضرت فرمود که بگذار فرزند مرا و ثمره دل مرا هر که
 یزاد این را بر آئینه ای دادم او بر که ای دادم ای داد خدا را این عساکر از خلیفه آورده که فرمود آنحضرت
 صلعم که بر ایندای مردمان که حسن ابن علی را آنقدر بزرگی داده اند که با جدی از او لا و آدم سوا می بود
 تشریف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیه السلام نداده اند از همین قسم حدیث نشان امام حسن علیه السلام بسیار
 است بر همین قدر درین کتاب الکفایت بیان کلمات طیبات آنحضرت علیه
 السلام منقولست تفسیر واحدی که شخصی مسجد مدینه از عبد الله ابن عباس رسید که شاید کسیت و مشهور
 بود است جواب داد که شاید روز جمعه و مشهور روز قربانی عجمه همین سوال از عبد الله ابن عمر نمود عبد الله
 در آن روز نیز همین جواب داد و بعد از امام حسن علیه السلام پرسید امام فرمود شاید محمد است صلوات الله علیه و مشهور

روز قیامت چنانچه حق سبحانه جل شانه میفرماید یا ایها النبی اننا ارسلناک شاهداً و مبعثاً و نذیراً و دایره
مشهور و میفرماید ذلک یوم محجوم که الناس و ذلک یوم قشقمح مرویت که در سفر کلبی از انبای زبیر رضی الله
عنه زبیر نخلی خشک فرود آمد و امام حسن علیه السلام زبیر نخلی دیگر که سبز نبود این سبزه گفت که اگر این نخلی خمای ترا
آوردی چه خوش بدی آنحضرت فرمود که تنای خمای تر داری این سبزه گفت آری پس امام دست دعا
برداشت و چیزی زبیر لب ارشاد فرمود فورا آن نخلی سبز گردید و خمای تر بار آورد و شتر بانی عرض نمود که در
این سحر است آنحضرت فرمود که سحر نیست از دعای سجاد است پس مردمان این نخلی سبز آمد و خمای تر
بدامن گرفته فرود آمدند و آن خرما کانی بهم مردمان شد و میفرمود که خوش بیانی نمیدارم علم است و میفرمود
هر که عقل ندارد بی ادبست و هر که همت ندارد بدیروت و هر که دین ندارد حیث ندارد و فائده عقل آنست که
با مردم زلفت نیکو کند و حصول دنیا و دین نماید و محرومی از عقل محرومی از هر دو بهمانست و نیز ارشاد کرد
که هلاکی مردمان در سه چیز است کبر و حرص و حسد کبر دین را بر باد دهد که مثالش در شیطان صاوت است و
حرص دشمن نفس است که آدم را از بهشت بیرون آورد و حسد انتهای بدست لهندا با میل را قائل است
و مرویت لفصول همه از حافظ ابو نعیم روایت در رضی علی علیه السلام که وی پرسید از امام حسن علیه السلام
که سبب ادبیت جواب داد که دور کردن بدست از حسن خلق پرسید که جوایز دمی چیست گفت ایشان را
عسرت پرسید ملامت چیست گفت جمع نمودن مال پرسید که نام دمی چیست گفت جرات از دوست
و گریز از دشمن پرسید که غنا چیست گفت راضی بودن بر نعمت اگر چه قلیل باشد پرسید که ذلت چیست
گفت گریه وزاری بر مصائب پرسید که حلم چیست گفت خوردن شتم و قادر بودن بر نفس پرسید که کلفت
چیست گفت کلام معنی و غیر مفید پرسید که سخاوت چیست گفت ایشان را حالت عسرت و عفو حرام پرسید
که شرف چیست گفت اختیار کردن اعمال حسنه و ترک اعمال قبیحه پرسید که کمینگیست گفت بی رویی
کمینه و پنهانی گنده مکرمان پرسید که غفلت چیست گفت ترک مساجد و اطاعت مفسد است
کلمات طلیبات که جامع فواید دارین است و فرمود آنجناب و فیکه امیر المؤمنین علی مجروح شد با پیش
رفته و آبدیده شدم فرمود ای جان پدر چرا آبدیده شدی عرض نمودم که حالت جناب دیده دلم
بسوخت آمد فرمود ای جان پدر چرا چیز یادگیری که موجب غم و غم است دولت به از عقل نیست و عقل
جهل نیست و هیچ چیز بدتر از عجب نیست و زندگی که تو ترا حسن خلق نیست زنه از این باخلاق برنگرد

ای جان از این حال
خلایق و نبات و ذنب
مسلمانان و غیر
کافران از ستمند
عینت از نبات
که جمع کرده شود
مردمان در ذنبت
که نبات کرده شود

و فرمود که از دنیا و فریب آن هوش باش و فرمود ای برادر ترک مناسی کن تا عاید شوی و بر قیامت
 باش تا مستغنی شوی و بهساگان نکولی کن تا مسلمان شوی با مردمان آن کار کن که با خود کنی تا عال
 شوی بدان پیش از توجه مردمان بودند و جقدر عمارتها کردند که آخر گشتند و گذاشتند و با خاک درختند
 اما عبادت وی علیه السلام زیاده از طاقت بشریت چنانچه ابو نعیم در طلیه از محمد بن علی آورده که آنجناب
 میفرمود که مرا حیا می آید از ملاقات حق سبحانه و تعالی بدون رفتن کعبه شریف پس نسبت مرتبه پیاده پا
 از مدینه منوره تشریف فرمای کعبه شریف شد و حاکم از عبد الله بن عبید بن عمر آورده که آنجناب است
 بیخ مرتبه از مدینه منوره پیاده برامی حج تشریف برده و اسپان کوتل پیش روی کشید میشد آنجا
 وی افتد بود که تبارخی مذکور است که شخصی ه هزار درهم از خدا خواست پس آنجناب بخانه آمده
 ده هزار درهم بان سائل فرستاد و مقولست بفصول همه که شخصی شجرت آنجناب حاضر شده بیان
 اطلاق خود نمود فرمود که سوال شما بر من عظیم است و حال مقدور بار شما بخوبی روشن الاجزئی نمی
 بشما خواهد رسید آنحضرت عرض نمود که اقلیل نزد من کثیر خواهد بود پس آنجناب وکیل خود را طلبید ارشاد
 کرد که آنچه فاضلات من نزد دست بیاران وکیل بچاه هزار درهم آورد آنجناب فرمود که بانصد درم
 که نزد دست کجاست عرض نمود که حاضر است ارشاد شد که آنهم بیار پس آنهم در هم تمام و کمال آن شخص
 داد و نیز بفصول همه منقولست از ابوالحسن ندانی که حضرت امام حسن و امام حسین و عبد الله حنفی علیه
 السلام تشریف فرمائی بیت الله بودند اتفاقا قاهنای راه زاده را مانند از کثرت تشنگی در گذشتگی بر اجهت
 دیده در آن خمیه درآمدند و پیر زنی را دیده طلب آب فرمودند آن ضعیفه گویندی شیر در پیش آورد
 آن هر سه جناب از شیر آن سیراب شده فرمودند که چیزی طعام هم داری عرض نمود که همین گویند
 نزد دست آن هر سه جناب حب اجازت ضعیفه کباب گویند نموده تناول فرمودند و ارشاد کردند که
 ما قوم قریشیم بعد معاودت بیت الله حق خدمت تو نظهور خواهد رسید بجزه راه بیت الله که فخر گاه
 که شوهر ضعیفه بخانه آمد ضعیفه کیفیت بهتر کن و بچ نمودن گویند حب اجازت خود بشوهر بیان نمود
 شوهر خشکی شده گفت که تو چرا با جنجال بودن قریش و حج گویند ساختی هر گاه که آن هر سه جناب
 بعد فراع حج بجدینه تشریف بردند پس از مدتی دراز آن ضعیفه مقتضای کردش فلکی بجدینه منوره
 آمد و گذرش زیر مکان امام حسن علیه السلام افتاد امام ضعیفه را بشناخت و فرمود ای امته الله

تو مرا شناختی عرض نمود که والله شناخته ام آنجناب کیفیت تشریف فرما می نمودن آن با تمام بیان نموداد
 مرا مطلق یاد نیست آنحضرت فرمود که اگر تو مرا نمی شناسی من ترا می شناسم پس آنحضرت بعد از آن هزار گوسپند
 صدقه و هزار درهم همراه غلام نزد امام حسین فرستاد و امام حسین او را شناخته هزار گوسپند و هزار درهم رحمت
 فرمود و همین قدر عبد الله بن جعفر نیز عنایت فرمود و ابو نعیم و ابو سعید از علی بن خدا خان آورده که امام
 علیه السلام از مال خود دو دفعه بیرون آمد و سه دفعه مال خود در آن صدقه فقرا نمود تا آنکه یک موزه را رسید
 و یک موزه را می نهاد منقوست تا تاریخ آن خلفا که آنجناب ایک بار از کثرت داد و دهنش عسرت واقع شد
 و یک گله در هم سالیان که از جانب معاویه مقرر بود حسب تعیین وقت رسید آنجناب با وجود عسرت از
 معاویه طلب نمود و روزی مجدود را خواب دید که میفرماید که ای حسن بن سواهی که حاجت خود بدید
 بنویسی عرض نمود آری یا رسول الله آنحضرت تعلیم این عاقل فرمود اللهم اقدن فی قلبی جاءک و قطع
 در جانی من سواک حتی ارجوا احد غیرک اللهم صبت عنده قونی و قدر عنده عملی ولا تنس الیوم
 و که تعلقه مسئله و که میفرماید علی بن ابی طالب ما اعطیت احد من الاولین و الاخرین من الیقین فخصه
 یا رب العالمین بر رحمتک یا ارحم الراحمین آنجناب میفرماید که آن عار امتو از خود اندم موز نهفته نگذاشته
 بود که معاویه نزد من یک گله و پنجاه هزار درهم فرستاد و سپاس از زدن آن بجا آوردم روزی آنحضرت آنجا
 دیدم که میفرماید که ای حسن چگونه هستی عرض نمودم یا جداه بخیر هستم و احوال خود مفصل التماس ساینم فرمود
 ای فرزندم توقع بجز جناب کبریا از احدی مدارا مطلق مبارک وی علیه السلام خیان بود که منقولست
 بمفضول همه و غیره که آن حضرت را شش بار زهر دادند بار ششم اثر کرد و امام حسین علیه السلام بیالیتش آه
 استفسار کرد که زهر جناب که داد که مکافاتش بطهور کردید وی علیه السلام گفت که جدم و پدرم و مادرم
 و جده ام غماز نمودند و کار را بلیتیم غمازی نسبت بر روز حشر که از دتعالی بر من رحم کند بهیشت در دنیا
 نازم در پنده مرا بخشند و منقولست از عائشه رضی الله عنها که شخصی سوار شامی بمدینه آمد و دید امام حسن
 علیه السلام را بر اسب سوار جمال مبارک دیده دلش مالک حسن آنجناب گشت از مردمان پرسید که بیان
 حسن بن سواهی کیست گفتند حسن بن علیست بجز در شنیدن نام پاک غضبناک شده گفت که این علی بن
 حسین جمیل است آن شخص گوید که من از کثرت حسد از امام حسن پرسیدم که تو سپید علی هستی امام حسن
 گفت آری پس من از غضب شما بعلی آغاز کردم آنجناب بمقتضای کثرت علم جوایم نداد آخر

ای سرور کارین این
 در دل من سپیدوار
 و باده و اسپد از
 فرزندت ز سر
 اسپد از سر از شخص
 فرزند ای سرور کارین
 ضعف کرد آن را و
 وقت مراد که سنا
 از عمل مرا در سان
 جانب در وقت مراد
 سخن کرد آن بوی
 مراد جاری من آن
 بزبان من بجز
 چیزی که غایت کردی
 شخصی را از این
 از زبان من
 مراد باری باین
 خود ای سرور کارین
 گفتن کار

خود آمد شده ساکت شدم بعد سکوت من آنجناب بخنده درآمد و فرمود که من گمان دارم که تو از اهل شام
 هستی گفت آری پس ما هم فرمود بخانه من بیایا بهمانی تو کنم و ما را تو و هم و قضای حاجت تو کنم پس من
 آنکه نت ندامت عرق شدم و از فط اخلاق می تعجبها نمودم پس از آن روز اصدیر را بجز آنجناب دوست
 ندارم اما کرامت و می نیاده از بیایست مولانا جامی قدس سره بشوهد البتة از ابی هریره رضی الله عنه آورده
 که شبی آنجناب بخدمت خود نشست بود آنحضرت صلوات الله علیه فرمود که نزد ما در خود برو ابوهریره گفت که من
 وی بروم که ناگاه از آسمان تپی پیداشد امام حسن علیه السلام بروشنی برقی نزد ما در خود نشرفت فرماست خدایت
 صاحب ترجمت قضی که ایراد کرده بران اختصار کرده می آید مشغولی اگر عمری با ما سخن انشا الله تعالی
 حسن سخن گیرم که جز در حدان نیست سنای وصف اخلاق حسن نیست سخن گر بگذرد از چرخ نهنر
 هنوز از وصف او باشد فروتر کماش که چه نزد ما است ظاهر زبان ما زودج اوست قاصر و گیتی را در جودش
 زین زین است نظیر او اگر خواهی حسین است آجال قدری حال شهادت آنجناب بان ظاهر داده می آید که چون
 امیر المومنین علی کرم الله وجهه بخوار رحمت ایزدی سویت امام حسن منبر آمد و خطبه بجال فصاحت و بلاغت
 فرمود و گفت ای مردمان امشب مردی از میان شما بیرون رفته که تقدیرانش نپذیرد و متاخران مانند آن
 نخواهند دید شبی متوجه بارگاه صمدیت گردید که موسی بن عمران در انشب وفات یافته و عیسی ابن مریم در آن
 شب عروج با آسمان شده و در ابراه راست دعوت میکند و من هم شمارا بدان طریق میخوانم مردمان این کلمات
 تحسین فرموده بحیث قریب جهل نیز اگر کس نموند و پیش از همه قیس بن سعد بن عباده انضاری بحیث از ان
 جناب نموده بود معاویه با گاهی حال شهادت امیر المومنین علی علیه السلام رجوع مردمان با نام حسن انصت
 نیز اگر کس لغز تخیر ممالک عراق و ان ش و آنجناب نیز با جهل نیز اگر کس از کوفه بیرون آمد و بدید عبد الرحمن بن ولید
 فرمود و مقدرة آگیش قیس بن سعد را باد و از ده نیز از مردمان نامدار فرمود و در بسا با طرد این تصور آسایش
 چار پایان توفیقی واقع شد مردمان گمان بردند که آنجناب داعیه حرب ندارد و آنجناب اکثر میفرمود که مرا کسی
 منازعت نبیت و امن سلامت و جمعیت مسلمانان اصلاح ذات البین نزد ما دوستتر است بدین چه مردم
 سپاه بروی شورش کردند و بسا برده در آمده اسبابش غارت کردند حتی که بساطی که بران شانته اده است
 از روی در کشیدند و ردای از گردنش بر کشیدند آنحضرت سوار شده بمیدان رفت در راه جراح بن قصیه رسید
 که در کین شسته بود و خنجر بران مبارک زد که تا با سخوان سید عبید بن طاللی خنجر از دست جراح بست مردمان

اور اگر فته پاره پاره ساختند آنحضرت مجروح شده در قصر بعضی ماین نزول فرمود جراحان بمجاخت زخم وی
 اشتغال نمودند تا شفا یافت اما امام حسن چون میدیکه کوفیان بادی برش چه کردند با وی همی نمایند و این
 از ایشان سرود شد و با معاویه بشرطی چند که تفصیل او طولی دارد صلح فرمود فقط ترجمه صلحنامه که آنجا با معاویه
 تحریر فرموده بود نوشته می آید از آن حال مفصل دریافت میشود و آن اینست **بسم الله الرحمن الرحیم**
 صلح کرد حسن بن علی از معاویه بن ابوسفیان بنی مغنی که سپرد لوی ولایت مسلمانان باین شرط که عمل نماید
 بتحاب الله و سنت رسول الله صلعم و سیرت خلفای اشدین هدی بنی نیست معاویه که معین کند امر
 بنی با با عدوی بیکر بعد از خود بلکه گذارد امر بنی را در میان مسلمانان و مردمان در این باشد از ملک خدا
 در شام و در حجاز خواه در عراق خواه در یمن و صحابه علی و شعبان علی از مال و اولاد و از زواج و نفوس
 خود هر جا که باشند محفوظ باشد و بر معاویه بن ابوسفیان باین امور عهد و پیمان خداست و مرا
 و اهل بیت مرا و برادر مرا و کسی را از اهل بیت رسول خدا اعلانیه و پوشیده و تمام عمر انانند و ایشا
 نیز که ورت نمایند و ترسانند هیچ یکی را از ایشان در ناحیتی از نواحی و طرفی از اطراف شریف
بسم الله فلان بن فلان و گفنی **بالله** شهید گدا و آنحضرت بعد صلح با خدمت خود روی بحدی
 نهاد و در خبر است که روزی در مدینه علی بن شیر خدائی با امام حسن گفت که ای ابن رسول الله ما معاویه
 نمی بایست کرد آنحضرت فرمود که خاموش باش ما خازنان خدائیم نه بزور و ستم و لیکن با سر علم او و ما
 و انیم آنچه از غیر ما اند و صیاحه که کردم غرض من آن بود که خون و ستان کجسته نگر و در برابر که اهل
 ایشان در قال بدیم و یقینیم شد که اگر صلح کنیم شیعه من هلاک شوند و میدانم که کوفی که کشتن بودند
 پدرم را بکشتند و بارگاه ما خازن کردند و ما مجروح ساختند بخدا سوگند که اگر ما تمام جبال و اشجار بحک
 او میرقم آخر کار این امر ما با و تقویض میبایست کرد چنانچه خواب حضرت جد بزرگوارم بران دلالت
 میکند بنو اهد النبوت مرد است که امام حسن فرمود که خدای تعالی ملک بنی امیه را بر رسول علیه السلام نمود
 و در ایاتش از که بنیر وی یکی بعد از یکی بر می آید این معنی بروی دشوار آمد از تعالی **سورة اننا اعطینا**
الکافر بروی مننا و یعنی ترا جوی عطا کردیم در بهشت که از او کفر گویند دیگر سورة القدر نازل گردید
و فرمود که لیله القدر بهتر است از هزار ماه و مرد و بالغ شهر ترا وی ملک بنی امیه است ترا وی گوید که چون
موت ملک ایشانرا حساب کردم هزار ماه در دست بود اما چون زمانه صلح را مدتی متوقفی گشت مؤسسان

گویای داد و بخیزی که در رو بود
 و کفایت کرد خدا گویای را ۱۲

شام صلاح در آن بیند که امام حسن از منزل حیات قدم در بادیه فوات نهاد به تپه سبزه مشغول شدند
اول گروهی از لوندو لو ایند بصره ابر کجختند تا بطائفه از ملازمان امام حسن که در آن بلده بودند شجون
آورده سی و هشت تن اقبل رسانیدند و گروهی که باقیانند گرنجیه بشان برده التجانمودند چون امام حسن
را که نقض عهد از اهل شام است شام نمود با عبد الله بن عباس رضی الله عنهما از مدینه متوجه دمشق شدند چون
بموصل رسید رئیس موصل سعد موصلی عم مختار با علوفه بسیار پیش آمد بعد از آنجا بدشت رسید با جامک مختار
ملاقات نمود و شکوه سرسنگان بصره ارشاد کرد و جوابها حسب شتر ضا شینده باز متوجه مدینه شد گذشت موصل
افنا و بخانه دوستی نزول فرمود و قبل از نزول امام او را فریبی بمال دنیا داده بودند و شیشه زهر قاتل بوی
سپرده تا بوقت فرصت و طعام و بیاباب امام حسن انجور اندوان بطبع دنیا آماده این امر شده بود چنانچه
تسه بار آن زهر با بام داد لکن کارگر نشد ناچار سیزده تن مضمحلیم تا شتر زهر نامه نوشت جوابش آمد زهر قاتل
که اگر بریا اندازند همه جانوران دریا هلاک شوند و آرنده نامه از اشتر فرود آمده بیای درختی تناول طعام می نمود
که او را در شکم چنان شد که بچوگردید ناگاه شیر سیاه هلاک ساخت شترش خواست که گریزد و هارین درخت
چید بهانجا ماند اتفاقا ملازم امام حسن در آنجا رسید شتر را از درخت واکرده اسب صاحب شتر حجت نامه
و شیشه زهر برآمد فوراً با امام حواله ساخت امام بعد مطالعه بحیال خجالت میزبان اظهار ساخت و زهر مصلی
بنهاد اما چهره امام برافروخت و تغییری عظیم پدید آمد هر چند چنانکه گفتند لکن امام جواب نداد و حد
از جسد خود بچو اند و نقل میکرد مردم بان شخول می بودند و خود نیز مشغول بود سعد موصلی آریسته از زیر مصلی
نامه بر آورد و بعد مطالعه بر خود بلزید و از جای رحمت و پایی امام بوسید اجازت خواست با مختار حال
امام بصورتی است وی اجازت نداد سعد بی اجازت امام او را پیش خود طلبید و گفت این از تو میسریم که رسول
خدا با تو چه جفا کرد و جواب داد که من او را ندیده ام گفت امیر المؤمنین علی با تو چه جفا کرد گفت مدتی ملازم وی ماندم
برخی من زبسانید سعد گفت پس چرا با فرزندان ایشان عداوتها میکنی و آن امنیت که بحواب خط تو از شام نوشته
سخ زهر هلاک نزد تو رسیده است آن شخص انکار کرد ملازمان سعد او را چندان زدند که هلاک شد امام حسن مجتهد
در بخور بعد مدینه آمد در آن مان مروان الی مدینه بود منافقانه با امام بنظر حسرت دشتی و بیاطن تمامت
می بود و تدبیر با سینه دنا و زالیونیه دلاکه کنیزک و می بخانه مروان را آمد مروان پرسید که بخانه امام حسن آمد و رفت
میداری و بازن او عینی حیده بنت اشعث اشثالی گفت آری و این حیده در مدینه بنام اسما مشهور بود مروان

اول اقرار عدم افشار راز از گرفته وعده هزار دینار و پنجاه دق مصری از نمود و صد دینار بطریق بیعیانه
 و لاله بودید و عده زر کثیر و نقد صد دینار سوگند های غلیظ بعد از افشای از زبان آورد و مروان گفت
 میخوام که اسما را دل از حسن بگردانی و بگوئی که آوازه جمال تو بشام رسید و نیز عیاشی با تو دارد اگر زین
 شوی عراق و شام تبصر تو باشد در صورت اقبال اسما را خبر کن تا درین کار فکری کنم ایسونیه آماده شده
 بخانه امام حسن آمد اسما را تنها یافت از مکر و فتنه دل اسما را گردانیده مایل به نرید ساخت و مروان آگاه گردید
 مروان با سمانیام داد که تا امام حسن سجایست این هم ساخته نمیتواند شد اسما گفت من طریق دفع وی نمی
 مروان قدری زهر زوش فرستاد اسما از آن به قدری با عسل آمیخته با بام خوراند امام حسن از خوردن آن تمام
 شب تنی فرمود و بدر شکم مبتلا ماند صبح بسر روضه مقدسه بنوی توجیه نموده خود را بعبه عالیه مالید و شفا یافته
 بخانه آمد و از اسما بدگمان شد و از خانه وی چیزی نخورد از خانه مادر قاسم و امام حسین طعام نخورد روزی آن
 حضرت بخانه اسما درآمد اسما گفت آنخلستان مدینه قدری طلب آورده اند اگر امیل جناب باشد بیارم شانزده
 حسب بخت خود اجازت داد اسما بعضی از زهر آلود بعضی اجمال خود داشته تطبیق بر از طلب آورد و علامتی که
 خود میدانت بران کرد امام حسن فرمود تو هم بخوردن رطب با من موافقت کن اسما خرامی که زهر نالوده بود بخورد
 و شانزده بدون ملاحظه از هر دو نوع تناول نفرمود تا هفت خرامی زهر آلوده نوش فرمود و دلش هم برآمد
 از آن کشیده بخانه امام حسین تشریف آورد و تمام شب مبتلای در ماند هنگام صبح بسر روضه بنوی تشریف آورد
 و برکت روحانیه جد خود شفا یافت و بخانه آمد و حال بخوری خود بیان فرمود و اسما هم برآمده گفت که سرتیق
 پوشیده بودم و بخوردن مشارکت نمودم ندانم حال صلیت امام حسن چشم آلوده بر خاسته آمد و برادر از آید
 و گفت از دو سال درین شهر رنجور میمانم برای تبدیل آب و هوادو سه روزی بموصل خواهم رفت پس با این عیال
 و چند خدمت بموصل رفت اما چون خبر این معنی بشام رسید بدشوق نایبای بود و دشمن اهل بیت سنان عیالی خود را
 بزهر آب دهانید و بموصل در مسجدی که امام حسن در آن نماز میگذازد آمده با ظهار خلوص عقیدت عقب امام نماز کرد
 و استماع حدیث نمودی و رقت کردی تا روزی شانزده بر صدف در مسجد نشسته بود و پای است بر بالای
 پای چپ نهاده بکلام بود آن کور بی بصیرت آمده امام حسن ادعا گفت و سر عصار بر زمین نهاد و تضار آن
 سنان زهر داده بر پشت پای امام رسید کور دریافت که سر عصار بر پای آنحضرت رسیدت بقوت بهر چه کمتر
 آن سنان بر پای وی فرورد امام حسن آه بر آورد و بهوش شد و پای مبارک فرود آمد کرد و خون از حشرش

روان شد بعد از این عباس میار آن کور را بگرفتند تا بر بخانه امام فرمود که بگذارد یک کوزه ظاهر و باطن است و بکش
هم با اینا بسوخت خواهد شد کوز رو را از آنجا برآمده آن چشم مردمان غلب شد پس جراح آمد و زخم دیده مضطرب
گردید چونکه مرد و انما بود تب بدیر خوب هر از عروق بیرون آورد روز پانزدهم از جراحت امام پاره و مشت
از عباس بن علی از کور ملاقات شد عباس چشم آمده عصا از دستش بستد و بروی دست کور افتد زده که پاره پا
شد پس غلامان را فرمود تا سرش بریدند و آوازه قتل او بموصل افتاد سعد با برادر زاده خود مختار با مقداری
همه آورده انگور را بسوخت و پیش شاهزاده آمده دلدارها نمود شاهزاده بحالت رنجوری بحدیته نمود
آمد و بخانه اسما آمد و شد یعنی فرمود دیگر باره ایونیه مقداری الماس سوده مع عقد جوهر از پیش مردان
نزد اسما آورد و اشتیاق و تمنای زید میان نمود و گفت ای اسما همدکن بمقداری ازین نهر در آب ده
بیشک از دغذغه امام ربائی یابی اسما او دید عقد جوهر زیاده تر آمده قتل امام گشت و فرصت محبت اما
وقت نییافت تا یکبار شب آینه بست و چشم ماه صفر قدری الماس گرفته نزد امام آمد و دید که شاهزاده خواب
و دختران و خواهران پیرامون او و کنیزان باین او خفته اند اسما با سنگی کوزه آب که بر بالین امام بود بر
و دید که پاره بسته بر وجه کرده اند و در الماس بران برنجت و انگشت بران مالید تا کبوزه درآمد و خود آهسته
روان خانه نمود و امام حسن بیدار شده زینب او را زداده و گفت ای خواهر صد و پیدر و مادر را بخوابیدیم قدر
آب بیار تا وضو بسازم زینب برخاست تا آب بیار و شاهزاده بغلبه سنگی همون کوزه آب داشت و غلام
همینا نموده قدری از آن بر کشید و گفت این چه آب بود که حلقم تا بناف پاره پاره شد فوراً امام حسین علیه السلام
را طلبید و در بر گرفت و گفت ای عزیز برادر پدر و دایه باش که دیدار ما قیامت افتاد حالی جد و پیدر و مادر را
بخوابیدیم که دستم گرفته در ریاض حنت میگردد ایندند و حور و مقصوبین می نمودند جدم گفت ای فرزندم شاه
باش که از دست دشمنان بالای یافتی شب فردا نزد ما خواهی بود بیدار شدم و ازین کوزه آب باشا میم
از حلق تا ناف بدرید حسین کوزه برداشت و خواست تا از آن آب بچشد امام حسن کوزه از دست می
بستد و بر زمین زد تا بشکست و آب بر زمین بخت زمین بچوش آمده بشکافت و شاهزاده از کثرت در طمید
تا آفتاب بر آمدنی بروی افتاد طشت در پیش می نهادند بنفاد و دو و بر و اتی صد و هفتاد پاره صکار اطلن
سارک می لبشت افتاد اما چون آفتاب بلند شد رنگ رخساره مبارک وی زرد گشت پرسید که رنگ
روم چه رنگ است گفتند آن سبزی مخاطب با م حسین شده فرمود ای برادر مضمون حدیث معراج نظر بگو

آمد گفت آری پس دست بگردن برادر کرد و بگریه درآمد امام حسین نیز از کثرت خزن بگریست چندی
 حاضران بخروش درآمدند پس امام حسین عرض نمود که ای برادر بزرگوار از حدیث معراج مرا آگاه
 گردان فرمود که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم شب معراج که مرابرو ضة اجماع آورد
 منازل در جات اهل ایمان بمن نمودند و کوشک دیدم به پهلوی یکدیگر یک اندازه و یک قانون
 یکی از زمرد سبز که شعاع آن چشم را خیره میکرد و دیگری از یاقوت سرخ که شعاع آن مثل آفتاب
 همان تاب لامع بود از رضوان پرسیدم که این کوشکها از آن چیست گفت یکی از حسن و دیگری از حسین
 گفتم رنگ و واحد چراند از رضوان ساکت شد پرسیدم چرا سکوت کردی جبرئیل گفت او در بیابان
 شرم دارد قصری که بنام است از آن حسن است که او از سر و پند و روز آخر رنگ رویش سبز گردید و
 قصر سرخ از آن حسین است که او را شهید کنند و در دم آخر رنگ رخساره او سرخی زند که بخون غشته گردید
 پس امام حسن بیان این حدیث نموده برادر خود را تنگ در برگرفت و زار زار بگریست و امام حسین
 از کثرت گریه چنان حال داشت که حاضران اطافت مشاهده آن نبود و همه با از فطخ هم پیش
 بودند راومی گوید که چون شب شنبه است و نهم صفر آمد حال آنحضرت متغیر شد و دیده مبارک
 بر هم نهاد همه برادران و فرزندان و عزیزان حاضر بودند وقت نیم شب دیده مبارک واکر دو فرسود
 که ای حسین فرزندان و برادران اتو بسیارش میکنم و ترا انجرامی غرور جل بس کلمه شهادت بزرگان
 راند و رض ما عند الله خیر للابرار نصیب العین خاطر عاظم داشته و آیت و آن که عندنا
 کز کفنی و حسن عاب برافراشته مصرع دوست بر دوست رفت و یار یار اسبکات و احسن
 که سر روان از چمن رفت یعنی که نور دیده زهر احسن رفت از شوق کمیوش جگر نافه گشت جوید
 و از حجر و شیش آب رخ فسترن رفت و یاقوت وارد دیده نکس سپید شد که مضرنا ز یوسف گل سزین
 صلوات الله علی محمد و عترت محمد و آل محمد و ذریه محمد اما بعد وقوع واقعه بدر و
 اسما را با دو غلام و سه کنیز که بشام فرستاد و نامه نوشت درباره خطای اسما و عدم برپاشدن فرستاد
 چون نامه مروان مح اسما بدشت رسید خبر شهادت امام حسن علیه السلام پیش از آن بشام رسیده بود
 و الی شام سه شبانه روز مع اعیان خود سیه پوش ماند و تعزیت بزرگان داشت بعد از آن اسما را
 طلبید و از حقیقت حال آگاه شد و اسما را لعن و طعن نمود اسما سر در پیش انگذره زار زار بگریست و می

شب شنبه است
 نهم صفر است
 در وقت نیم شب
 در وقت صبح
 در وقت عصر
 در وقت شام
 در وقت مغرب
 در وقت زوال
 در وقت غروب

بعد از دو هفته روز پنجشنبه فرمود تا او را بر دم اسپ تهنیت دهند و میزدند حتی که بخیزد فیلان است و پایش بسته
 بر ریاضت انداختند چون بیک فرسخ از جزیره رسید طوقا پدید آمد و باد و غباری پدید گشتند او را در رود و بداند
 جزیره افکند بار دیگر کس را نشان نداد بلیت هر که درین ایام دنیا می آید از دست او بشکند محروم ماند از
 دولت دنیا و دین ذکر تدفین و سن شریف آنحضرت علیه السلام مرویست بسبب
 الکوئین که هر گاه که آنحضرت شربت شهادت چشید حسین و محمد و عباس انبای علی علیه السلام آنجناب غسل دادند
 و نماز گزار در روی سعد بن العاص که در آنوقت حاکم مدینه بود حسب حکم شرح که نماز جنازه بر حاکم واجبست و مدفون
 شد در بقیع بقعه عباس رضی به پیروی جده خود فاطمه زهرا و شهادت آنجناب نزد اهل سنت و جماعت غرض
 ربیع الاول و صحیح اینست که پنجم شهر مذکور شده پنجاه هجری بوقوع آمد و در عمر شریف وی روایات بسیار
 است مگر صحیح همین است که تاریخ پانزدهم رمضان المبارک سنه سه هجری تولد شد و در سنه پنجم در بقیع
 شهادت یافت علیه السلام پس ثابت شد که عمر شریف چهل و پنج سال و پنجاه و هفت روز بوده است
 بحساب شهادت پنجم ربیع الاول سن چهل و نه هجری هفت سال همراه جناب سالت مآب ماند و همراه
 علی مرتضی پدر خود سی سال و بعد پدر خود نه سال زیست و امامت فرمود علیهم الصلوٰة والسلام و مرویست
 تهذیب التهذیب از تعلیه که عند التدفین امام حسن علیه السلام آنقدر اجماع بود که اگر سوزنی می انداختند
 بر سر مردمانی افتاد و آنوقت ابوهریره رضی الله عنه میفرمود که ای مردمان دفن کنید و خاک اندازید
 پس نبی خود صلوات الله علیه که شنیدیم از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که میفرمود خداوند است
 من حسین او دست میدارم پس دست و پا را در دست دار آنکس که دولت دارد او را و مرویست
 که تا یکماه بنی هاشم بروی ماتم داشتند ذکر تزویج و ازواج و اولاد آنحضرت علیهم
 السلام مرویست تهذیب التهذیب که گفت و افدی که حدیث کرد ابوالموالی بنی که شنیدیم از
 عبداللہ بن حسن علیهما السلام که میفرمود که امام حسن علیه السلام کم از چهار زن منکوحه نزد خود داشته
 و جاریه و رایمی آن بودند و منقولست تاریخ ائمه که امام حسن علیه السلام بانود زن شوهر دیده نکاح
 فرموده بود تفصیل اولاد مع ازواج منقولست تفصیل همه که در نیاب اختلاف بسیارست
 قدری آورده میشود اتفاق محدثین است که اولاد آنحضرت فقط زید و حسن و عمر و عبداللہ اند و آن
 آنجناب گوید که یازده پسر از عبداللہ و قاسم و حسن زید و عمر و عبداللہ ثانی و عبدالرحمان و احمد

و اسمعيل و حسين و عقیل و از دختران فقط ام الحسن یعنی فاطمه مادر محمد بن امام محمد باقر علیه السلام و ابو
 عبد الله محمد بن یحیی المعروف بشیخ مفید پیشوای شیعه آورده که پانزده بود از پسران دختران
 زید و خواهر او ام حسن و ام حسین مادر ایشان ام شیرین بنت ابی سعید و عقبه بن عمرو بن ثعلبه انحرصیه
 و حسن مادر او خوله بنت منظور الفزاریه و عمر و قاسم و عبد الله شهیدان است که بلا مادر ایشان ام ولد
 و عبد الرحمان مادر او ام ولد حسین لقب بالانتم و طلحه خواهر ایشان فاطمه و ام سلمه و رقیه و ام
 عبد الله و فاطمه ثانی از مادر دیگر و شیخ کمال الدین بن طلحه گوید که عقب باقی ماند از امام حسن علیه السلام
 از دو پسر حسن زید علیه الصلوٰة والسلام فصل ششم در فضائل و مناقب و شرح ولادت
 و اولاد امجاد و از و احوال زاکیات حضرت امام حسن علیه السلام و حال امثال
 پسران سلم و رسیدن سید الشهدا بدشت کربلا و شهادت یا فکلن مع اولاد
 و اقربا و سایر شهدا و حال رفتن اهل بیت مع سرسارک و دیگر شهدا شهر
 دمشق و ملک شام بدر الامارت زید و حال عذاب خواری قاتلان
 آنحضرت بهمین در انجا یاد آید از کتب معتبره صحیحه بتقصیل نام راوی و
 کتاب مشتمل بر هفت بیان بیان اول در ذکر مناقب و اولاد او عنبره
 بشواهد آورده که امام حسین نام سیوم است از ائمه اهل بیت و مناقب وی از حد و حصر افزون است
 بشواهد آورده که حسین اجمالی بود که چون در تاریکی شستی از نور رخساره وی آه بر دندی و در
 باره حلم و اخلاق وی امام محمد بن عمر نسفی رحمه الله علیه در تفسیر تفسیر آورده است معنی این است
 قوله تعالی اَصْدَقُ لِلتَّقِيَّانِ یعنی بهشت آماده کرده شده است هر بربرگاری از آل الدین یَفْقَهُونَ
 انما کفقه میکنند فی الشراء و الصتراء و آسانی و سختی یعنی تو انگری و درویشی و الکاظمین
 العیظ و فرو خوردگان ششم را و العاقین عن الناس و عفو کنندگان از مردمان و الله محب
 المحسنین و حق سبحانه و تعالی دست میدارد و کمو کاران او مطابق این آیت روزی سبط نبی و
 مگر گوشه علی یعنی حسین ابن علی با جمعی از اشراف عرب بر سر خوان نشسته بود و خادش با
 کاسه آتش گرم مجلس درآمد و از غایت دهنش پایش بجاشیبا طر بر آمد کاسه بر سرش انداختند
 و شکست و آتش بر سر روی مبارک وی فرو ریخت شانه زده از روی تادیب از راه تعذیب

در وقت خواب خادم از ترس بلرزید و بر زبانش جاری شد انکاکا ظمین الخط حسین فرمود که خشم فرمودم
 خادم گفت و اعفان عن الناس حسین جواب داد که عنوت کردم خادم تمه آیت بر خواند و الله
 بحسب المحسنین حسین جواب داد که از مال خودت آزاد کردم و عیشت تو بر زبانه خود لازم کرد و اینست
 و مردیست در باب عبادت وی که آنحضرت سبت و پنج بار تسبیح گوید آن پیاده پا حج گزارده و تقصیر
 همه منقولست که آنجناب بر روز و شب هزار رکعت نماز گزاردی و آنجناب قانع و عالی همت جان
 بود که هرگاه معاویه ابو سفیان ابی جحیم که آمد جهت امام حسین علیه السلام بسیار نقد و مال منقاش
 و سخن منجمله جاها می فاخره و غیره بجناب آنحضرت گذرانید آنجناب دست رو بران زد و قبول
 ساخت بیان احادیث مخصوصه آنجناب علیه السلام بشوهد النبوت آورده که
 روزی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امام حسین را بران راست خود داشت و ابراهیم پسر
 خود را بران چپ در خیال حیرت علیه السلام نزول فرموده ارشاد کرد که حق سبحانه و تعالی این برود
 فرزندان تو را برای توجیع نخواهد کرد یکی از تو خواهد گرفت و در صورت یکی را اختیار کن حضرت بعد
 سکوت تصور فرمود که اگر حسین فوت شود بفران می جان من جان علی و جان فاطمه بسوزد و
 اگر ابراهیم میرد بیشتر الم بر جان من خواهد بود پس من الم خود را اختیار کردم بر الم ایشان پس از
 سه روز این ماجرا ابراهیم وفات یافت از آنروز آنحضرت هرگاه که امام حسین تشریف آوردنی
 بعد دادن بوسه ایلا و سهیلا فرمودی که این آن پسرست که ابراهیم را بران فدیه نمودم و در عیون الرضا
 از حسین بن علی علیه السلام روایت میکند که فرمود روزی نزد جد خود رفتم و ابی کعب نزد وی شسته
 بود آنحضرت فرمود مرا حبابت یا ابا عبد الله یا زین السموات و الارض حضرت فرمود که یا
 ابی کعب بدان خدای که عزت از صفات اوست و مرا بر انگیزه است به پیغمبری که حسین بن علی در
 آسمان بزرگ تر از اوست که در زمین و او را در زمین عرش مصباح الهمدی و سفینه النجات
 نوشته اند و شیخ کمال الدین آنجناب نقل میکند و در شواهد نیز آورده که روزی حسن و حسین پیش
 سید عالم کشتی میکردند و فاطمه نیز آنجا حاضر بود رسول الله صلعم فرمود حسن که بگری حسین فاطمه
 گفت یا رسول الله بزرگ را میگوئی که بگری خود را آنحضرت فرمود که حیرت حسین را میگویدی که بگری
 این الاخصر از زید بن زیاد آورده که آنحضرت از خانه عائشه صدیقه رضی الله عنها سجانه

فاطمه زهر اعلیها السلام شریفاً آوردند آواز گریه حسین سبوح مبارک سید فرمود ای فاطمه مندا
 که آواز گریه حسین مرا سقر از سکند و اندامید پدر مریت بروفته اشهد که روزی رسول صلعم با
 جمعی از یاران بکوه سبکدشت جماعت کو دوکان اودید که بازی میکنند آنحضرت فراز آمد و از ایشان
 کو دوکی را گرفت و بر پیشانی او بوسه داد و بر کنار او را بنشاند برخی از یاران گفتند که یا رسول الله ما
 این کو دوک را که بدین نوازش مشرف فرمودی مندا ایم که گیت فرمود که ای یاران روزی دیدم
 که این کو دوک با حسین من بازی میکرد و خاک قدم او میگرفت و چشم خود میمالید من از آن و ز او را
 دوست میدارم و فروداشتی وی و مادر و پدر وی خواهم بود حکیم الهی منفرماید ایات پسر من یعنی
 امام حسین که چو ادوی نبوده در کونین مصطفی امروز کشیده بدوش پسر منی پروریده در آن
 عقل و بند عهد و پیمانش بود و جبرئیل عهد جنابش بود آنجناب مدینه منوره سکوم شعبان بروا
 پنجم آن ماه سنه چهار هجری امم مبارک کن حسین و کنیت ابا عبد الله و ابو علی نیز گفته اند و القاب
 مستطاب شد و طیب و وفی و زکی و مبارک و مبط و شهید و سعید التاج لمضات الله مدت حملش
 شش ماه بوده است بیچ فرزندی شش ماهه متولد نشده گردی و حتی ابن زکریا و عیسی بن مریم علیهم
 السلام میان ولادت امام حسن و علوه فاطمه با امام حسین نچاپه روز بوده است پس شایسته حسین
 بهفت ماه بست دراز برادر بزرگوار خود خرد تر بوده است عند التولد حسین آمد رسالت پناه صلعم
 و نشاند بکار خود بانگ نماز گفت در گوش است و اقامت در گوش چپ و بر سبب از علی که چه
 نام نهادی این فرزند را گفت اراده دارم بنام جعفر که درین اثنا جبرئیل حکم رب جلیل آمد و حسین
 نام نهاد بنام پسر دوم هارون و از آن بریان عبری شپسیر گویند و بعد از حسین و حقیقه کرد بر پسر
 بدو گویند و خلق موی فرمود و تصدق کرد بوزن موی لقره و فرموده بود همین صورت لعینه
 در تولد امام حسن علیه السلام نقش کنین امام حسین علیه السلام ان الله بالغم امره و باک شری
 لا اله الا الله عدت لقاء الله وان با امام زین العابدین سید اولاد آنحضرت
 علیه السلام روایت جلال العیون شش منجمله سپرد و حضرت علی اکبر که مشهور بنام سجاد است
 که مشهور بعلی اکبر است و عبد الله که مشهور بعلی اصغر است و جعفر و فاطمه و سکینه مادر زین العابدین
 شهر بانو لقب بشاه زنان دختر زین العابدین شهریار بن خسرو پرور زین العابدین نو شیروان

ایلی دختر ابی مره بن عروه ابن مسعود که سردار بنی سقیف بود و مادر جعفر از بنی فضاحه بود و آن سپیش از زعم
 کر بلا وفات یافته بود و مادر عبدالسد و سکنه رباب و دختر ام الرقیس بن عدی که از قبیله کلاب بود و مادر
 فاطمه ام اسحاق دختر طلحه رضی الله عنه بن عبدالستیمی بود و بر وایت حسین و اعط چهار سینه و سه دختر بود
 علی اکبر و علی اصغر و زین العابدین و جعفر و از دختران فاطمه صغرا و فاطمه کبری و سکنه فاطمه صغرا که بود چهار
 بکر بلا بود با حسن سنی بن امام حسن علیهم السلام منعقد بود و کلان تر از دختران دیگر بود و فاطمه که
 که بکر بلا رفته بود با حضرت قاسم منوب شد و سکنه بسن چهار سالگی همراه اهل بیت بدشتن بخانه زید
 وفات یافت و از تحقیقات مولانا عبد العزیز دهلوی رحمه الله علیه دریافت شد که حضرت سکنه
 با مصعب ابن زبیر رضی الله عنهم منکوح بود و سندی شده و الله اعلم بالصواب سن شریف
 حضرت امام حسین علیه السلام به پنجاه و شش سال و پنج ماه و پنج روز رسیده منقول است بقصود همسکه
 آنحضرت علیه السلام با جد خود محمد رسول الله صلعم شش سال و چند ماه ماند و باید پر خود علی علیه
 السلام بعد وفات رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم سی سال و با برادر خود امام حسن علیه السلام
 بعد شهادت پدر خود ده سال و بعد شهادت برادر خود ده سال زلیت و امامت فرمود و بجا
 شهادت مخضب بود و امام زین العابدین در آن واقعه است و سه سال بود و امام محمد باقر سه ساله
 و توحه این واقعه با تله مولانا عبد العزیز دهلوی رحمه الله علیه
 رساله سیر الشها و متن بسند محدثین آورده ترجمه اش بحر می آید
 که چون حق سبحانه و تعالی بذات مقدس نبی ماصلی الله علیه و اله و سلم کمالات جمیع انبیا جمیع است
 بود پس عطا ساخت خلافت مثل آدم و ذوق علیهما السلام و ملک مثل سلیمان علیه السلام و حسن
 مثل یوسف علیه السلام و خلقت مثل ابراهیم علیه السلام و کلام مثل موسی علیه السلام و عبادت مثل
 یونس علیه السلام و شکر مثل نوح علیه السلام و کمالات دیگر از انواع و اقسام و محبوبیت بملطف
 مطلقه و زوریت و قرب اتم و شفاعت عظمی و جهاد و باعدار الله و علم و وسیع و عرفان و قضا
 و تقوی و اجتهاد و احتیاج و قرارت و غیر آن باقی ماند یک کمال و آن کمال شهادت است و عبیم
 حصول آن بذات شریف آنسر و کائنات آن بود که اگر شهید می شد در جنگ کسر شوکت اسلام
 و اختلال دین می بود و اگر شهید میشد پوشیده چنانچه واقع شد بدگر آینه معصومین و بعضی خلفای ایشان

و ذکر این واقعه تا آنکه درین امت نافرور قیامت تا آنکه رسید شهرت آن بملا اعلی و افضل و غیب و شهود
 جن انس و ناطق و صامت و اینهمه مطابق حدیث و سند کتب معتبره و واقعه بیان و موم در
 نزول ملائکه و خبر دادن شهادت سید الشهدا حضرت امام حسین
 علیه السلام و آن پنجبار ظهور آمده اول آنکه منقولست بروضه الشهدا روایت
 کز انعزب که روزی رسول الله صلوٰة الله علیه حسین علیه السلام را بکنار خود داشت و بوسه خنقش
 میداد که جبرئیل بحکم رب جلیل نزول فرموده اول تهنیت رسانید پس از آن تعزیت بخبر نقل وی
 بدشت که بلا دووم در چهار باکی مرویت از ام الفضل دایه حسین علیه السلام که گفت خوابم
 که پاره گوشت رسول الله صلعم بریده بکنار من نهاده اند من از تهیبت بیدار شده کیفیت خوا
 بعرض آنجناب رسانیدم حضرت فرمود که خواب نکوست فاطمه جگر گوشه من حامله است بپسری
 و آن سپهر پاره گوشت سنت هر گاه که بعالم ظهور خواهد آمد بکنار تو خواهم نهاد و تو دابه او باشی
 و آنحضرت بعد تو که حسین همین خدمت بام الفضل دادند ام الفضل گوید که آمد رسول علیه السلام
 بخانه من و فرمود که بیار جگر مرا من بکنار حضرت داووم و آنحضرت میداد بوسه بر روی او و
 میمالید روی خود بر خلق وی که ناگاه حسین آراقت کرد و قطره چند بر جامه آنحضرت چکید
 لعین از رسول فرستادم حسین بگریست رسول فرمود مهلایا ام الفضل مهلایا منی آسته باش
 قطره آن از آب پاک گردد و این سچ که جگر گوشه من سید چه چیز فرخیزد که در خیال حیرت
 از حضرت رب جلیل فرود آمد و فرمود که حالاً تو متحمل گریه حسین سی وقت چگونه متحمل خواهی شد که خنقش
 بپوش آید بر بریده باشنذ بعد از آن واقعه که بلا بیان نمود حضرت بغایت اندوهگین شد این
 روایت بکنجاب مطالب السیول فی مناقب الرسول از کمال الدین ابو طلحه منقولست و در شرح
 از امام احارث نیز مذکور و الله اعلم بالصواب سیوم در سه سالگی مرویت از امام طبر
 در سیر کبیر که دحیه کلبی رضی الله عنه جوانی زیباروی بود عند المعادوت از تجارت هدیه و تحفت
 برای شاهزاده با آوردی و شاهزاده با آنقدر مانوس بودند که هر گاه که دحیه آمدی بکنار او
 نشستندی و بوسه بگریان و استین او کردند می و جبرئیل علیه السلام اکثر بصورت
 دحیه نزد رسول صلوٰة الله علیه نزول فرمودی روزی نزول جبرئیل بصورت دحیه کلبی

سخن اول

روایت از امام حسین علیه السلام که روزی رسول الله صلوٰة الله علیه حسین علیه السلام را بکنار خود داشت و بوسه خنقش میداد که جبرئیل بحکم رب جلیل نزول فرموده اول تهنیت رسانید پس از آن تعزیت بخبر نقل وی بدشت که بلا دووم در چهار باکی مرویت از ام الفضل دایه حسین علیه السلام که گفت خوابم که پاره گوشت رسول الله صلعم بریده بکنار من نهاده اند من از تهیبت بیدار شده کیفیت خوا بعرض آنجناب رسانیدم حضرت فرمود که خواب نکوست فاطمه جگر گوشه من حامله است بپسری و آن سپهر پاره گوشت سنت هر گاه که بعالم ظهور خواهد آمد بکنار تو خواهم نهاد و تو دابه او باشی و آنحضرت بعد تو که حسین همین خدمت بام الفضل دادند ام الفضل گوید که آمد رسول علیه السلام بخانه من و فرمود که بیار جگر مرا من بکنار حضرت داووم و آنحضرت میداد بوسه بر روی او و میمالید روی خود بر خلق وی که ناگاه حسین آراقت کرد و قطره چند بر جامه آنحضرت چکید لعین از رسول فرستادم حسین بگریست رسول فرمود مهلایا ام الفضل مهلایا منی آسته باش قطره آن از آب پاک گردد و این سچ که جگر گوشه من سید چه چیز فرخیزد که در خیال حیرت از حضرت رب جلیل فرود آمد و فرمود که حالاً تو متحمل گریه حسین سی وقت چگونه متحمل خواهی شد که خنقش بپوش آید بر بریده باشنذ بعد از آن واقعه که بلا بیان نمود حضرت بغایت اندوهگین شد این روایت بکنجاب مطالب السیول فی مناقب الرسول از کمال الدین ابو طلحه منقولست و در شرح از امام احارث نیز مذکور و الله اعلم بالصواب سیوم در سه سالگی مرویت از امام طبر در سیر کبیر که دحیه کلبی رضی الله عنه جوانی زیباروی بود عند المعادوت از تجارت هدیه و تحفت برای شاهزاده با آوردی و شاهزاده با آنقدر مانوس بودند که هر گاه که دحیه آمدی بکنار او نشستندی و بوسه بگریان و استین او کردند می و جبرئیل علیه السلام اکثر بصورت دحیه نزد رسول صلوٰة الله علیه نزول فرمودی روزی نزول جبرئیل بصورت دحیه کلبی

رسول گسجد مدینه شد شاهزاده گان بخیاال و حیه گستاخانه بخاروی شسته دست باستین و گریایش
 میکردند حضرت بقصور گستاخی خواست که ممانعت کند جبرئیل منع فرموده گفت که یا حضرت را
 بوده که فاطمه گجز نماز تجد خواب رفته ایشان گهواره بدار شده خواستند که بگریزند حسب حکم
 رب علیل من گهواره جنبانی کرده ام و صد ان فی لجنه نظر امن لبن لعلی و حسن و حسن
 بگوش ایشان رساننده و دستاس گشتی فاطمه تصور آسایش فاطمه و شاهزاده نهوده ام مگر در بخا
 حیرانم که بگریبان و آستینم چه میجویند حضرت حال وحیه و آوردن محف برای شاهزادگان مفصل
 بیان فرمود جبرئیل علیه السلام دست بیازید و نوز آخوشه انگوری اناری از بهشت با ایشان
 بنکام تناول شاهزادگان امس بصوت سائل آمده سوال انگور نمود آنحضرت صلوات الله علیه
 خواست که بدهد جبرئیل علیه السلام بعد ممانعت گفت که این امس است مشتاق میوه بهشت شاهزادگان
 میوه نخوردند آنحضرت از تناول ایشان سرور بود در انروز جبرئیل حال شهادت شاهزادگان
 مفصل بیان نمود و لیت بصباح القلوب که جبرئیل اناری و سیب و بهی شاهزادگان اده بود
 و شاهزادگان بموجب ارشاد جد خود ان میوه نزد مادر و پدر خود برده چیزی ازان هر روز میخورد
 و ان میوه دستور بود عند الوفات فاطمه علیهما السلام انار غاب شد و پس از شهادت علی علیه
 السلام بهی کم کردید اما سیب تا شهادت حسین علیه السلام موجود بود و بحالت غلبه شنگ از بوی
 آن تسکین میفرمود و بعد شهادت شاهزاده حسین علیه السلام آن سیب نیز غاب شد الا بوی
 آن تربت مقدس باقی بود فرمود امام زین العابدین که بر آن مومن صامح و مخلص که با بلم شهادت
 یعنی عشره محرم قبر خنجر و محط امام حسین علیه السلام را زیارت کند بوی آن سیب شنود
 چهارم در چهار سالگی و آنچه ان بود که بهنگامیکه رسول الله صلی الله علیه و سلم حسین را بخار خود گرفته
 بود بجلقش میداد و سر مبارکش بر سینه خودی نهاد که جبرئیل علیه السلام نزول فرموده پرسید که این فرزند را
 دوست میداری فرمود که آری بدل جان دوست میدارم مرویست که اثر شسته تعویزی بر
 گردن حسین نمودار بود مثل خطی جبرئیل در ان کثرت می نگریست و سر می جنبانید حضرت و چه
 کثرت نگاه بجانب اثر شسته پرسید جبرئیل مگر چه کردی گفت باشد که در کربلا همین شسته گردنش
 خون آلوده گردد پس حقیقت شهادت بیان فرمود چشم به جنبانگی مرویست بروفته الشهد که رو

در آن روز
 حضرت جبرئیل
 علیه السلام
 آمد
 و
 فرمود
 که
 یا
 حسین
 ای
 پسر
 علی
 این
 میوه
 است
 از
 بهشت
 که
 برای
 شما
 است
 و
 این
 میوه
 است
 از
 بهشت
 که
 برای
 شما
 است

باش و یقه بطنای محبت حسین علیه السلام را از زلفشون نامه زید گاه ساخت امام علیه السلام بدیاریت
مضمون نامه صبر فرمود تا شب در آمد هنگام شب بر دست مقدسه منوره نبوی صلعم رفته
سلام کرد و گفت یا رسول الله من زلف فاطمه لیس و ختر تو ام و منم انکس که بوقت رحلت امت را به
رعایت من وصیت فرمودی و شرف اولاد خود را در نکتة ذکر که **اللهم انزل علی اهل بیتی** و باز فرمود
ایشان فرما **تراکان کم یکن** و در انگاهشته جفا بر اهل بیت تو روا میدارند و چون با تو ملاقات کنم صورت
واقعه تنو با زگویم پس بسیار بگریست و بعد از ان بنماز اشتغال فرمود پس از طلوع صبح بمنزل خود مراجعت
فرمود شب دیگر باز بر سر تربت مقدسه مطهره نبوی حاضر شد و پس از ادای مناجات گریان گریان
سر خود را بر قبر اقدس نهاده و جواب وقت چه می بیند که آنحضرت صلعم با فوج ملائکه حاضر گشت و در شب
بسیار خود منضم ساخته بمیان دو چشم بوسه میدهد و میفرماید که **حسین عنقریب امت من با تو بیوفایی کند و بدت**
که بلا ترا بکشند و تو گشته باشی و ترا آب ندهد و با وجود این امیدوار شفاعت ما باشد و حال آنکه از
شفاعت من محروم نخواهد بود و پدر و مادر و برادر تو طول نروم آمده اند و بیدار تو مشتاق اند و تو نیز
اند و هیناک عنقریب نروم خواهی آمد و ترا اندر جا هست که حصولش بدون شهادت نمیتواند شد پس
عرض نمود که یا جد اتنا ای تربت ندارم مرا بخود فراگیر و لقب در آره آنحضرت فرمود که ترا از رجوع
دنیا چاره نیست تا شهادت یافته معراج عظیم برسی سیسین بیدار شد و از زمین دل برکنده سفر که
بر خود است فرمود شب دیگر زیارت قبر بنور و مطهر بر او خود رفته بر تربت مقدس مادر خوانده فرمود
السلام علیک یا امامة این حسین است که گریان و نالان بوداع تو آمده است و این زیارت
آخرین است از بالای قبر آوازی شنید و علیک السلام ای مظلوم مادر و ای شهید مادر
حسین زمانی بر تربت مادر بگریست و وداع فرموده بروضه مقدسه منوره نبوی صلوا علیه
علیه باز آمد و سلام گفته طواف نمود و نماز گذارد و خواب بروی غلبه کرد آنحضرت را خواب دید که بنا
و سر و پیکان را خود گرفت حسین گفت یا رسول الله ز جفای امت پیماره شده ام ناچار از زیارت
تو محروم میمانم حضرت فرمود صبر پیش گیر عنقریب شهادت یافته من میرسی قایم بر حجت از دی
میشوی که یکایک روی آنحضرت زعفرانی شد و موی عنبار را بود دید عرض کرد که این حال است
فرمود که این نشان خاک کربلاست که روی و موی من بدان آلودگی دارد پس بیدار شد و متعین

بشهادت گشت و شب جمعه چهارم شعبان شصت و هجری زنده بمشوره برآمده متوجه مکه معظمه گردید اهل مکه
 استقبال نمودند بظلمت تمام شب آمدند سعید بن قاص که والی آنجا بود بواوید ایستاد از مکه که سینه بدین آید
 و بیزید از رفتن حسین بکعبه خبر کرد اما چون این خبر با اهل کوفه رسید بخانه سلیمان بن صرد خزالی جمع شد
 با استصواب یکدیگر سبب فرزازی و رقاعه بن شداد و حبیب بن مظاهر و محمد کثیر و رقاع عارب و شعث
 و عبد الرحمن بن مجیب و طارق عتشی و عمنش طارقی و مختار ابو عبیده و عمر سعد و غیره هم رو بروی قاضی
 شترج همسو گنشدند که بپواداری آل عبا تقصیر نمایند پس نامه شمل تحیت سلام و توجیه امام بهام بکوفه
 با اهتمام تمام تحریر نمودند و محب عبد الله بن صلیه همدانی و عبد الله بن سعید بگری نزد امام فرستادند امام
 علیه السلام بخواستن سیح بزبان قلم نداد و بار دیگر رو ساری کوفه بشیرین شهر صلوی عبد الرحمن بن سعید
 ارجحی را طلب امام علیه السلام مع پنجاه خط مضمون واحد فرستادند فوراً لایحه خوارزمی آورده که اهل
 کوفه صد و سبست نامه بجناب کرامت مآب امام علیه السلام فرستاده بودند و لیسر الشهادتین آمده که اهل
 کوفه یکصد و پنجاه خط مضمون نوشته بودند و آنجناب بجاواب کلامی خطی نه برداخته بار دیگر یانی بن جانی سحر
 و سعید بن عبد الله شعی را با خط طر وانه مکه مکه نمودند پس از آن شیت بن رمیع و مره بن قیس و عمر ابن کعب
 و جمعی دیگر که اختیار بکوفه داشتند خط مضمون واحد صحیح سعید بن عبد الله تقضی بکفر فرستادند هر گاه
 که کثرت خط مضمون بحد نهایت رسید امام علیه السلام جواب نوشت که خط مضمون شمارید مضمونش دریافت گردید
 آنگاه بی محبت شما دست داد مسلم بن عقیل بر او عزم زد که مثل من دست روانه کوفه میشود با وی محبت کنید
 و بعد آگاهی شما را هم رسیده دانید پس حضرت سلمه نایب بن رسول الله بکعبه تنه محمد و ابراهیم و ابن
 خسر و ترخورد را با خود گرفته داخل کوفه شد و بدار مختار ابن ابی عبیده فرود آمد اهل کوفه بارادت تمام
 قریب بچهار هزار رو سا و غیر هم به بیعت حضرت درآمدند و آنچنان طبع و منقاد شدند که مسلم از تخرود
 ابن رسول الله را از انقیاد چشمم براه بودن ایشان آگاه گردانید نعمان بن بشیر که از جانب یزید
 حاکم کوفه بود بجز این معنی تهدید کرد و مردم را بزبان و معروض نشد کسی پیش نوشت نامه مسلم ابن یزید
 و عماره ابن ولید بن عتبّه بیزید محتوی این خبر جدید و مزید عقلمت نعمان بن بشیر بیزید دریافت مضمون نامه
 با استصواب از یزید خود و سرخون رومی نعمان بن بشیر را معزول ساخت و حاکم کوفه نمود و سعید بن ابی
 برنیا در آنکه حاکم بصره بود پس آمد این یاد از بصره بکوفه و داخل شد شب از راه باوید بلباس اهل حجاز

اهل کوفه تصور آمدند حسین علیه السلام پنداشتند ویرا این رسول الله و استقبال کردند و تاریخ شب
 و سلام کردند بروی او و بر فتنه پیشکش وی میگفتند و حجابیان رسول الله قد صفت خیر مقدم
 پس خاموشی بود حتی که در خل شد بدار امامت عند الصبح جمع کرد مردم و خواند بر ایشان مشور
 ایالت ساخت مردم را نرم بوعده کثیر روز دوم بعد اجماع تهیید و او قاعده تهیید را مسلم علیه السلام
 بعد دریافت تصور آشوب رسانید خود را شب از کربلائی مختار بجایه بانی بن عمره بانی فوز عظیم و
 مفاخرت فخر تصور دیده فروکش کرد و ایند با من خود بکافی محظوظ این زیاد بختس منیزد مسلم را و نیز در
 بی بقصود ناچار معقل غلام خود را مشهور بر روز به نظر ساخت پس مسلم بعد داودن سید نیز در مردم
 و تقیتم جل و فریب و وعده از او نمودن و عطای از کثیر غلام بر آید بفر مسلم عظیم دیدی را که
 مشغول نماز است بجانه سفید و بشیر نورانی بعد فراع نماز بخمال تسکین سلام آورد بروی او منظر شد که
 غلام خاندان نبوت ام و ستمه بر او در من نذر خود دارم که در هم بدان رفیع الشان که در شهر دعوت
 این رسول الله نماید متصدام که مراد و رسانی و بود آنکس مرد با خدا گردید تا او پیش نرسیده
 بود اید فرط محبتش منظر شد که منم مسلم بن عوسجه بحب ایل بیت رسول الله صلوات الله علیه و آله و سلم میرسانم
 ترا بجناب مسلم علیه السلام بشر و طعنه و پیمان سوگند عظیم پس با او کرد آنکس سوگند عظیم بشیر و طعنه و پیمان
 عدم افشای از پس مسلم عوسجه و عده نمود بعد داودن نشان مکان صحیح که رسام ترا فرود آورد مسلم
 علیه السلام روز دیگر رفت معقلان کان خمی و بر مسلم بن عوسجه ویرا نزد مسلم علیه السلام و افتاد معقل
 بیای آنحضرت و بوسید دست را و گذرانید در مهار البطر نذر و آنجناب بنا بر عدم افشای از یاد
 و یانید سوگند صحیح ویرا و وی پس از سوگند کثیر در آید به بیعت آنحضرت ماند نزدش تا صبح دوم پس
 از آنجا برخاسته آمد نزد این زیاد بدینها و منظر گشت از کیفیت حضرت مسلم روز دوم اسامی بن خانی
 و محمد بن شعث که حاضر بودند مجلس این زیاد پرسید از ایشان که بانی بن عمره کجاست منظر شد که چهار
 گفت غلط صحبت دار و عرض نمودند که در صورت صحبت می آریم او را نزد تو پس بانی را حاضر کردند
 و گفت این زیاد کلمات چند کنایت آیتز بانی گفت ای امیر که می مروا قع شده گفت چه خواهد بود
 ازین عظیم تر که جادوه بخانه خود مسلم بن عقیل را و سیکه داد از خلق بیعت بانی انکار نمود از تمنی
 این زیاد گواه گذرانید معقل بانی منفصل گشت و گفت بخدا سوگند که نطلبیده ام مسلم را بچو آمد او از

خود بخانه من الاحمال نخواهم و شمت سلم را بخانه خود گفت ابن زیاد حال خصمت تو بدون حاضر
 کردن مسلم غیر ممکن بانی انکار نمود ازین امر ابن زیاد محسوس نمود او را اسمای بن خاریجه بود او دید ابن جال
 گفت از ابن زیاد که ای خدا ما این مرد را با شاره تو آوردیم و تو اول سخن نیکو گفتی و هر گاه که آمد
 نزد تو مفید ساختی او را این حرکت خلاف خصمت این پادشاه بنصب آمد و چندان زد و سمارا که جانش
 بلب آمد و بانی را باز طلبیده کلمات ناملاکیم گفت و گفت جان خود را عزیز میداری یا مسلم را بانی
 گفت بزار جان من فدای مسلم با و مسلم را از من چه طلبی اختیار واری مسلم را بطور خود طلب گفت حسین
 مسلم را یافتم بخانه تو حال شتم بخدا سیکشتم او را از پهلوی تو تا خود را فدای وی کنی پس حکم داد تا زین
 و عقابین آوردند و بر سینه کردند او را و بود بانی پیش تا و ساله صحابه رسول علیه السلام مدتها را تو
 کشیده بخد مت علی مرتضی علیه التسلیم و التنایس او را کشید بر عقابین و گفت بیا مسلم را بانی
 انکار بخت کرد تا آوردن مسلم ابن زیاد حکم داد تا او را پانصد تا زیانه زوندانی بخود شدند ندیمان آن
 پد نهاد و درخواست کردند که این پیر بزرگوار از صحابه سید مختار است بفرما که او را از عقابین نزد آوردند
 بانی فی الحال بر حمت حق هویت و نیز مر و است که او را در بازار گردن زدند و گوش بردار کردند
 و سرش نزد ابن زیاد بردند مسلم با گاهی این خبر بنصب آمد هر دو پس ابن خود را سپرد قاضی شریح
 نمود و تبایعان خود حکم داد که محاصره دار الامارت نمایند چنانچه بین العصرین نوبت جنگ است تبایعان
 مسلم علیه السلام را غلبه دست داد ابن زیاد تیر سید حکم داد تا در کوفه مثل کثیر بن شهاب بن محمد
 و عمرو بن العاص و شیبث بن ابی سبام کوشک بر آید و سیکر و ندال را تخویف که اینک میرد لشکرش
 بگییم بیکناه بجای گنایم کار و عقوبت کنیم حاضر را عوض غایب ای مردمان رحم کنید بر خود و بر عیال
 خود و کناره سازید از مسلم اهل کوفه بقضای الکئی فی کایوفی بهراس آمده و بفرار نهادند و گداز
 مسلم را تنها آوردند مسلم بسجده برای نماز مغرب با شمس ایاده گس و چون فارغ شد از آنها را هم بست
 پس مسلم سوار شد باراده رفتن بیرون از کوفه رسید بوی سعید بن خنیف و گفت بکی میر و ملی ایها سعید
 میخواهم از کوفه بدر روم و استقامت کنم بمقامی محتمل که برسند تبایعان من نزد من گفت سعید و اگر
 اندمبه در وازه با و میگردید مردمان ابن زیاد ترا پس بر مسلم را بسرای محمد کثیر پیش آمد بخلطت
 و بوسه داد و سر و پای مسلم علیه السلام را و فروکش کرد ایندی بجان نیکو و صح انست که داشت بخانه

زیر زمین خانه چوین پنهان کرد و پیرانجا حاصل آگاه شدن بنیاد و نخبه غمازان و دستاورد خالد سپهر
 خود را با گروهی برای گرفتاری محمد کثیر و پیشکش و مسلمان علیه السلام و نمود خالد محاصره همه را محاصره کثیر
 و بعد گرفتاری محمد کثیر و پیشکش فرستاد هر دو را نزد ابن زیاد و نیافت نشان مسلم با وجود تلاش
 چون دید بنیاد محمد کثیر را بر کشاد زباز با سفاهت محمد کثیر بغضب آمده گفت که بدار زباز را که خوب
 یشتاسم ترا که بدرت را بستند بستم نزد ابوسفیان ترا این زهره از کجا رسید که پیش می آئی با من سفاهت
 درین عرصه آمد قوم قبیله محمد کثیر مسلم با ذره در جوار و نمود محاصره ابن زیاد و اعانت کرد بلوای عام
 با ایشان خطرناک شد ابن زیاد و نمود محمد کثیر را برای رفع مظنه قتل محمد کثیر از بالای بام کوشک و چون دیدند
 قوم زنده محمد کثیر را باز داشتند خود را از حرب پس آمد محمد کثیر بیرون کوشک با جازات ابن زیاد و کشت
 پس خود را بجای خود نزد ابن زیاد و باز گردانید مردمان را بعد دادن لشکری آن بد بکان خود گرفت خیر
 مسلم آمدند پیش وی هنگام شب سلیمان بن صرد و مختار بن ابوعبیده و رقای بن غارب و جمعی از زبیر
 القوم و گفتند بر آرای بزرگ قوم فرود آید خود از کوشک ابن زیاد بد نهاد تا بر داریم مسلم را و چون
 رویم از کوفه و بگردیم بقبائل عرب و جماعتی کثیر بهم رسانیده حاضر حضور ابن رسول الله شویم و بگویم
 با اتفاق آنجناب که حرابت با اتفاق پندار کشته شدند بجان خود روز دوم آمد عامر بن الطفیل با ذره هزار
 مرد از شام و در پیوست باین یاد و ستیگر گشت وی بدان لشکر و نمود ابن زیاد بعد مسلم نمودن سپه
 خود طلب محمد کثیر و نمود محمد کثیر را با اجاعت از قوم خود و بلوای عامر قریب سی هزار و یا چهل هزار
 محاصره قصر ابن زیاد و خود در وقت تنهائز و ابن زیاد و گفت ابن زیاد ای محمد کثیر جان خود را عزیز مید
 و یا جان مسلم بن عقیل را محمد کثیر گفت جان مسلم را خدا نگه دارد و جان من باستی هزارم دیشم نیست
 گفت بنیاد سوگند بجان زبیر که اگر ندی مسلم را بدست من جدا خواهد شد سرت از تن گفت محمد کثیر
 باین مرجانه ترا زهره افتد نیست که موی از من کم کنی ابن زیاد نام شده دوات نزد بر پشانی محمد کثیر
 محمد کثیر تیغ بر کشید و قصد ابن زیاد کرد در میان آمدند سرداران کوفه و او نیز شی نمود تیغ از دستش
 در بودند دید محمد کثیر معقل جاسوس که استاده است تیغیکه حمایل بود بر کشید و چنان زد بر کمر آن
 ناس غذا که دو نیم شد چون خیار تر ابن زیاد سر اسیمه شده که بخت بجان خود و حکم داد غلامان
 برای قتل محمد کثیر و آمدند غلامان گرداگر محمد کثیر و نیز تیغ محمد کثیر تا بنیاد سخت ده کس را آخر کار آمد

پایشن شاوروان و بافتاد غلامان کردش گرفته شهید نمودند حرمه المد عالیہ سپر محمد کثیر پدراکشته دیده شمشیر کشید
 و در آمد عزبوان بکوشک بر که می آمد پیش حضرت و بجهت تابد و قصر در آورد دست سردار از اناگاه غلام
 بعقبش رسید و زدنیزه بر پیش که سر سنان بیرون آمد از سینه همون آن در پیوست بر حمت از پی
 لشکر این یاد بد نهاد از قصر بیرون آمده بر قوم محمد کثیر نمودند حمله قوم محمد کثیر بچو حرب نمودند که لشکر این یاد
 متحیر ماند این یاد با قوم خود گفت که جنگ ایشان برای محمد کثیر و سپر اوست همین سخن است که سر بر
 بریده افکنند در میان ایشان تا شکسته دل شده ترک جنگ نمایند پس سر بر دو بریده در سر که انداختند
 قوم محمد کثیر سر بار دیده در رسیدند چون شب درآمد سپر مختار سوار شده با قوم اعمام خود راه قبیله سعد
 و سلمان بن صر و خزاعی بجله بنی زید رفت در قاسمی بن غارب بنا بجله قاضی شریح بر دو که در آن محله
 شیعه اهل بیت بسیار بودند اما چون مسلم خبر شهادت محمد کثیر و سپر او شنید مجزون شده بیرون آمد
 از خانه ایشان بشب و طلبید راه دروازه که ناگاه بطلایه این زیاد افتاد و بودند ایشان و هزار
 سوار بودند و در ایشان عامر بن طفیل ناگاه جمعی مسلم را دیده از آنجمله یکی رسید تو گویی فرمود مردی
 ام از قبیله فراره بقوم خود میروم آنکس گفت باز کرد که این نراه است مسلم باز گشت چون بداند
 رسیدید که خالد بن یزید با هزار مرد استاده است از آن طرف نیز گشت چون بنگنا سه رسیدید
 صادم شامی را که با و هزار مرد استاده است از ایشان نیز دانیس بگشت و درآمد بسیار در و
 گران درین عرصه سبج شد جارت کناسه مسلم را دید بجنبناخت فی الحال بگری این یاد
 و لغمان حاجب را از حال مسلم آگاه گردانید لغمان با پنجاه سوار بد آنجا نوب وان شد مسلم بگریست
 سواران را دید که می آیند از اسپ فرود آمد و بانگ بر اسپ دو که اسپ بر شش راه روان شد و
 مسلم تبصره کوچی نافذه رو بکوچه غیر نافذه نهاد چون راه نیافت مسجدی ویرانه درآمد اما لغمان
 پی اسپ او بگریست بجله جلا جان اسپ را بآیت و صورت حال با بن یاد رسایید بن یاد حکم
 داد برای ضبط دروازه ها و منادی کرد که هر که مسلم و سپر لشکر را از و تو آنرا گردانم او را زغال
 مردم بخت و جوی مسلم بر آمدند مسلم گشته و گرسنه بسجد ویرانه درآمد و آنجا نشسته ماند با شمشیر
 مسجد برانده در آنجمله بگشت ناگاه سیر زنی را دید بر سر ای بنام طوعه مصروف بندگاری مسلم گفت ای
 است اند میتوانی که مرا شربت آبی دهی طوعه اقبال نموده مسلم را از آب سیراب کرد و نهد و سپید

که تو یکستی مسلم نام خود و پدر خود گرفت طوعه بعد دریافت بیای مسلم افتاد و بنزل خود برده حاضر
 بحضور مسلم حاضر گردانید مسلم بعد تناول طعام نماز قضا را ادا کرده سه یا این سائیش نهاد و گاه
 که گذشت پاره از شب پسرش به خانه در آمد دیده مادر را که بکثرت آمد و شد خانه دیگر دارد و شنیده میکند
 و گاهی گریه گفت از مادر بکدام وجه تردد داری حال صییت گفت خیرست بکار خویش مشغول باش
 پسر درین باب بمبالغه از صد گذرانید طوعه بعد عهد و پیمان مسوگند فراوان افشای راز نمود پسر
 بسکوت آمده جواب رفت مسلم درین عرصه خوابی اشفته دید بعد بیداری یاد برادران و فرزندان نمود
 گریه در آمد هنگام صبح پسر بزین بخدمت ابن زیاد آمد ابن زیاد در آن ساعت با حصین بن نمیر
 میگفت که منادی بگفته کند که هر که مراجع از مسلم دهد بصله آن ده هزارم و دوم آنچه که مقصود
 باشد بدش نهم و هر که مسلم را پنهان ساخته خانه او را بباد و دم و او را بقتل سالتم پسر بزین
 بعد گاهی بچو صله و خبر خطرناک بر خود بلزید و کیفیت بودن مسلم بخانه خود از محمد شعث اظهار ساخت
 و او از ابن زیاد گفت ابن زیاد باین مشرود شاد شده عمر بن حارث مخزومی را گفت محمد شعث
 سه صد کس همراه کند از سر بیگان خاص که مسلم را گرفته آرد محمد شعث محاصره خانه طوعه نمود مسلم
 فارغ از نماز صبح شده جلسه بصله داشت که شنیدند از سم اسپان بدریافت محاصره فوج
 مسلح شده نینک حسام از دریائی مروج زن نیام بر کشید و مثل شیر دمان در رسید و بیک حمله
 چند کس بز دلانرا از پا در آورد و فرار کرده شهر را افتاد و مثل بیدلان از دور سنگ و نیزه مسل
 می انداختند ابن زیاد و محمد شعث پیام کردند که باین گروه یک چیز ضعیف را اگر فتنه منیوانی کرد
 محمد شعث جوابش فرستاد که گرفتاری شیر تریان و بر دمان کاریست دشوار این یاد باز گفته
 فرستاد که اگر جنگ بدست نمی آید امان داده نزد م بیماری محمد شعث بمسلم خطاب کرد که ای
 مسلم خود را بیکه بفیگن ابن زیاد ترا امان داده است مسلم فرمود که قول کوفیان ساعتمادی
 نیست بیعت ندیدم من از پیچ کوفی و فایز ز کوفی نیاید بعیر از خطاب این بگفت و باز بر سپاه
 دشمن زد و چند نام در مروج گردانید آن بز دلان بمقابله شیر تریان دل باخته رو بفرار نهادند
 و بر با مها بر آمده آغاز سنگریزی کردند و تن مطهر حضرت را حنثه گردانیدند مسلم علیه السلام
 مشاهده تقدیرات ایزدی میفرمود و انتظار شهادت داشت که ناگاه حرام زاده سنگ بر

پیشانی کوه را زد که روی سارگش خون بود و گردی دیگر بر لب دندان میاون رسید چون شریفان شد و اسباب
 الود چون گشت پس مسلم علیه التسلیم از کثرت زخم پشت بدو بارگیس حمران نشست آن ناکس از خانه خود بر آمده سیر
 حواله فرج مبارک سلم نمود آن شمشیر بر روی کوه را رسید لب بالای مطهر را برین حضرت تعجبی که کرد و سرش از تن
 دو این جهت باز پشت بدو از پشت میفرمود و خداوند از رو شتر است دارم می شنیدند که فیان یار ادا دن تندی شد و خط
 بهر کف قدری آب با جناب رسانید مسلم قدح آب بلب نهاد آن قدح پر خون شد مسلم آن آب بریز
 ریخت آن با خدا قدحی دیگر آورد و آنهم پر خون شد و بر زمین رسید بار سیوم باز بر لب نهاد و دندان مبارک
 در قح ریخت مسلم قدح بر زمین زد و فرمود آب خوردن ما بقیامت افتاد درین عرصه مردمان مهلت
 یافته گردش بگرفتند و بقابوی خود آورده نزد این یاد بد نهاد و نزد مسلم بر این یاد بد نهاد و سلام نکرد
 گفتند بر امیر حرا سلام کردی فرمود لا اصل درین سلام نه سلامت دنیا و نه عافیت عقبی این زیاد
 سر تراوشد و بعد ساعتی سر بالا کرده گفت که چرا با امام زمان زید پیرون آمدی و خروج کردی از جناب
 ولایت نشتاب فرمود که یا بن زید امیدانی و اخفای حق میکنی امام زمان شاه انس و جان حسین ابن
 علیست که بسط رسول گشت و جگر گوشه سیده النساء طاهره را علیهم التحیت و الثنا بفرمان از جناب
 ملایک باب آدم درین شهر و آنچه کردم در آن اثر ضای حق جستم اما اهل شقاوت نگذاشتند که حق
 بر کز قرا گیر و ویدانم که تو بقتل من مر خواهی کرد چیزی وصیت دارم شخصی از قید قریش طلب
 کن تو هم بنو عمر سعد پیش آمد فرمود مسلم علیه السلام ای عمر سعد من بوجه قرابت با تو سه وصیت میکنم
 اول آنکه بقصد مردم درین شهر و ام دارم و اسم نزد نمان حاجبست از ولایتان با سلام بفرود
 و وام من ادا کن عمر سعد قبول نمود این زیاد گفت درین هر چی نیست اجازتست دوم آنکه چون مرا
 قتل کنند میدانم که سرم بشام خواهند فرستاد تنم از این یاد گرفته بجلی که دانی دفن کنی این یاد گفت
 هر گاه که ترا کشند منت هر جا که خواهد بر بند سوم آنکه با امام حسین علیه السلام نامه ضمن بنویسانی
 که فیان و حال گشتم تحریر نمایی و ممانعت آمدن کوفه کنی این یاد گفت که اگر حسین مقصد ما ننگد ما نیز
 مقصد او نکنیم و اگر تعرض خلافت شود خاموش باشم در روایتی است که گفت اگر حسین را بطلبند یا او
 طلبیم پس این یاد آواز داد که کیست که این مرد را پیام کوشک بر دوشش از تن بر دارد پس کبرین
 حمران گفت که این کار من است که پدرم را بشت پس دست مسلم گرفته پیام برآمد مسلم به حکام بر آمدن

ساخت و او را بقتل خرمی رسانید قاضی شرح بجز این معنی رسید و پس آن مسلم را نزد خود طلبید و چون
چشمش بر ایشان افتاد و ایشان بخوش آمد آن معصومان را قتل بدخترند آشتند از قاضی و دیگر که رسیدند قاضی
به چند نحو است که اخفای از نماید لکن کثرت گریه نظر شهادت مسلم گشت تا جا حقیقت حال گشته شدن
مسلم علیه السلام بیان نمود پس آن مسلم با استماع این معنی از کثرت فغان بهوش شدند چون بهوش آمدند قاضی
تسکین داده حال منادی این یاد بیان نمود و گفت مصلحت آنست که شمارا به راهی رفته روانه مدینه نمایم
پس قاضی هر یک از ایشان را چنانچه دینار داده اسد سپید خود را گفت که امروز میشودم که بشیرین دروازه
عراقین کاروانی بوده اراده مدینه دارو ایشانرا یکی مرد صالح بسیار تابد مدینه بر اسد شب تا ایشانرا از آنجا
بردارد اتفاقات قافله همو وقت روانه شده بود و سیاهی قافله نمودار بود اسد نشان ایشان گفته باز
اند ایشان پاره رفته راه کم کردند سر یکی چند با ایشان ز خوردند ایشانرا شناخته پیش می رسیدند و دند سیر
و شمل بلبیت بود و همو وقت ایشانرا نزد این یاد برد این زیاد ایشانرا از زندان فرستاد و صبح نامه زید
نوشت که دو طفلان مسلم بن حضرت هبشت ساگی بعد قتل مسلم گرفتار کرده ام اما قتل کنم و یا بخدمت فرستم
و السلام راوی گوید از زندان بنامیان مردی صالح دوستدار بلبیت بود و نامش مشکور شاه زادگان
دلدارها داد و حقوق خدمت خوبترین وجهی آورد تا شب درآمد شانرا داده گانرا اسد راه قاصد سپید
آورد و انگشتری علامت خود با ایشانرا داد و گفت بقاصد سپید فلان برادر مرا بچوید و این انگشتر
بدو دهید و شمارا امید میدهد رسانید ایشان مشکور را دعا گفته خصمت شدند چون قضای الهی ایرون
ایشان بود بار دیگر راه کم کردند و پی منزل مقصود بردند به گاه که روز روشن شد نگاه کردند بنور بد شهر
بودند از خوف جان چاره ندیده برب چشمه درختی دیدند میانش تپی میان آن درخت دراری گرفتند
چون وقت نماز پیشین درآمد کینیزی افتاب در دست بلب چشمه رسید غلص صورت شانرا دگان
بچشمه دیده تخرید چون نگاه بالا کرد شانرا دگانرا دیده پرسید که شما کیستند معصومان بگریه درآمدند
تصور دوستدار از حال خود آگاه گردانیدند کینه دلدارها داده نزد بی خود و حقیقت آنها آگاه
گردانید بی از کثرت سرور کینه از آزاد کرد و شانرا دگانرا در گرفت و بر سر و روی ایشان بوسه داد
حضری که داشت برای معصومان حاضر کرده تناول کنانید و بستره اسایش خوابانید راوی گوید این یاد
با گاهی این معنی مشکور را طلبید و دشنام های سخت داد چونکه مشکور مرد با خدا و محب بلبیت بود باین یاد

گفت که زبان نکند یک جان چه نه ارجان فدای پای مبارک شاهزاده گان مسلم با دین بخت
 آمده بجلا و حکم داد که بقیان بسته صد تا زیانه زندیس از ان سرش از تن جدا کند جلا و مشکور ابوالقاسم بن محمد
 و چون تا زیانه اول و مشکور گفت بسم الله علی ملکت رسول الله چون دوم زد گفت خداوند
 مرا صبر ده چون سوم زد گفت خداوند آگواه باش که مرا بر محبت فرزندان رسول تو میکشد چون چهارم
 زد گفت خداوند مرا ایام زو یقین دارم که مرا ایام زری چون پنجم زد گفت خداوند احسن من با
 رسول الله و اهل بیت می کن آنگاه ساکت شد و ای ترد تا با الفدا تا زیانه زوند پس چشم باز کرد و گفت
 ای سلیمان مرا شربت آب دیدن یاد گفت آتش ندیدم و آرزو شدن زیند عمر بن حارث شفا عتس
 کرده بخانه خود برد و خواست که معالجه کند گفت اول شتر پیش دیدمشکور دیده بکشاد و گفت مرا بگذرید
 دوست از من بازدارید که از حوض کوثر مرا آب او ندین جانم بچون تسلیم نمودم در اوی گوید که چون آنمونه
 خدمت شاهزاده گان نموده پستبر استایش خوبانید قدری شب گذر که حارث شتر پیش باید بود
 تناول طعام بخوابت هر گاه پاسی از شب بگذشت شاهزاده بزرگ محمد نام دوست از خواب
 بیدار شده بر ابراهیم برادر کتمه خود را بیدار ساخت و گفت درین ساعت پدر خود را بخواب دیدم که با محمد
 مصطفی حسن نجفی و علی رضی فاطمه زهرا علیهم السلام به بهشت میخرا مد که ناگاه ناگاه رسالت پناه بر
 میان افتاد فرمود ای مسلم دلت چگونه حضرت داد که فرزندان خود را بد شمنان گذارستی پدر
 بزرگوارم جانب ما دیده گفت یاشی ابتدا اینها هم مانند ساعتی نزد من می آیند ابراهیم گفت والله
 من هم همین خواب دیده ام پس بر دو با هم دست در زد و ن یکدیگر کرده بگریه درآمدند حارث انا و از
 گریه ایشان بیدار شده بروشنی چراغ در آخانه درآمد و آن معصومان را دیده پرسید که شما کیستند
 ایشان تصور دوستدار گفتند که ما پس از ان مسلم بن عقیلم حارث گفت و اعجابا مصرع دوست در
 خانه دوس گر جهان میگردد من چسب شما سب را کستم و شما بخانه من سپان سنگدن هر یکی را
 طباخچه چنار نازنین زده کیسوی ایشانرا که جبل المتین تمسکان عروه لوفقی دین مبین بود با هم بست
 و در خانه بقیل گردانید صبح مسلم شده آن شاهزاده گانرا پیش انداخته بر لب فرات آمدن شتر پیش
 دوید و در انداخت غلامی داشت پیشه پیشش عقب خواجه رسید حارث تیغ بدستش داد و
 گفت که سر اینها بردار و جواب داد که این کار جلا د بے رحم است حارث گفت ترا ازین چکا

ع
 با هم
 در آن
 صبح

هر چه میگویم مطابق آن کن و گفت مرا یاری قتل این بیگنا یا ن نیست که از روح مقدس نبوی شرم دارم
 که فرزندان ویرا بکشم حارث گفت اگر تو سر آنها بر نداری من مرگت از منت بردارم غلام گفت بخدا
 نتوانی حارث مردی پر زور بود دست بزد و کوسه غلام میگرفت غلام نیز دست فرا کرد و در پیش خنجر
 گرفته پیش کشید چنانچه بروی در افتاد غلام خواست که زخمی زند حارث قوت کرد و شمشیر زد دست غلام را
 گرفت غلام تیغ خود را بر نام کشید و بنواجر حمله کرد و خواجه حمله او را در دو شمشیری بزد دست غلام بگنجه غلام دست پریشان
 او گرفته با او در اوخت که ناگاه زن فرزندش از عقب رسید پیش او دید میان غلام گرفته باز کشید و گفت ای
 پدر شرم نداری که چنین بی رحمی کنی این غلام بر او دست و پا درین که بجای فرزند پروردگار با شمشیر خورده ایم
 جواب داد تیغ کشیده روی غلام آورد و ضربتی بر او زد که غلام هلاک شد پس گفت سبحان الله که گزیدم بی
 بی رحم تر از تو ندیده ام حارث گفت سخن کوتاه کن این تیغ بگیر و در سپهران مسلم بردار پس گفت لا اوتیتم
 من هرگز این کار نکندم و ترا نیز نکندم که مرتکب این کار شومی و زن حارث نیز زاری میکرد و گنجه نیز
 مکن خون بیگنا یا ن بر گردن بگیر و زنده پیش این زیاد و بیهوده تا مقصودی که داری حاصل گردون
 بدیخت گفت دوستداران ایشان درین شهر سیرا انداخته از او دیده بز و از من سببمانند سنج من
 ضایع گرد پس تیغ بر کشید و آهنگ ایشان کرد و شانه اوگان بگیرستند و می گفتند ای سیر یا غریب
 و تیم ایم بر عربی و یثی ما رحم کن بر بیگسی در ماندگی ما بجشای حارث سخن ناشینده پیش و دید
 تا یکی از ایشان بگیرد و هلاک سازد زن بروی در اوخت که ای ناخدا ترس چنین مکن از جزای
 روز جزا بر اندیش حارث در غضب شد و شمشیری بزد تا زن را مجروح ساخت اما چون سپردید
 که مادرش زخم خورد و حارث میخواست که زخم دیگر بروی زندنی تا بحال بر حسب دست پدر گرفت
 و گفت ای پدر با خود آئی و آتش غضب بآب حلم فرو نشان حارث چشم آلوده تیغ خوال سپهر
 کرد و بیک ضربت او را بکشت چون زن سپهر را کشته دید عزیز از نهادش بر آمد و او را ملا بر گرفت و
 بواسطه زخمی که خورده بود قوت بر خاست نهشت فریاد و فغان بر کشید و بجای نمی رسید پس
 حارث با ناده قتل مصومان نزدیک تر آمد شانه اوگان فریاد بر کشیدند و گفتند ای مرد ما را کشت
 زنده پیش این زیاد بر تاج هر چه خواهد با ما کند گفت آری شمار او اعیه را انت که من زنده شمارا بشهر
 و آرام و عوغای عام شمارا از دست من بستاند با لیکه این زیاد و عده کرده من زنده گفتند اگر او

تو به مال است کیسوان مرابه تراش و بفروش و زبستان آن ناگس و حیمت جا بلیت افتاد و گفت البته
 شمارا می کشتم گفتند بر کودی و بعضی با بخشای و بزما دی مارحم کن گفت دل من هیچ رحم نیست گفتند
 پس بگذار تا او ضو سازم و دور کعت نماز بگذاریم گفت افتد بر گزنگذاریم گفتند این چه عدولت است که
 یا ما و زری و این چه بغض است که ظلم میکنی در بیع که درین گرفتاری نیاری که بغضیا و ما رسد و
 نمودگاری که برای مددگاشی برآرد پس حارث و صد به کدام که میگردد آن یگیری می گفت که اول
 ما را بکش که من برادر خرد خود را کشته نمیتوانم دید اقصه لغز و دواول مهر برادر بزرگ را که محمد نام
 داشت جدا کرد و تن را بآب فرات انداخت برادر خرد حسبت و مهر برادر بزرگ را در بر گرفت و در
 بر روی نهاده میگفت که بی رحم من نیز بودی از تشویش رها کن آن بد بخت مهر او را نیز بخت
 از تن جدا کرد و تنش بآب فرات انداخت خردوشش از سوا کن زمین برآمد و فغان در مناظر آسمان
 افتاد افسوس از آن دو پنهان گلشن کامرانی که در اول بهار جوانی بخیر آن اصل شیره گشت
 و حیف از حساره آن گلستان ناز که بخار خار حادیه جانگداز خراشیده شد قطعه در دنیا که خورشید
 از جوانی به چون صبح دوم بود کم زندگانی بن درینا که ناگه گل فوسگفته بود و رحمت از تن جدا و خرا
 اما چون حارث جفا کار نیامد سرهای آن و شاهزاده نامدار از تنهای ایشان جدا کرده و در توبره
 نهاده از قبر بوسین در آویخت روی در سرهای سپریا و نهاد نزدیک جایش بقعه الامارت رسید
 و آن توبره پیش سپریا و بر زمین نهاد این یاد پرسید که درین توبره چیست گفت مهرهای دشمنان
 است سپریا و حکم کرد که آن مهرها را بشویند و در طشت نهاد و پیش روی آن چون پیش او در دنیا
 دید چون قرص خورشید و کیسوا چون مشک سیاه گفت که این مهرهای چه کسانست گفت سپهران مسلم
 عقیل ابن یادرابی انبیتار اب از دیده روان شد حاضران مجلس بگریه درآمدند بنیاد گفت ایشانرا
 بجایاتی حارث حقیقت حال بیان نمود سپریا و گفت ای ناگس بد نهاد از خدانه ترسیدی و از تحوت
 قیامت ناندیشیدی و ترا بر حسارهای دلا ویز و کیسویای عتبه بیه ایشان رحم تا مدون به برید نامه
 نوشته ام که سپهران مسلم را گرفته در بند کرده ام اگر فرمانی ایشانرا زنده پیش تو بفرستم اگر حکم نزید در رسد که
 ایشانرا زنده نزد من بفرست چگونه کنم و چه جواب گویم چرا ایشانرا زنده پیش من نیاوردی بی حکم من
 بلاک کردی گفت ترسیدم که عوام خلق غوغا کنند ایشانرا از من بستانند رنج من ضایع گردد و طبعی که

که برآمید و ششم حاصل نشود گفت حیران ایشان را بجای مضبوط نگاه نداشتی و خبر من فرستادی تا کس
 فرستادی این نشان را بخود طلبیدی اکنون شقی بی رحم سر از جفالت پیش انگند دوم نزد این یاد روی
 بندیان کرد در میان ایشان سخن بود بنام مقاتل دست دار ابلهت و راز خود طلبید و گفت این
 ملعون ناکس را بگیر و بر لب فرات بر و بهار بجای که این طفلان را بناحق گشته است بخاری می زاری هر چه تمامتر
 بقتل رسان این سر را با آب فرات در فلک مقاتل دست دار گرفته بیرون آورد و حکم کرد تا دستهای
 آن ناکس را باز بستند و سرش بر بند کرده و بیازار کوفه در آوردند مردم سرهای شاهزادگان دیده فریاد کردند
 و بران بدبخت غمگین و خادمان مقاتل خاک و خاکستر بر سر و روی او می ریختند و سنگ چوبش می ریختند
 تا وضعی که مقتول معصومان مسلم علیهم السلام بود رسید نگاه کرد زنی را دید زخم خورده و مجروح افتاده و جفا
 چون سر او را گذاشته و غلامی اعضا لیش پاره پاره گشته و آن زن بر پسران مسلم میگفت و چشم حسرت
 نظر بر پسر خود میکرد و مقاتل از او پرسید که چه کسی گفت من زوجه این کس ام که این ازین کار منع میکند
 و این جوان پسر من است و این غلام من که درین کار با من متفق بودند آخر مرا زخم زده مجروح ساخت
 و پسر و غلام مرا بکشت هم از خون معصومان خاندان نبوت نگذاشت بجز آنکه نفرین شاهزادگان باز
 رسید که بجزای و سزای کردار خود میرسد پس روی اسبوی شوهر کرد و گفت ای ناخدا ترس طمع دنیای
 دون فرزندان خاندان نبوت را کشتی و دین ابدین خون ناحق بر باد دادی مصرع نذیری
 در مصورت ندنیاید اما حارث از مقاتل گفت که دست از من بردار تا ده هزار دینار بدهم
 و در جای پنهان شوم مقاتل گفت ای ناکس اگر مال تمام عالم بمن دهی دست از تو باز ندارم پس
 هر گاه که نظر مقاتل بر خون فرزندان مسلم افتاد روی خود را در خون ایشان بمالید و مینالید پس
 امر کرد تا سرهای شاهزادگان را با آب فرات انداختند راوی گوید بکرامتی که ابلهت را حاصل است آن
 تنها از آب برآمدند و هر سری بر تنه خود در بند شد و در پیوست و هر دو برادر دست در گردن یکدیگر
 آشنای آب شدند و به فرات روان شدند نگاه مقاتل غلامان افزود تا اول دستهای آن
 ناکس را قطع کردند بعد و پایش پس از آن هر دو گوش من بعد هر دو پیش بیرون آوردند و شمشیر کشیدند
 و اعضای بریده او را در تنگش نهاده و با چوبی بسته آب انداختند زمانی برآید آب موج زد و او را
 بیرون انداختند سه بار همین صورت واقع شد تا چهار بجای کش کردند خاک نیز قبول نکرد و بیرون

انداخت مقاتل فرمود تا از حرماستان میزوم آوردند و آتش که در آن نداختند و نه پندیک را بر بستند
 و خاکش را بباد دادند پس در جنازه آوردند و پس آن پیرین و غلامش او را نخواستند و شهر برزد و
 در باب بنی خزیمه با جامه های پر خون و گورستان شهیدان دفن کردند و هواداران ابلهیت نهان
 ماتم آن شاهزاده گان بداشتند ابیات درینج و درو که آن هر دو ناتوان فتنه و بعد ملاکت
 و حسرت ازین جهان رفتند و چون عذیب سز در کینم ناله و آه که کنون که یا من کل برستان فتنه
 عثمی مغربت بود نشان ز خور و بجانب بد زوشین سوان رفتند و صلوة الله علی محمد
 و آل محمد و ذریات محمد و ازواج محمد و اصحاب محمد سان چهارم
 در و کر سیدن سید الشهدا اباعبدالله حسین علیه التسلیم و التنا بدتشت ارباب
 و فایز شهادت شدن مع اولاد و اقربا و سایر شهدا که عنوان علیهم
 اجمعین بروایت حسین و اعظم و دیگر روایان معتبره

منقولست بقول روایان کتب معتبره بر گاه که رسید نامه سلم علیه السلام بابا عبدالله الحسین علیه الصلوة
 والسلام امر بعیت کوفیان در یافته عازم کوفه گردید مانع آمدند عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر
 و جابر و ابوسید خضرمی و ابو دافد بشیر رضی الله عنهم فرمود آنحضرت که ای اصل از من بگو تو مسلم
 شمر بعیت و انقیاد اهل کوفه و تو اتر رسیدن مکاتیب آنها جحمتی لازم شده اگر زوم عند الله
 جالبش حکوم پس امام علیه السلام بقول ز کلام مجید فرمود این آیه بر اندک گفتند انقیاد
 الموت و اما توفون اجود که یوم القیامة سبط رسول فرمود صدق الله و وصده
 رسول الله انقول کلام و سخن سالت پناهی که بخوابیدم هر دو موید شهادت من اند و از آن
 چاره نیست مصرح دفع تقدیر بتدبیر نشاید کردن پس آنجناب تحت انتساب سیوم و بیچ شهادت
 بجرمی که قضایا سلم علیه السلام فایز درجات عالیات شهادت همون روز شده بود از کوفه
 مع هشتاد و دو نس سجد فریات علیه التحیات و اصحاب ضوان انتساب اسی راه کوفه شد اثباتی
 راه خبر شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه شینده اراده نمود گفتند بنو عقیل که والله بارگوریم
 ما تا آنکه زسیم بکینه خود را بیاکشته شویم امام علیه السلام فرمود خیر فی الحیات بعد کم لولیعنی نسبت
 بعد ما لطفی ندارد چون بنزل بر ناله رسید نامه عمر سعد شهادت مسلم و هانی بن عروه رسید آنجناب

ملائکتاب ایتقین کشته شدن علم گردید عند الشهرة مردم که از اطراف پیوسته بودند متفرق شدند پس از آن
 آگاه شد بخبر جاسوسان آمد بن رسول الله کوفه و فرستاد حرا بن زید ریاحی را بنا بر اسوار جبار تعرض
 ببطرس رسول الله کوفه و ملاقی شد حرا بن زید ریاحی را امام مام علیه السلام بدو مصلحت از کوفه و
 عرض نمود که جدا شوم از جناب حسب حکم این یاد تا بر سرانجام کوفه نزد امیر و من کاره ام باین امام
 فرمود که نادم کوفه تا رسیدند خطوط و رسولان شما نیز از اهل کوفه هستند اگر باشد بر جمعیت خود داخل
 شوم بشهر شما و الا بازگردم گفت حر و الله رسید انما این خطوط و رسولان و ممکن نیست توجه کوفه تا من
 نبرم جناب انزد این یاد و درین عرصه رسید نام این یاد که حسین با جای فرود آید که در اینجا
 است و دانه نباشد حر کیفیت نام این بن زیاد با امام علیه السلام عرض نمود گفت بحال تعرض از جانب
 من نخواهد شد جناب ابکیج و قیام اختیار است حضرت مصلحت دیده از اینجا بشب تار سوار شد و راه کرده بخدم
 دوم محرم کوفه شخصت تک چیری داخل ارض مارینتی شست که بلا گردید بران زمین کسب شانزده ستاره چند
 که تا زبانه نیر و گام از کام نیز گرفت شانزده پدید که نام این زمین است یکی گفت ارض حرا حضرت فرمود شایدم دیگر
 باشد عرض نمود که بلا هم گویند حضرت فرمود الله اکبر بر ارض کرب که بلا هم سفک لک السماء
 اری این زمین کرب بلاست و این موضع رختن خونهای ماست و این مقتل آل عباس است میت
 گرام این زمین پختن کرب بلا بوده اینجا الضیبه یا همه کرب بلا بود اما چون قدم این سول خاک کربلا رسید
 خاک از تک زرد شد عبا ری برخاست که کسبویهای شانزده پر کرد و دیدم کلمه شوم خواهر حسین گفت
 که درین زمین طرفه حال مشاهده میکنم و مولی عظیم بدل من میرسد شانزده خواهر التسلی داده کلمات صبر
 و رضا بخواب اهل بیت خود ارشاد فرمود و حینه بران زمین زو این یاد و خبر جمعیتی نامه نوشت
 با امام علیه السلام که تحریر زید نزد رسید که از حسین جمعیت بگیر در صورت با سرش بر دار و نزد و بصورت
 در خصوصیت جمعیت نیز مصلحت نزد است بطرس رسول الله فرمود باطلی سپر زیاد ماله عندی حیا
 فقد حقت علیک کلمة العتاب این یاد با گاری جواب نه البقیه مد عمر سعید است
 از دادن فرمان ملک می و طبرستان و عده پناه خرد ز رفقا از ضرا انجانه ملک می مخلف بخلعت
 ساخته مع پنجاه کس جبار تیغند از قبیل امام برابر و سبط رسول مختار روانه نمود عند اللغات کلمات
 ارسال سل و رسائل و سالی کوفه محتوی طلب و بر گشتن از عهد و پیمان و قتل مسلم بن عقیل و هانی بن عمرو

مابین سبط رسول الثقلین و عمر سعد بوقوع آمد و نیز فرمود امام علیه السلام که حال اجماع اگر نفرض نمائید بازگردم
 بیشتر خویش عمر سعد بر آورده تصور صلح نامه نوشت با بنی یاسر استند عاری عدم نرضی بنی یاسر
 جالبش آنکه امر بیعت بدو عرض کن اعلام نمود الا منتظر فرمان باش دریافت عمر سعد که بن زیاد
 مراجعت امام حسین علیه السلام مطلق رضای نداده و فرستاد آن نامه کینه زود امام علیه السلام
 فرمود که من برگز عمل نه تمام با ترضای این بنی یاسر بیعت یزید پس این بنی یاسر با اطلاع این معنی غضب
 آمده حسین بن نیر و شدت بر بیعت و شمر ذمی الجوشن را با جمعی از سوار و پیاده فرود عمر سعد فرستاد و
 حکم داد تا وقتیکه بیعت یزید نه نمایند منع کند از تصرف آب فوات پس عمر سعد عمر بن حجاج را با انضد
 سوار جزا بصد آب تعیین نمود امام عالی مقام جنبه بجانب با دیده زد و این صورت شده روز پس از شهادت
 امام حسین علیه السلام بود پس امام ذوی الاحترام طلب نمود عمر سعد را برای تقبیر هر گاه که عمر سعد شایسته او
 حسین عباس علی و علی ابتر با خود گرفته برابرش بدو ممتاز ساخت بموعظت کثیر چونکه بنیه غفلت کثیر
 دشت اضحاج امام عرش مقام کبوشش نماند فرمود آنجناب ای عمر سعد و ثوق دارم از فضل یزید و من
 که بعد از من زسی بر او خود و همچنان شد که باندگانی مختار بود عبیده او را و پیشش حفص که پدر برابر
 حرب حسین و بر حکومت ملک سی و طبرستان تحریر می کرد و قتل رسانید و خانمان انسانی برابر انداخت
 هر گاه که شایسته از پیش عمر سعد معاودت فرمود بر برین جنبه میدانی که یکی از زیاد و عباد بود با جازت
 امام کرام علیه السلام نزد عمر سعد مدو هر چند خواست که آن ناراست طبراه راست آرد چونکه ناسعدت
 دارین بود موعظت بر برین جنبه در و تا نیز کرد شمر ذمی الجوشن بجایینه کمالات با هم با احتمال سازش
 طرفین خود را بگونه که فاصله سیزده کرده از کربلا دارد رسانیده آگاه نمود این بنی یاسر که مابین عمر سعد و
 حسین امسال رسال رسالت است و کلمات آشتی با هم دارند و با خفا هم صحبت اند این بنی یاسر نهاد
 بخشم آمده نامه نوشت عمر سعد که من ترا بجز حرب حسین فرستاده ام نه برای صحبت و توسی می اگر
 کاری از دست تو برمی آید و پس کن بشور ملک ری و طبرستان و بگذر این سپه داری لشکر
 شمر ذمی الجوشن چون رسید نامه این بنی یاسر سعد تبر سید از حد و زید بر خود و نهاد و دل بر
 حرب حسین علیه السلام را وی گوید که هشتم محرم باشد گاه امام تشنه کام آب نماز نوبت با
 رسید سبط بنی الحمرین بر وضعی تشنه برود فرمود که این زمین بکنید چون کینیدت بنی یاسر تمام

لشکر مع اهل بیت سیار شد و مشکها پراست کردند من بعد آن چشمه غائب شد و این جمله کرامات است جناب
 قدسی صفات بود این خبر باین یاد مایه مناد رسید نامه نوشت بعمر سعد که حسین را چندان مهلت داده
 که در باده چاه کنی میکند کارش سخت گیر پس آن شهر را با چهار هزار مرد و آن عفت وی بدگلی را
 باد و هزار مرد و حصین بن سکونی با چهار هزار تن و عمر بن قیس حمض آباد و هزار مرد و قیس بن حنظله
 را باد و هزار مرد و حجاج بن حر را با هزار سوار و نصر شامی را با دو هزار سوار و پیاده فرستاد و کوفی غنیمت
 هزار سوار و پیاده بعمر سعد در پیوست و پنجاه هزار سوار و پیاده از پیشتر بعمر سعد با خود داشت جمله سبست و دو
 هزار نام و جمع شدند حبیب بن مظاهر اسدی بود دید لشکر کثیر نزد عیندنا امام عرش مقام علیه التحیه
 و السلام التماس نمود که درین نزدیکی قبیله بنی اسد شسته اند در صورت اجازت بصورت تو بخوانم
 ارشاد شد که اولی است پس حبیب بن مظاهر بقوم بنی اسد رفته حال محاصره نمودن لشکر زید و
 تنهایی امام ابن خیر الانام علیهما الصلوٰه والسلام اعلام نمود و از آن گروه نمود کس مرد میدان
 کارزار به لشکرگاه امام ذوالفضل و الاکرام می آمدند خبری جز این معنی بعمر سعد رسانید عمر سعد زرق شاکر
 سخ چهار هزار کس بهبری بهون بنی بر سر ایشان فرستاد برب فرات مقاتله عظیم شد شکست قوم
 بنی اسد افتاد جمعی قتل رسیدند و جمعی گریخته بقوم خود در پیوستند و حبیب بن مظاهر این خبر باین
 رسول رسانید با عتق و فرط حزن شاهزاده فردوس مساده شد هرگاه که خبر باین زیاده
 بخنواد و مناد رسید که امام حسین بقایل کس میفرستد و کفایت طلبند غضب آمد و فرستاد پس بعمر سعد
 که اگر همین روز مصروف بجزب حسین نشوی ساسم بسیار است و هر که با نیت عمر سعد برسد اگر چه روز
 بیگاه شده بود فوراً بالشکر مسلح سوار شده محاصره خمیه گاه رسول نند نمود و آن روز نهم محرم بود و از
 باطلع محاصره عباس علی را با بست سوار فرستاد عباس علی حال محاصره دریافت بعرض شاهزاده
 امام و الامام فرمود که این قوم را بلطف بازگردان و مهلت بکش ایشان بگه عباس بن شریک
 و گفت ای قوم فرزند رسول خدا و حکم گوشت فاطمه زهرا مهلت بکش بطلبند آزارش باز رسیدند
 و سخن هر که این شب بزرگ اند که الهی و عبادت صمدی بگذرانند عمر سعد درین باب شوری شود لشکر خود
 شمر لغوه زد که شمارا آمان نیست عمر حجاج با ابوسفیان کندی از کلام شمر شرم داشته بانگ بر آن جامعه
 زد که ای قوم این چه سنگدلی و بی رحمی است اگر این قوم از روم و چین بودند و مهلت خواستند

آنان میدادند بی آنجا این جماعه فرزندان پیغمبر شما و ابلیس رسول شما اند و شما است جدوی از خلق پیغمبر
 و از خلائق شهرم دارید و مان این سخن شنیده آن روز دست از حرب باز داشتند و بهما نجا فرود آمدند
 و محافظان برای لشکر امام مظلوم برگشتند و پیش ازین حسب حکم امام خیر الکلام گرد لشکرگاه شدند
 کزده شده بود و پیران نیزم شده که حرم از تعرض بگانه امین باشند و مصاف از یک جانب شود و در
 محل حسب الارشاد امام قدسی مقام دران نیزم آتش زدند اما چون آتش زبانه در گرفت مالک بن
 عروه بر آب نشسته پیش آمد و گفت ای حسین پیش از آتش آتش را ای آتش در خود زوی امام حسن الکلام فرمود
 کذبت یا عدو الله دروغ گفتی ای دشمن خدا گمان داری که من بد فرج روم و تو بهر بهشت سلم
 بن عروسه گفت یا ابن رسول الله اگر فرمای تیری بر پیش منم امام عالی مقام فرمود که بخواب که
 در حرب پیش دستی کن قدرت حق باین پس عاف فرمود اللهم جبره الی لکنار فی الحال بضون
 دعوه المظلوم مستجاب باشد اثر اجابت ظاهر شد بای پیش بسوراجی فرود رفت و او بیا
 باسفل شد و عنان از دستش بر رفت پای بر کاب بهما از اسب بر سو مید وید تا او را آتش خنوق
 در انداخت و این گرامتی بود از ولایت آنحضرت پس امام ابن امام و سبط خیر الانام سجد شکر
 بجا آورد و آواز بلند گفت یا خدا یا اگر ما ابلیس رسول تو ایم داو ما از ظالمان استبان کن
 اشعث جو ابد او که ترا با پیغمبر خویش است که هر ساعت لاف میزند تا شایه راه فرمود که خدا یسیرا
 قطع نسب من میکند و مرا فرزند پیغمبر تو نیندازد ای رب فی الیوم ذکره لا عاجلا که روز خواری بوی
 به نما و جاننش استبان فی الحال آن بکار را تقاضای ظاهر شد از اسب فرود آمده مشغول بقصدا
 حاجت گردید که در می نشی بر عورت او زد و کشتن عورت نجاست میگردد وید تا جان بداد و این گرامت
 دیگر بود از امام علیه التحنه والسلام پس جمله من زنی پیش آمده آواز داد که ای حسین آب فرات بیاور
 قطره ازین بخشی تا هلاک شوی امام قدسی مقام فرمود بجای اینکه آبدیده بود اللهم آمین
 عطا شد تا فی الحال اسپش بر مید و در برابر نجات و او برخاسته بی اشس مید وید تا نشسته
 شد هر جناب بلب و میرسانید نمیتوانست خورد تا بر دو این گرامت دیگر بود از ولایت آنحضرت
 القصد چون شب در آمد امام و ملازمان امام شب نشسته و گرسنه مصروف بعبادت الهی در و در
 حضرت رسالت پناهی شب را بر روز آوردند نورالائمه آورده که در آن شب امام علیه السلام بهوش

این کلام است
 جانب راست
 در حال مظلوم
 توبیت دارد
 جگوار آرزو
 خوار می شود
 با خدا
 بیان است

وصحابه خود را پیش خود طلب داشته بعد معظمت کثیر و فصاحت و غیر اجازت حضرت داد و بدو عقیل آن
 مردان میدان راه خود و سالکان طریق صدق و صفای التماس جناب الاخطاب ساینده که تا جان
 در تن داریم و روح در بدن قدم کرامت تو ام لای تو ایم گذشت امام فرودس منام بودید جان
 نشاری آنها دعای خیر فرمود و نور الایمه آورده که اوایل سحر بود که آوازی از آسمان برآمد که یا حاکم
 لله رب العالمین ام کلثوم گریان خیمه امام حسین را زد و گفت ای برادرشیندی که چه آواز از آسمان
 برآمد فرمود که شنیدم و ازین عجب خوابی دیدم که سگان برین حمله کرده اند و آماده قتال من اند که
 درین عرصه جدا مجرم صلی الله علیه و سلم نمایان شد و فرمود که ای پاره جگر من استقبال روح توسکاتنا
 عالم را و فریادان ملا را علی آند و اندوخته بزرگتر بشارت میدهند چندی کن تا شب نزد من قطار
 کنی بر کاب جد بزرگوارم فرشته بود و قدم فرمود ای فرزندم این ایشان ساسی گفتم فی فرمود این
 فرشته ایست از آسمان فرود آمده باشی شبه سیر تا خون ترا در آن شبی شبه بگردنگاه دار و تا قیام
 قیامت ام کلثوم مضمون خواب دریافت بچوش و خردش گریان گشت و متیقن بشهادت پس
 امام خیر الکلام ابنای خود را و ازواج عفت امتزاج خود را پیش خود طلبیده شسته مشرف به حاج
 شفقت فرمود و برباط بصیر و رضا و تسلیم که مسک خاص انبیای رسلین اولیای مقربین
 مخصوص ساخته بنازل ان الله مع الصابین اجزاهم بعین حسناک ممتاز گردانید که یک
 بیک آثار صحیح نمودار شد امام قدسی مقام چونکه آب نداشت تبیم از خاک پاک نموده بانگ نماز گفت و
 بعد اجماع صحابه ادای سنت فرموده و فرطن با جماعت گذرانید منور نوبت بدعا رسیده بود که
 کوس حربی از لشکر مخالف برآمد و عمر سعد ناصد مصروف بصف آرای گشته سینه نایموم خود را
 سپرد عمر بن حجاج نمود و سیره ناسره را مفوض لشبزی انجامش ساخت و چون که خود قلب سپاه
 داشت بقلب سپاه در آمده علم بدست مولای خود داد امام ذوی الاحترام علیه السلام با وجود
 چند سعد و سینه مسعود را نام زد و زبیر بن عقیل بکلی نمود و سیره محمود را مفوض حبیب بن نظام فرمود
 و این کرامت ایت را بدست برادر خود عباس علی و الاورجات محول ساخت و خود بقلب سپاه
 و الاجاه چون قلب که جایش صدرت بعد لشکر قرار گرفت هر گاه که صفویا بنین صفت شیدا امام ابن
 امام و سبط رسول مالک الملک ذوالجلال و الاکرام بنجیام خود در آمد عمامه رسول الله صلوته الله علیه

ای خدا جانان
 اجازتشان
 بقدر

و بعد از آن برورد و کاخ و مشغول شد و تا سه روز آن شام و تر و زامها می شام تا حوالی بن رسیدند که
 با آنجا آمدت اولی و احق از غیر رسیدنیم باید که توجه این جانب شوی تا در قدم تو جمله جان افشایم
 اکنون که بقول شما آیدم بگرای اینانی قصد گمانی میاید که گمانها غمناک از سنگ غمناک و غمناک میاید اگر
 از ناز و مکر شما که شاع صبر بگویم مرا سوخته حریفی بگوئید که فرود خوانم فی الحال است ای حال است ای حال است
 و اگر از صاعقه بخور شما که بنائی شکیبائی اصحاب مرا از بنیاد بر انداخته ریزی بر روز روشن نمایم هر
 زمان از غلطی است بعضیها تو و بعضی از وی ظاهر کرده و حال بسبب غم و مکر شما دار الملک راحت را
 از بیغیای لشکر اضطراب خراب می نیم و سفینه آمل را از زحوا صفت ملال در عزقاب انقلاب می یابیم
 پس یک یک را از روسای کوفه که در آن لشکر موجود بود ندنام برده گفت ای سعد و ای عمر و ای حماد و
 ای شیبث ربیع و ای فلان ای فلان شما ناها بجانب سن پوشتید و مرا بر خود خواندید و اکنون
 در برابر من آمده قاصد خون من گشته اید و از خود رسول من شرم نمیدارید و از روز قیامت اندیشه
 نمیکیند و از غلطات چینی نمی ترسید ایشان جواب دادند که نا ناها بتو نفرستاده ایم و از این کتاب
 خبرند ای محمد شاهزاده حسین ناها می ایشان همراه داشت بد ایشان نمود انکار بلوغ نموده گفتند که
 این صحیفه موجود ماطمی شده امام ذوالجهد و الا کرام از کذب و انکار ایشان متحیر شده فرمود تا
 مکتوبات ایشان را در آتش انداختند پس از شاد کرد که احمد مدد و المنه که محبت بر شما تمام کردم و شما را برکت
 جمعی نیست عمر سعد پیش آمد و گفت ای حسین این سخنها بیخ متحیر نمیدارید یا بیدار بیعت میکنی یا تراضی
 تیغ هلاک میازم پس تیری در کمان نهاد و گفت ای اهل کوفه گواه باشید و ترو را می طویل بن
 اقامت شهادت نمایند که اول کسی که تیر بشکرت گاه حسین انداخت من بودم پس آن تیر را بجانب
 حسین افکند شاهزاده محاسن مبارک را بدست گرفت و فرمود که غضب خدا بر پیود و قتی اشت
 یافت که گفتند غمزه سپهر خداست و قهر الهی بر نصاری از مانی شید گشت که افترا کردند که عیسی صلوات
 برین آمد دست و سخط پروردگار درین محل برای شما میاست که مقتل فرزند پیغمبر او میکنند
 و من حالا از بیخ شکیبائی که راه سالکان مسالک و اصحاب و کما صد بکر لایک بالله است
 اخوان مینمایم و بعبوده و تقی ان الله یحب للصابرین که خلعت آن جز بقامت استقامت
 صابران راست نمی آید شک میازم که اندک زمانی را نتایج ظلم بر روزگار استمکاران میرسد

ترجمه
 کتاب
 در
 تاریخ
 ایران
 در
 عهد
 عباسی
 در
 زمان
 امام
 حسین

و خترب از اوج جاه و حرمت تجر جاهاه اربار و دولت در می افتند و منتظرم که حکم آن الله بمثل واکه
 بهمثل خزای کردار و سزای گفتار شما بشما بزودی رسد پس امام علیه السلام عنان مرکب خود را
 از میدان بر تافته بصف لشکر خود باز آوردن و محاربه مخالفان نهاد و این ائمه بر وزن جمعه بود
 درم محرم سال شصت و یک هجری لشکر مخالفان بقولی بقتله هزار و بر و ایستی است نه هزار بود
 که اصح همین است که نسبت دو و هزار سوار و پیاده بود و ملازمان شایسته حسین علیه السلام بقولی
 هشتاد و دو کس بقولی شصت و هفتاد و دو تن بوده اند سواى آنحضرت سی و دو تن سواره و چهل تن
 پیاده و در اغلب سایل که سخنان این مقتل مرقوم شده تفصیل این مجاهدان و کیفیت مجاهدت ایشان
 مذکور نیست بجز نامی و شعری که تفکر کرده اند الا حسین و عطر حمت الله علیه بروضة الشهداء تفصیل
 حرب بن نموده چونکه رساله آنرا انتخاب کتب حدیث و تواریخ است لهذا انتخابی با قدری حال
 بدتر است نام و حرب بموجب اختصار آورده شد و من الله العانت و التوفیق تفصیل
 شهدای کربلا بقول آنکه شربت شهادت چشیده اند رضوان الله علیهم
 جمعین سادی گوید که چون صفوف قتال است شد از بر و در جانشین میدان گماشتند تا که سبقت
 حرب کنند امام حسین علیه التحیت و السلام فرمود که من ازید خود یاد دارم که تا مخالفان ابتدا بحرب
 کنند تعرض حربا و نیاید شد اما حربن زید ریاحی چون حال بد بینواں دیدن ازین سعد پرسید که با شما
 حسین مقاتله خواهی کرد گفت بلی گرفت جیش محمد رسول الله را چه جواب جوابی داد و عمر سعد را سزا بود
 ندان پس حرب بهدایت از لی مرکب با ایگخته نزد امام خاص و عام آمد و اجازت گرفته رو به میدان نهاد
 و داد و شجاعت داده بسی فجارا بچشم فرستاد آخر کار فتور بن کنانه نیزه بر سینه حرزد که دروجای گرفت
 حرکم حرب بود شمشیری بر ذوق فتور زد که تا سینه اشکافت فتور از سپ برگشت بر زمین افتاد و نیزه
 از مرکب در افتاد و امام حسین با او زداد که یا ابن رسول الله در کنی امام مرکب در تاخت و حر را بصف لشکر
 خود آورده پیاده شد و میانینش نشیست و سوارا بکنار خود داشته بائین مبارک گردان حسار و و پاکی سکندر
 خریده باز کرد و تبسمی کرده گفت یا بن رسول الله از من راضی شدی میبالمومنین فرمود که خوشنوم
 حق سبحانه و تعالی از تو راضی باد جز این بشارت شادان شده نقد جان نثار فرمود شایسته بسویار
 کسیت و صحاب نیز بر و کر سیه کردند حاکم خشعی آورده که آنحضرت در منیر حیرتیه پست ارشاد کرده کی است

تفصیل
 در کتب
 مقاتله
 در کتب
 خلاصه
 در کتب
 در کتب

شعر لغم الحزب و ریح + صبور عند ما اختلف الراح اما بعد از مصعب
 برادر حر و علی بن حر و عمده غلام حر از امام ذوی الاحترام مجاز شده و داد جرات داد و فایز مبدارح شهناو
 شدند پس امام خیر الکلام پس از شهادت این چهار مجایدین باز میان هر دو صف مرتب انگیزه آواز داد
 که ای اهل کوفه و شام هنوز استید بجنبگ شما نگرده ام و این چهار تن کفای او خدا شدند از لشکر شما
 بودند بیایید با من از شته کاری کنید که من هرگز بقتل مسلمانان راضی نیستم کی آنکه مراراه و هید تا
 تر و یک یزید روم با او کالمه کنم و در صورت ثبوت حقیقت با او بیعت والا او داند و من کی
 از ان لشکر آواز داد که گذاریم ترا که نزد یزید روی که مرد شیرین زبانی مباد ابعاد ویر و لفریب آن
 و نقش رها شده خروجی کنی و قتنه انگیزی و نمود امام ذوالجعد و کرام که اگر چنین نیکیند بگذارد از تاب
 روضه مقدسه جد بزرگوار خود مقیم شده مصروف بعبادت خالق کائنات شوم گفتند اجازت
 این هم نیست که جمعی از اجلان عرب بر تو گرد آیند و باز پیروانی و طلب خلافت کنی فرمودند اینهم
 نیکیند مرا و اصحاب مرا آب هید گفتند بدون بیعت یزید آب کجا شانه براده فرمود پس بوقت حرکت
 یکان پیروان یزد تا میزدند و نام داد از تو بقبول آید گفتند لغم انصفت یا بنی فاطمه پس عمر سعد
 ساجده از روی را که مبارزی نامدار بود میدان فرستاد بر پیروز حسن از امام محالی نشان مجاز
 شده بقبالیه اش مید از رنگی داد و داد شجاعت داده آن مید در ایک ضرب نیزه بچینم و ستاد
 عقبتش نصر بن کعب غنمی که برابر صد سوار بود لاف زنان بله ز نیزه میر او را هم بر تخم نیزه نزد ساجه
 رسانید برادرش صالح بن کعب و پسش کعب بن نصر بنی بجد یکی از نیزه ز میر رو به پدر و برادر خود
 بچینن میر که برابر ز میر می آید ز میر و هلاک می شد تا بست و هفت سوار را از پا آورد و عمر سعد تنگ
 بجزر الاحجار سه سوار همراه کرد و حکم داد که سواران کبکین نشینند و حجر الاحجار مقابل ز میر نماید و
 و عند المقابله حجر الاحجار رو کبکین گاه سواران از چونکه ز میر مرد میدان است اتفاقش خواهد نمود و
 حال سواران از کیننگاه بر آمده ز میر بقتل رسانند حجر الاحجار همین عمل آورد سه صد سوار از کیننگاه
 بر آمده ز میر برادر میان گرفتند شیت برمی بچو نیزه بروشش زد که زره دریده سر سنان بگفت وی
 رسید ز میر با وجود زخم بر شیت حمله نمود الشقی در میان سواران اگر بخت امانه ز میر چون شیرت بچید
 سر دشمنان بچو خیار ترشس برید روی گوید که چاه سوار بنیداخت و نو و زخم خورد امام الحزب

بمشاهد این حال سعد غلام امیرالمومنین علی علیه السلام با باده تن فرستاده زهر میرا پیش خود
 طلبید دید که دوت چو بیه بسبا حش نشسته اند از بعض زخم قطران خون مثل باران میچکد آنحضرت
 پیاده شده بمالینش اندز به چشم باز کرد و سر خود را بر قدم مبارک امام نهاده بزبان حال گفت
 شمع خاک قدم دوست شدیم نیست کسی از این عیش که امروز مراد قدم اوست شاهزاده فرمود که
 سخنی بگویی و اظهار مطالب بگو کن زهر گرفت برای من جام آب لال صاف آورده اند صبر نما
 تا آب نخورم آنکه سخن کنم حضرت فرمود ای باران زهر را مقام خود بپوشت مینماید و آن آب
 بهشت است که بومی نغده اند بعد زهر میر لب هم میزد بطریقی که کسی آب میکشد آنگاه نفس مباح و روح طی
 روحش بشکرستان یرزقون فرحین پرواز کرد و سبط رسول الله برایش از پس گرفت و فرمود
 که خنکی باد زهر را که در بهشت بمسایه من باشد پس آن از جانب مخالف ایسار مولانی زیاد ابیح
 و سالم عبید الله زیاد اسپانز ابجولان در آورده طالب مبارز شدند درین حال عبید الله بن عمر
 کلینش نام محرین مده دستوری خواست امام فرمود که کشنده این دو غلام دی خواهد بود پس
 عبید الله را دستوری داد عبید الله با و پیش نهاد را نه هر دو غلاما نرا بضرب شمشیر بقتل رسانید غلاما
 این یاد یکبار روی عبید الله نهادند و در گوش گرفته زخمها زدند و آن مردانه بسی نامردانرا
 بضرب شمشیر مرده ساخت و اکثری احسته گردانید و خود هم شربت شهادت پدید تورالایه آورده که
 بعد از عبید الله بر برین جنیه میدانی که زاهدی بزرگوار و پیری پاکیزه و زکار بود با جازت امام علیه السلام
 و السلام روی میدان نهاد و بر جبهه وضیع و بلوغ نظر نام و نسب خود شسته بجنب در پیوست که دیده
 فکلی از آن حرب و انگشت و چشم مریخ تیغنگ از سر مرده در کشید هر که پای پیش می نهاد دو دواز
 نهادش بر می آورد و هر که غم زرم او میکرد از جان شترین بر می آمد مخالفان تنگ آمده برین
 معقل ابقابله اش فرستادند و بعد از تقابل از بر گرفت که گمان دارم که تو از گمراهیان هستی
 بر گرفت بیانا بمسائله جنگ کنیم و دعای کنیم که هر که بسطل باشد بر دست محض تقبول کرد و برین رضی
 شد پس هر دو دست بد عا برداشته گفتند خداوند آنکه بر راه راست او را بر گمراه نصرت و طین گفته
 با هم و را و بختند این معقل شمشیر حواله بر کرد کاری بساخت بر بر یعنی بر فوش زد که تا سپینه
 بشکافت و عیار حال بیگت محکم کار از روشن گشت بر پس از کشتن برین معقل حاکم گشت

بخصوص امام حقایق گنجور و عرض نمود حال محاربه حضرت داد او را بشارت به بهشت بر سر شادمان گشت
 و باز نهاد روی بمیدان و آمد بخیرین بادرسین با تقام نیز دیدن معقل میدان گشتت او نیز شی عظیم در میان
 ایشان و غالب با بچه و قتل ساینده بریرا و بسیار گریست شاه ابرار از قتل بریر و فرمود آن کس که
 من عیبها را اصلاح کن آورد نور الایمه که عبید بن جابر برادر عم زاد بچیه گفت از بچه که بهشت
 گشته تو مقرب درگاه ایزدیرا بچیه با گاهی این جنم نام گشت و کرد غلبه بر وی سوی عظیم و مرد فریاد
 کنان همچون هول و پس از واقعه برید و هب بن عبدالمطلب که بود جوانی زیبارو و نیک خو و گشته
 بود اندامادی او هفت روز مادری داشت بنام قمری پیش آمد و گفت بعد بمناش کثیر که جان خود را
 فدای کنی بر قدم سبط بنی الحزمین گفت در بیغ نیست مادلم نگرانت بجانب عروس که بنور از نهال
 وصال مژ می نخورد پس با جازت مادر آمد نزد عروس و گفت اراده دارم که جان خود را بشار
 امام تمام سازم گفت سبحان الله اگر زنان اجازت حرب بودی و اندمن هم جان خود را تحفه این
 رسول الله ساختی پس هر دو با اتفاق نزد شاه کوفین آمدند عروس عرض نمود این رسول الله شنیده
 ام هر شهیدی که از مرگب خود بزیاید حوران فرودس هم او را از کنار خود باین سازند و در بهشت
 او باشند و این جان اراده دارد که نثار جناب شود و من از وی نیافته ام هیچ متعی و حال آنکه
 در اینجا غریبم و احدی ندارم از عزیزان امید دارم که بچشمه را باز طلبند و نزد بهشت بی من در اینجا
 مرا جناب پارو و حضرت با ابلت خود که در حرم محترم بهم کی از کینان یعنی ست که نیاید نقضالی بعت
 من حضرت از کلماتش سم صحاب بگریه را آمد آنجوان عرض نمود این رسول الله قبول کردم که بچشمه
 باز طلبم و را چون بشفاعت جد بزرگوارت در اتم به بهشت نه نهم قدم بجهت بی وی و سپردم و را
 بجناب و آنجناب سپرد ابلت فرمایند این بگفت و اجازت خواسته میدان آمد و آغاز قصیده کرد
 بنسبت امام از آن یک شعر آورده شد شعر امیر حسنین و لغیر الله محمد و مملکت
 کما الیسراج المئین بعده مبارز طلبید که مصافش می مدگاهی به نیزه و گاهی بشمشیر از اسب در بود
 و شمشیر جدا میکرد و از کثرت کشتهها میدان ناورد پشتهها ساخت پس پیش آمد و گفت با ماه را
 شدی گفت آری بسی مردانی نمودی و علم نصرت افراختی اما میخواهم که شما را در طریق حرب
 فرود گذاری گفت فرمان بردارم مادلم بطرف عروس میکشد اگر فرمانی نزدش دم پس با جازت مادر

این کلمات را از کتب معتبره نقل کرده ام
 در کتاب تاریخ طبرستان
 جلد اول
 صفحه ۱۲۰
 در باب ۱۲
 در بیان جنگ خوارزمشاه
 و امیرالمؤمنین علیه السلام

بجز عروس و آمد دید که بفرش مصروف گریه در است بسجنان دل و بر نشینی وی نموده باز میدان حرب
 آمد دید که محکم ان لطفیل اما در جنگ است و سپاه و رابک حمله در بوده چنان زمین و که استخوانش در شکست
 غرور از هر دو لشکر آمد و باز مبارزی میدان نامد و برب مرکب ایخت و در آمد انقلاب سپاه و سپاه و ملی اند
 مرکب و راکب اتانیزه او پاره بار گشت تیغ بر کشید و انبوهی را تیغ رسانید عمر سعد در تنگ آمد بانگ
 سپاه زد تا که دشمن گرفتند از شیرینی که پیش در افتاد و هب پیاده ماند آخر از کثرت زخم بکار شده زمین
 مشرف دیده پیش صف لشکر امام انداختند یادش سرش بر داشته روی بروی او میمالید و میگفت که
 نیکو کردی که بشهدای راه خدا وصل شدی پس انسر کنبا عروس نهاد و عروس سبلی از خوشن چشم خود کشید
 و آبی بر او دروجان کن بستیدم نمود و رحمت انداخته علیها پس از ان عمر بن خالد از وی میدان آمد و او در
 بود زیاده بلند بالا بر مرکب تازی نشسته و سلاح ملوکانه پوشیده از تیغ آبدار روی مردان برود و بک
 سنان جان ستما میکرد پس از محاربه بسیار قتل مجار متوجه ریاض حجتا می گشتی من خجسته
 الا که نهادند بعد از و پیش خالد بن عمرو پس از کار از بسیار قتل مجار خود بخود بخدیرین رسید
 پس از وی سعد بن خنظله پیشی رو میدان نهاد و شبشبه آبدار بد نهادن را وصل بهمین ساخت و
 خود پس از قتل بسیار و کوشش پیشمار راه جنت اما و گرفت ابوالموثذ آورده که بعد از و عمر بن عبدالقدر
 مذحجی چون ننگ بدریای ایجاد آمد و ساخت زمین ابر دشمنان تنگ گردانید و روی تیغ از انجمن
 دلبران رنگ کرد آخر بضر شمشیر اهل شمر آهنگ خلد برین نمود پس از ان حماد بن اسد پسر
 تاخت و لوای نصرت بر افروخت و نابکاران نا مجار را تیغ میساخت عاقبت کافر از شهادت شده
 درجات عالیات یافت بعد از و قاص بن مالک شمر تیز کرد سپاه چون خنظیف بگل شی من الظریف
 ظریف بنوز زیاد و دوازده تن کشته بود که نام روی طعن نیز با بنزل شهادت رسانید شمر جرعه از
 جام شهادت چشید زخت با یوان سعادت کشید پس بعدش شمر بن عبید بر مرکب تیز گام زمین
 سام سینن بجام سوار شده و نهاد و بد نهاد از انجا که نذلت انداخت ناگاه مرکب و خطا کرد و
 راکب بر زمین انداخت کرده و جهنم شروه رسیده بر زمینهای کاری کارش ساختند شتر مرغ متوجه
 خلد برین گشت بعدش مسلم بن عوسجه که مرد شجاع و ثابت رای لشکر آرا بود و بجزوه اوزر با بجان
 کاری غظیم کرده و چند بار کلام مجید بجناب امیر المومنین علی گذرانیده و بدان درجه رسید که امیر

برادر خواندی از جناب امام ثقلین مجاز شده میدان آمد و جزوی بعد مدح شاه شهیدان بحسب نسبت
 بزبان آورد مبارزی که جویشان خروشان میدان آمد بر مسلم حمله و گشت مسلم حمله کرد و در آن وقت
 بر پهلوی ایستاد و زد که بر سنان از جانب چپ پیرون آمد سپاه شاه فلک بارگاه شادمان شده
 افتد که بر آوردند و لشکر عمر سعد از حالت سرگریزان شد مبارزی دیگر آمد آهنگ بکوی عدم رسید
 آمد و نیز خذف ریزه زمین کرد و همچنین بیجا مبارز از طعن نیزه و شمش مبارز را بشمش آبدار بدیدم
 و مار بر آورد آخر کار بر جوی گران زمین درآمد امام کونین و حبیب ابن مظاہر سپهرش رسیدند دیدند که
 از جان رفتی قنیت حضرت فرمودم خور با همه زنی هم می آیم مسلم دیده باز کرده کسی فرمود آنکه کفایت
 ای مسلم الشیر ما الحیة مسلم است گفت بشارت الله بالخیر یا حبیب حبیب گفت اگر
 دوستی که بعد از تو زنده خواهم ماند از تو وصیتی طلب کردم مسلم گفت وصیتی نیست که دست از حرب
 این مبران باز نداری جان خود را فدای قدم مبارک شاهزاده کونین کنی حبیب گفت انشاء الله
 ابیات به بندگی حسین افتخار خواهم کرد: برای حضرت او جان نثار خواهم کرد و دیو لیر و میدان
 حرب خواهم رفت به تیغ و گرز و سنان کار خواهم کرد و دیو درون معرکه شیران گشت همچو پاره
 نیزه بجان شکار خواهم کرده مسلم دعا گفت و روی بجانب جن انس کرده فرمود که حال امیر و مردم
 مشرود مدنت بجد و پدرت میرسانم پس دیده برسم نهاد و نقد جان بقا بطن ارواح داد و نوزالام کرده
 که پسر مسلم عو سجد گریان رو میدان نهاد امام العرب العجم فرمود باز کرد پدرت گشته شد اگر تو نیز بقتل
 رسی مادرت ضایع ماند خواست که باز کرد و مادرش گفت که حالت شیر و خوشنودی من ز من بهتر است
 جان خود را فدای قدم شاهزاده حسین کنی پس میدان آمد مادرش عهت وی شکین میداد که از تشنگی
 نه نرسسی همین ساعت از دست سانی کوثر سیراب خواهی شد جوان بگریه درآمد و بست تن ابی سر
 ساخت آخر کار از یاد آمد سرش بریده پیش مادرش انداختند آن عیضه سرش بر داشته در
 مینگرست و میگفت آفرین میکرد بعد از آن بلال بن نافع بجای عزم میدان نمود چونکه نوزاد بود و سر
 مانع آمد بلال قبالت نمود این سخن مسمع همایون امام حسن الکلام رسید فرمود که نیکو است که بمفاقت
 یکدیگر متبلا شوید بلال گفت یا بن رسول الله اگر ترا امروز بخت بگذاردیم در و براحت آید هم فردا
 جدت را چه جواب گویم پس از امام علیه السلام حضرت یافته بعد که درآمد و جزوی قضیانه آغاز کرده

مبارز طلبیدین از اهل شام بمقابل و آمدن بنور دوست قدم دو بود که بلال تیری حواله سپیدوار رفت
 سپرد سر کشیده خواست که تیرش و کند ما می جریان حضرت مد که سپید سپید بشکافت از پشتش گذار کرده
 تا سو فارد زین عرق شد بار در کسی قدم میدان نه نهاد بلال بقلب لشکر درآمد و پیر تیری امیری
 در می آورد هشتاد تیر دست هشتاد کس از یاد آوردن بعد همیشه از نیام بر آورد و چون شیر جان بود
 و بسیار از جان بیجان ساخت و خود جان نجات تسلیم نمود بعد از آن عبد الرحمن بن عبد الله بن
 است و ثبت تن را بدار البوار رسانیده بدو بر بینه شهادت بقرب عالم عین شهادت رسیدن بعدش
 یحیی بن سلیم المازنی سردی پسندیده و مبارزی کار دیده بود و حرب میگردید و بیگفت محبتی
 و حکمتی لله رب العالمین ^{صفت میمنت} سپهره را بر هم زده ابن سلیم از مقام تسلیم با قلب
 از رحمت خداوند سلام بدار السلام رسید بعد از آن عبد الرحمن بن عمرو غفاری ساحت حرب ایستاد
 ساعت نخون سی کشت کس ^{ساعت} ساختن بر بینه شهادت رسید عقب و عمر بن بطاع کجفی میدان کارزار
 رسیده و بی بخار بدار البوار رسانیده و توجه بر یا ضحیات ^{نخعی} من تحتها لا انفکاک
 شد و دست که پس از وی قیس بن بینه رجز گوید میدان ^{ای} را در اجبات من قیس بنیه ام که در
 کیوان ترسد زار و گیرم بگرستم و زال نده کرد و دیگر کند اسیر شود دوستی حسین پیش
 باکی نبود اگر بپریم پند و رشوم شهید فرزاد در حلد برین شود میرم پسالار کوفی از میمنت لشکر شقی
 بخار بوی درآمد و تاج با نا آورده رو به بیابان نهاد قیس تقاضی نمود و حکم عمر سعد سواران
 پیش گرفتند قیس تقاضی رسید چو است که نیزه بوی رساند سواران عقبش رسیده بر زخمهای کاری
 کارش شهادت رسانید درین محل از سمت پس سبط رسول رب العالمین از گرسواری پیداشد
 و رجزی خوانده مغر بر آورد که می لشکر کوفه و شام و ای خون شام ابن رسول علیه السلام هر که مرا
 داند داند هر که نداند باید که بداند منم هاشم بن عتبه و قاص او عمر سعد و قاص پس وی بلشکر
 شاه کم سپاه آورده گفت السلام علیک یا بن رسول الله اگر عمر سعد ماده قتل عمرت رسول الله است
 این جان انبار مستعد بکار آن کرده عدو الله دست پس از شاه و بن پناه همت خواسته میدان آمد
 و گفت میخواهم ازین گروه ضلالت پژوهه الاعمر سعد را عمر سعد که این سخن بشنید بر خود بیزید
 که از شجاعت وی انگاهی تمام و هشت الفقه حسب ایامی عمر سعد سمعان بن مقاتل امیر حلب بیا

باشم آمد بعد کلمات طرفین و مناصحات جانبین نوبت جنگ پیداون نیزه بعد و شمشیر آخری باشم
 غالب بود و او را قتل ساخت پس پیش صف عمر سعد و گفت ای عمر سعد یدرت سعد قاصد و ز حرب احد
 جان فدای سول خدا کرده تیر بر روی دشمنان زمین می انداخت و او را از آنحضرت دفع میکرد و بجانب
 او را و عایگفت و پیر من عتبه بن ابی وقاص سنگ بر لب دندان مبارک میزد و در مخالفتان میکرد
 امر و طرف ماجربست که تو پیر پیروی یار دشمنان شده بر روی فرزندان مصطفی صلی الله علیه و سلم
 تیغ میکشی و من پیر چنان پیری ابله است آنحضرت را حمایت میکنم و میخواهم که بنیاد اهل خلاف را بکنم
 اینجا سینه من را بر سینه من است و کس از من نمی ترسد ^{از روی برآورد} ^{از روی برآورد} ^{از روی برآورد} تمام در آن زمان بان
 مصطفوی بر پیران فرین میکرد و او را بر تو لغزین میگوید و از تو بر پیرم لغزین میکرد و او را
 بر زمین فرین عمر سعد از دست من برداشتن گفتد لغز بر او بر سر معان نعمان بن مقاتل با تیر سوار
 حمله و گشت باشم زره ناز کشیده با ایشان کارزار میکرد و امام عالی مقام مشاهده تنهائی باشم
 فضل بن علی بر او خود را با تن بدوشش فرستاد بن سعد فرستاد و دینار کس بن نعمان گرفتند
 سواران سواره بران ده تن در پیوستند بحرب آواز گیر و در ایشان بفلک و آرسید لشکر دشمن
 بجهت انبوی غالب شده تن ایشان میکردند فضل بن علی همچو پیر بزرگوار با تیغ زبانه و از بانیزه
 مارا رتم جان شکار حرب میکرد گاهی بشعله سنان دو دوازده سینه بیدلان بر می آورد و گاهی بکشت
 تیغ رخنه و صفت دلیران می انداخت آخر تیر باران و دینار سوار از سرای بی اعتبار دینار
 متوجه منازل در اقرار شد رضوان الله علیه بعد شهادت این ده تن روی بعد دگاری نعمان بن
 مقاتل آوردند و او با هم سوار کرد و باشم فرو گرفته بود و باشم تنها مصروف حرب بود و
 دمار از سوار و پیاده بر می آورد و آخر کار باشم دست در یازید و دوال که نعمان بگیرد و از خانه
 در بود هر زمین چنان که تمام استخوان در هم شکست و هموندم راهی جهنم گشت پس از آن عملدار
 او را بضر تیغ بگفت و عملش نکونار ساخت فوجش را بخند را بخند که یوان گریزان گشت زمین محل آن
 دو هزار سوار در رسیده ایشان را باز گردانیدند قریب هزار سوار حوالی باشم فرو گرفته و وی از حرب
 مانده شده بود زخم کثرت خورده تشنگی بر او غلبه کرد و زره گریز داشت و مقام ستیز با اینهمه میجو شید و سحر
 و مردانه میگوید تا وقتیکه شربت شهادت بشید مصرع زین عالم فانی سوی گلزار بقارفت

تمام منزل او را آورد
 رضوان الله علیه
 شادان کرد
 شکار کرد

بعد از آن حبیب بن مظاهر رضی الله عنه صحابی رسول مصطفی الله علیه و آله وسلم که پیری با جمال حافظ
 کلام از دوز و ابجکال بود بعد از نماز بخشش تا دم صبح دیدن چندی کردی در تها بجناب علی مرتضی علیه التحیه
 و التناکرم و معر زمانه از امام قدسی مقام صلوات الله علیه و السلام درباره دستوری خود اصرار نمود امام
 فرمود که تو مرا ز جد و پدر یادگاری و مرا با و انشی تمام است مرا تنها گذار و نیز پیران در شقت و مجاهده
 جهاد معذور اند حبیب بن مظاهر عرض نمود که پیران مرا هم حرب بهتر دانند و تجربه کارزار بیشتر و سخاوت هم که
 محشر من بمره ششگان اهدا باشد امیر المؤمنین حسین گریان گریان در اجازت داد حبیب بن مظاهر
 حبیب سبط رسول الله میدان آمده جز بی آغاز کرد ابوالمفاخر ترجمه و بلیت نموده است بهرات
 حبیب مظاهر ششم مرد مرد و بر انگیزم از آتش آب گرد و سسری دارم از دوستان پر و فاقه و در
 دارم از دشمنان پر بند و با حربی صعب نمود و خوردشی از لشکری پیر بر آورد و ناگاه نامردی از بی
 ششم شمشیری بروی زد که از یاد آمد چون خواست که بزخیر و حسین بن مینر شمشیری نیز نظرش
 زد و از روی زد و بر آمد که باین رسول الله در یاب امام ذوالجود الکریم مکتب انجمن خود را بدو رسانید
 حبیب دیده باز کرد و گفت ای شاه کونین جالانتر و جدت میروم پیغامی بگو امام ثقلین در این وقت مشرف
 حجت مشرف ساخت حبیب حبیب سبط حبیب مدد و بر و در رضوان نهاد و رضوان الله علیه از آن
 باسیر که آزاد کرده ابوذر غفاری بود رضی الله عنه میدان آمد و جمله های مردانه و قتال مبارزه
 روی میدان از پوچیا قوت رمان ساخته مر و اید بر صرعه هذا از بحر شهادت کفایت مر و صرع شهنیده راه
 خدا سر خردی جا و دیدت و پس از وی نیز بدین مهاجر جعفری چون نهننگ به بحر جنگ در آمد و در
 شجاعت داده مر جان شهادت به بهای جان کفایت آورد بعد از و انیس بن مفضل اصبعی نهاد از
 بر نهادن بر آورده و داد مردانگی داده و بر ریاض رضوان نهاد و علیه الرحمة الرشاد بعد از آن
 عباس بن شیبث الساکری با اتفاق غلام بنام شوزب موافقت تمام نزد امام خاص من عام حاضر شد
 عرض نمودند که حالا بروی زمین از تو افضلی و عزت تری نزد من نیست درین مدت خدمتی لایق
 خدا مان جناب ز قوه بغض نامه میخواستیم که جان محقر نثار پای و الا سازیم سبط رسول ثقلین
 این فرموده اجازت داد عباس با اتفاق شوزب و میان نهاد و قتل دین در وی از زمین
 ششم نقل میکند که من عاصم را در محارک دیده و منبرهای او را مشاهده کرده بودم که هنگام جنگ بر

حاج
بن
مردن

شیرزبان پهلوان غالب می آید باید که بچکس تعرض حرب و نشود و آشنای این کلام عباس بود
 در آتن فریاد برآورد و در مجلس با آن شجیل چونکه لشکر بایان سخن من از مبارزت و در سید بود کسی
 به قتل آمدی آمد این سعادگفت چون یکان یکان بجزب می میرد و یکبار بر روی حمله کند
 سپاه روسیاه و فعتا بروی حمله کردند عباس مشاهده این حال خود از سر و زده از بر افکنده و در
 بشکر یا کرد و غلام پیشش نگاه میداشت بخدای زمین آسمان که زیاده از دوست کس در پیش انداخت
 میراند و میزد و میکشت بر بیج گوید من بقضای آشنای با وی لغتم ای عباس بی زده و خود خوشتر
 را بدریای اینجا افکنده از عقاب پلاک نمی اندیشی عباس جواب او شد هر چو من در کج بجز انم زخو زری
 مته ساتم کسی کاش نه سبگدشت از باران چه عم دارد و عاقبت کار فوج اشرا بر جزهای شما لاک
 نکو کار را مع غلام وفادار شهید ساختند رحمت الله علیها از عقب ایشان حجاج بن مروان حنفی موفون
 لشکر امام بهام علیه السلام و بقول بعضی کا بد را بجناب مجاز شده میدان را در فوط جز خود پیش
 بطردید و جویان خاک میدان با وج کیوان برآمد و با تش شمشیر آید از من جیات دشمنان ناپاک
 پاک لبوخت آخر کار لشکر فخر تنگ آمد به تیر باران جسم مبارکش اید و خت و بجد برین ساینده
 ازان سیف بن حارث بن میراج با سپه عمر خود مالک بن عبدمنذر از روزار بیابوس امام حیرالاراح
 آمد امام حیر الکلام سبب گریه پرسید عرض نمودند که ما بر تنهایی تو و محاصره مخلفان کرد تو اندیشه
 گریه میکنم شاه کوفین هر دو را بدعای خیر یاد کرد آن دو مبارز چون شیرزبان میدان در آمده و لیله
 بسی پیاده و سوار را بدار البوار فرستاده راه ریاض جنات جنگی صومخهها لاکها
 گرفتند سبط رسول مختار بران و وجوان کلعدار بسیار گریست و آموزش آن دو نکو کار از
 عفار استمد عان و بعد ازان غلام ترک قاری قرآن و حافظ فرقان باروی خشنده پیش امام
 قدسی مقام سرزمین نهاده عرض نمود که می نمم که از لشکر باکی زنده نخواهد ماند دستوری ده تا
 نقد جان نثار قدم مبارک سازم شاه عرش بارگاه فرمود که تو خادم فرزند منی لعابدین
 هستی از و اجازت طلب کن آوی گوید که دران روز امام زین العابدین صاحب فرانس
 غلام حضورش حاضر شده دستوری میدان خود است شانه زده فرمود که من تباراه خدا آزاد کرد
 دیگر تو دانی ترک نیکو خیال پاکیزه جمال بکر و حینه ابلهیت بر آمده بکلی طلبیده عرض نمود که هر چند

مقتصر الخ دست ام لاکر ان زمر احم واللا ترصد که غلام بیگم حشر یار شود و سپهنگرد و غیر یواز ابلیسیت
 بر آمدن بعد بحضور امام اکتین حاضر شده حقیقت حال بعضی رسانیده و مجاز شده بمصاف در آمدید
 الساجدین بجز این معنی امان جنبه برداشته نظاره میفرمود ترک با حشاره گل شکفته و رومی چون ماه
 دو هفته مبارز میطلبید و هر که پیش پاکی میخورد اکثری مخالفان را بجات جنوم رسانید آخر بغلبه
 باز گردیده نزد آقای خود آمدید الساجدین بعد ازین حضرت محاربه به بشارت شربت کونتر سوره
 گردانید ترک بقبیل دست و پای آقای خود و دستد عای حضرت از مخیرات حضرت باریت با دیگر
 میدان آده و خاک هلاک برفق تیره بختان رحمت ندای جمعی و خطاب فاطمی و فاطمی شنیده جان
 بجان فرین تقویض نمودند شعری رومی در حدیقه بجان کرده منزل اندر ریاض رضوان کرده
 بالکه کتب آمده که امام ملک خدام آن غلام نیک انجام را انجام زمین العابدین برده سرتن کنایه خود و بنا
 و ابن سید الشهدا با وجود مرض سبزش آمد غلام دیده باز کرد و بعد مشاهده این کرام بابت تمام تمام امام
 و ابن امام سلام کرده و در بدر السلام آورد بعد از آن حضرت سید محمدی مقابل اعدا آمدند که در کای
 قوم میتیر سم که بر شهاب عذاب قوم نوح و عا و و شود ز سر اگر میجواید که ازین عتاب محفوظ باشید
 از قتل ابن علی مرتضی فرزند رسول خدا کوتاه کنند امام خوش کلام فرمود که ای خطله هیچ بگوینم
 استحقاق عذاب الهی حاصل کرده اند دعوت تو اجابت نخواهند کرد و رضای تو در ایشان اثری
 و رنگ ظهور نخواهد بشدید و توقع خیر بجز شرف از ایشان نتوان داشت که یا ان و برادران صالح ما
 گشته آماده قتل مانند خطله گفت صدق یا نبی رسول الله من نیز بنخواستم که با خون خود فایز
 شوم امام رحمت فیاض عام فرمود که برو بگری که به از دنیا و ماینهاست خطله گفت سلام توبه ابلیس
 توقع از حق سبحانه تعالی در کم مارا در بهشت بخدمت تورساند امام شفیع انامع امین گفت خطله
 میدان آده از خون میدان رنگ زمین را یا قوت زمان ساخت و مهربان شهادت بکشد آورده
 بر حمت یزدی پردخت عقیق می زیدین زیاد الشیقان میدان آده از بهشت تیر و چ کس از سوره
 افکنند بر بر تیر او امام میفرمود اللهم سکن کرمینه و اجل تو ایه الجنة آخر از دست
 مخالفان شربت شهادت چشید و بر حمت یزدان بیوست پس از این تعزین عبد الله الجعفی از
 اقر بای مادر محمد عیسی جازنده آماده محاربه شد بر مبارزه می که مقابل می در طبعن نیز خواهد بر سر

حجیه
 ایستادند
 بر سر
 از دست
 از دست
 از دست
 ۱۲

ششده بیست و یکمین کتاب و زانکه حیالتش با بنجام رسیدن بعد جناده بن حارت
 انصاری بعد کار با شهید شهادت چشید پیش عمر بن حنا و مضمون الکواکب مشکوفاً بیه
 عمل نمود و پدید عالمی گردید پس این و بزرگ انصاری مره بن ابی مره مغفاری چون بزر
 شکاری مبعوث گردید در آنکی مردانه از فوج کوفه و شام بر سر آمد آخر بسی بد گویند از تیغ گوهر و اکوی
 جهم رسانیده خود بر روضه جنات سجده می نمودند و گفتند که ای کافران چه کرده اند که محمد تقی
 و عبدالله ابودجانم مجاز شده و میدان رسیده بسی مخالفان کشته و کشته گردانیده بحضور امام علی علیه السلام
 و اسلام می آمدند فوجی سوار از لشکر فجار محاصره نمودند سعد که غلام امیر المؤمنین علیه السلام بود و باج تن
 از موایبان و بندگان شاه دین پایه و بنای لاله الامت قیس بن سعید و شعث بن سعد و عمر بن زوطو
 عظمه و حماد و ابیسان رو میدان نهاد چون که کثرت سواران پیش از پیش بود هر مشت تن بر زمینهای
 کاری کشته شده جام کوشیدند بر ضوان الله علیه السلام تا این مشت تن از لشکر شاه
 کم سپاه پیچاه و کشته تن که در آن مان عدیم المثال بودند مثال صحابه رسول الله صابحت ساختند
 باقی ماندند سواهی امام محمد بن اعنی یا عبد الله حسین شاهنامه او امام زین العابدین نوزده تن شاهزاده
 تن از خویشانش برادران و فرزندان و دو تن از یاران و یک تن از غلامان مقتضایشان بان قلم گویند
 و مؤلف گوید شمر و صف علی اول نبی بزرگان ماست که گویند زبان برای همین زردهان ماست که
 زبان بزرگان را زار و ناله بقیه از حق مقام او ایمنند و قطعاً چون ت باال می رسیده جهان
 خانه غنیمت بود و زمین شد از فتنه و ولوله فلک گشت پر شورش و غنایه پس اول کسی که
 از خویشانش پیش آمد عبدالله بن مسلم عقیل علیه السلام بود بعرض این رحمة للعالمین سائیدانند تصد
 که رحمت میدان نمود امام التقلین بحضور شهادت پدر و برادرانش بکوفه کشی فرمود و عبدالله در میان
 اضلاع خود امام حسن را بگردد در کنار گرفت و اجازت حرب داد و عبدالله در جزایران کب
 بجولان را در روزه میدان آمد و مبارز طبعی بود قدامه بن سعد فزازی را بقابلند و ستاد و عبدالله حمله کرد
 بر رویه قدامه مرکب کجیت از پیش او بگنجیت همین صورت مکرر بود فوج آمد که مرکب را از کب که سنگ و زور
 و شمشیر را از کاخین فرمودند و نیزه از دست کشیدند و کشته بگوشه بنا و قدامه چون دید که عبدالله نیزه را انداخت
 نهاد و آن مرکب کجیت نیزه حواله میسند بدست کرد و عبدالله در آنم داده از نیزه او گرفتند و قدامه سپاه باز گردانید

در این کتاب
 از کتب معتبره
 است که در
 تاریخ و
 جغرافیه
 و غیره
 مذکور است
 و در این
 کتاب
 از کتب معتبره
 است که در
 تاریخ و
 جغرافیه
 و غیره
 مذکور است

میخواست که حمله دیگر بیاورد که عبدالستیجی بردها را فرو که یک نیمه کلاهش بران شد پس دست میازید و
 کندوی گرفته از پشت مرکبش رگ دریند و بزین و دوفی الحان که بش سوار شده است خود را بگلام
 خود داد و نیزه خود را از زمین در برود و بسیار میطلدید و جز میخواند که ترجمه اش نیست ابیات امروز
 به پنجم پد رسوخته جانزاده پیش شه نطلوم کشم روح در روان را با دولت جاوید باغوش در آرام بود
 روضه فردوس عروسان جانزاده زان پیش که با شیر بخالت بشینیر با خاک برابر کنم این جمع سگانه
 را وی گوید که سلامه سپه قدامه مشایخه شجاعت عبداللہ مخاطب بچهره شده گفت که حربه بسیار دیده ام
 اما اجرات و شجاعت این جوان باشی کسی نظرم نمی آید سپاه شام مشایخه مهر شایزاده عبداللہ ترا سران
 شده قدم پیش نهادند عبداللہ از غلبه شسته تاب نآورد و زمین لشکر مخالف حمله او گشت بسیار که
 سرک باک ساخت از بخله حمیری را که از عقبه خوارج نهران بود و پیشش کامل و اصل جنم گردانید
 و از زمین برشته بحالت تقاطر خون شمشیر قلب لشکر بی قلب رسیده است پس اقبل رسانید و صاحب از
 نصیر احم گشت پس از آن بصف میسر و رانده و داد و لاری داده قدامه شمی گرد لشکر عمر سعد را با
 فرستاده خواست که بشکه خود در آید پادگان سر را پیش گرفتند و ضاع و شقی بعبقش رسیده نصیر
 تیج هر دو پای اش اقدم کرد عبداللہ سبک بسلاست از مرکب بسته بزین آمد نوفل بن مزاحم حمیر
 بطعن نیزه و گویند عمر بن صلح صدوی زخم شمشیر آن خلاصه خاندان عقلم را قتل ساخت ابیات در ایام
 درد که خوشید آسمان کمال به عزوب کرد و اوج شرف به ریح زوال بنو همامی روح شمشیر کشاد
 بال گرفت و این شین فانی با شیمان سال پس از آن حضرت بن عقیل برادرزاده خود داشته و
 بخون غاشته دیدن زار را گریست از شاه ابن محمد رسول اللہ معلوم دستوری خواسته میدان آمد و
 آغاز جزو نمود ترجمه اش یعنی از آن ابوالمفاخر آورده ابیات قره العین عقلم من و مولای
 حسین دل جان پاک آلالش بر تبت و شین سپر عم من ست این شه و شهنزاده که هست و
 قره العین بی چشم و چراغ ثقلین این حسین ابن علی هست که جبرئیل مین پرورش داده و را
 در جلالتین بسیار زیکه بحلبش می آمد چون آن از جان بر می همچون شیر دمان بهر جایی که توجه
 میشد سگاران و دوان سگد لان می نمود و از کشتهها پشتهها میفرمود آخر فوج شام بد انجام تنگ آمده در
 سیانش گرفتند و بطعن و ضرب آن نو باوه گشتن نجات را شربت شهادت چشایند بلیت از وقت

از وقت آن نوردل راحت و جبهه چنانها بمنه محزون شد و دلها مجروح و من بعد باورش عبدالحسن
 بن عقیل بحرب راند هر یک تازی نشسته و شمشیر آید رحایل کرده و در هر چون شعله آتش بدست گرفته است
 و مانند بدان حرب برودش به مردم کشتی ست یکدیگر خوش به آخرش بدست عبدالمطلب بن عمروه خشم جام
 شهادت چشید بد را بخند رسید پس از شهادت اولاد عقیل فوت فرزندان جعفر طیار رسید اول محمد
 بن عبدالمطلب جعفر نزد امام اباعبدالله حسین علیه التحیت و السلام آمده دستور می خواست امام شافع روز
 قیام بود اید صرا آن نوزنهال حدیقه جعفر طیار علیها السلام اجازت میدان داد محمد بن عبدالمطلب
 بصف و شمنان در آمده آغاز جزم نمود نوزد لایمه بدینگونه مترجم گردید ابیات باشما کارزار خودم
 بر شما کارزار خواهم کرده و ز برای حسین علی بن جان خود را نشان خواهم کرده تا کنم دست ظالمان کوتاه
 یا بحرب تو خواهم کرده کین خود را نشان خواهم خواست به سر دل اشکار خواهم کرده و پیش جعفر طیار
 از شمایی شمار خواهم کرده این میگفت و حرب یکروز زمین از خون بد مالان یا قوت رمان میگردد ایند عاقبت
 الامرا جاکم کور سیر کردید شاهشیدان نقش زار را بنایا نام نایب خیر الانام استکین فرموده خاموش
 گردانید پس از آن عون برادر محمد بنی اختار خود را در میان کشمکان آنگنده قائل برادر اید بیانش
 استاده کارش بیک ضرب تمام ساخته نزد امام انس و جاده عذر عدم دستور می خواست طالب
 رخصت گردید شاه فلک بارگاه آن الا جاه را بکنار خود جاده اجازت میدان داد و عون ایزد
 بمعرفه در آمد آغاز جزم نمود ابوالمفاخر ترجمه اش آورده ابیات ما یم بقوت عیما بنا بر خاسته از ره
 گمانها در معرض شیب شهادت به بردست نهاده نقد جانها چون اختر تیغ زن کشیده در دیده این
 سنا نهاده ای قبله طراز دین تازی با ماطالقه شمیم از آنها که حضرت قتل کردیم به و ز نیز روز بر
 شود جها نهاده ما نفر و شیم حاش بند و وصل تو باصل خانانها به و بکینه برادر مبارز میخواست بد مالان را
 با فضل السافلین مفسر ستاد آخر منزل بل احياء عندک ربک و در ساخت صلوات الله علیه
 و بعد از شهادت خواهر زاد های امام مظلوم فوت با اولاد امجاد امام حسن علیه السلام رسید اول عبدالمطلب
 بن حسن علیها السلام بحسن یوسفی نزد عم بزرگوار خود آمده فرمود که ای خلاصه خاندان سالت نبوت
 و نقاده دو دمان ولایت امامت الحال تاب مفارقت برادران ندارم مترصد دستور می هستم
 امام حسن الکلام فرمود که تو یاد کار برادر منی و از جان عزیزتری چگونه اجازت میدان هم عبدالمطلب

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

سوگند بام استوجب نجات سلام داده حضرت حرب یافت و میدان رسید آغاند جز نودان شکست و فنی
 فان افرح احسن بسبب البني المصطفى والمؤمن ابو المفاخر ترجمه جز باین پنج
 خوب نموده ابیات خواججه بر دوسرای جدمین است به جدم دیگر ولی ذوالمن است پند محترم و شرم پند
 بینانی زهر سن است به و این شهنشاه کرانمای حسین به یاوی اهو حق و محم من است به نایب ذوالمن است اندر این
 انکه امروز امام زین است به طایر قدوم و عم پدم به شهره طیار صرم بدن است به حاصل عمر شما اهل نفاق عیسی
 پیروی ابر من است به زور و رفتن بسفر کار شماست به جان بودن بدن کار من است به راوی گوید که عبد الله
 بدون طلب مبارز بقلب سپاه رویاه در آمده بسبب دو کس ازینا در آورده عمر سعد بود وید مجرب است که خیمه باین
 سواران با من خود ساخت عبد الله از آنجا بازگشته میدان آمد و طلب مبارز نمود عمر سعد مبارز از او عدّه رزو
 خلعت و غلام و مرکب داده آماده حرب ساخت بختی بن عمر و شامی پیش عمر سعد آمد که دعوی سپه
 سالاری میکنی و میگویی ازین جوان شامی عمر سعد نام شده به بختی گفت که جان عزیز است اگر بگو
 جان نبرد می کرد و دروغ میدانی بجز این جوان شامی بر دوستی سخن من بدان بختی بگوش آید
 با پانصد سوار خاصه خود بجز عبد الله در از جانب امام احمرین محمد بن النسناسه بن ابی و جانند
 فیروز غلام امام عالی مقام امام حسن علیه السلام بدو شانه زاده عبد الله علیه السلام آمدند فیروز از پیش
 نموده بر بختی آمد بختی بدختر از غایت خشم حمله درگشت فیروز از پهنه با او در کجیت شانه زاده عبد الله
 زدیروز رسیده نیزه از دستش گرفته متوجه بختی شد اسد و محمد از عقبش مدد نمودند و یک حملان
 حمله سواران را بقلب لشکر شام رسانیدند شیف ربعی با پانصد سوار از صفوف برآمده به بختی باقی زد که شکر
 نداری که با این سواران کاری از چهار تن و بگزیر می آری پس امر با لشکر او باز گردانید و خود نیز با پانصد
 سوار با اتفاق کرد اگر در آن چهار مجاهدین زمین محمدی فرو گرفتند شانه زاده عبد الله و محمد متوجه شیف
 شیف شدند اما فیروز با در بختی حمله درگشته لشکرش از زیر و زبر گردانیدند و دست از عمر سعد
 بکلفت که من در آن ب فیروز را دیدم شتم بخدا اگر یک جام شمرت آب می یافت از غایت شجاعتی که
 داشت تمام لشکر ما را کافی بود و من بشیرم که در آن واحد صدوسی اس را به نیزه و دست کس البشمیر
 با ساخت راوی گوید که فیروز از کثرت حرب کوفته شده را ده خدمت امام ذوالحج و الکرامه بن عثمان
 وصلی بقیایش بی خبر نیزه بر کبرندوی از اسپ در افتاد و اسپ و بصر آنها و فیروز نیزه بکشد و دست

در کشید و تیغ از نیام بر آورد و بان هیران در رو بخت اما اسد بن ابی وجانه مشاهده این حال حلقه که گرد
فیروز بود از آن چهارده گیس را بقتل رسانیده حلقه را بر ایشان ساخت و منزه و فیروز آمده گفت ای برادر من
سوار شو فیروز را خواست که سوار شود بر این گدوش گرفته بکنگ درآمدند اسد فیروز را که داشتند بجای ایشان
در آمد بختی از دست است در آمده نیزه بر پهلویش زد که سر نشان از پهلو بر پهلو می دیگر بر آمد نیزه از دست
اسد با قنادر خواست که تیغ کشد و شش کار نکند از زق بن با سم درآمد و یک ضرب تیغ شهید گردانید اما
شاهزاده عبدالله با شیدت ربی در او بخت بود و هفتده زخم بروی زده بودند عاقبت بگو شهید تا آن قوم گردیدند
شدند چون دید که لشکر گردید و اسد فرود گرفته اند بجانب ایشان آمد دید که اسد را شهید کرده اند از آن وقت
انده قاتلش را بیک طعن نیزه بچشم فرستاد و بختی را محروح گردانید لشکر در رسید و او پیشتر آمده دید
که فیروز از زمین افتاده است دست دراز کرده از زمین در بر بود و پیش زمین گرفته روان شد پس
بسبب رخ کردن صد چوبه تیر و شنگ دیگر سنگ چند قدم رفته فرو ماند عبدالله پیاده شرح فیروز را
عمش عمش علی مرکب بتاخت و صیقلی با آورد تا عبدالله سوار شد و باز وی فیروز گرفته بردست عمش
عمش خواست که براه در آید فیروز را در افتاد و جان محض تسلیم نمود عبدالله و عمش بگریه درآمدند با دیگر
عبدالله و لشکر مخالف آورده میان طلبید با وجود مبالغه عمر سعد که بقابلان عمر سعد با لشکر خود سخنان ناله
گفت یوسف بن الاحجاز جواب آمده بعرض عمر سعد رسانید که لشکر ملک می گویم سالاری بنام
تست چو پیش قدمی منگینی جواب داد که حکم این یاد نیست که خود حرب کنم حکم این است که شما را محراب مستقیم
بهتر همین است که با این سپهر حرب کنی و الا لشکایت تو با این یاد خواهم نمود و این الاحجاز به تر رسید و
مرکت ای بختی بمقابل شاهزاده عبدالله و غضب آمده نیزه حواله سپینه عبدالله کرد و شاهزاده را نیزه
نموده نیزه بر حلقه مش چنان زد که از قفا بر آمد و نگوشت از مرکب زمین انداختیم رسید یوسف پسر
طارق بجزب آمده زبانه بد شام نیزه گردانید عبدالله تاب نآورده به نیزه از طارق حمل کرد طارق
بسبب که سستی نیزه عبدالله را از تیغ و در نیم کرده خواست که شمشیر بر عبدالله انداخته مبارک بازید و
سردست او را با تیغ در هوا گرفت و دستش چنان یافت که استخوان ساعدش در نیم شکست و تیغ از دستش مفتاحه
بدست دیگر گرفتند او گرفته از خانه زمین در بر و در چنان زمین زد که استخوانش نیزه ریزه گشت پس مرکب بن
بر آورد طارق و شام گویان میدان آمد عبدالله حمل نشده تیغ محرف سر و هر دو دست و یک تیغ

بزرگانداخت و بعضی از بدن ناپاکش بر زمین باندپایش گرفتار ملک زمین بجواز اسپ خود بر جسمه بر مرکب گرفتار
تازی نژادش سوار شد و مبارز طلبید احدی از سبیت مهول شاهزاده عجل الله فرجه و شایسته شد خواست که در
بر سپاه دشمن زندگانه گاه بصحرا نیزه قوی میزدند و فی الحال از زمین زرد بوده کرد و سرگردانید بصف سینه محض
درآمده و در پیشان ساختند و دوازده کس را بطعن نیزه بر زمین افکند بیده بجزو عم بزرگوار خود آورده فرمود العظمت العظمت
امام رحمت از در فیاض خاص و عام بود عده آب کو فرستگین و عجل الله فرجه شاد کام شده با زر و بمیدان نهاد
قریب پنجاه سوار یکبار بروی حمله کردند و بپیر و تیغ و نیزه و نواک و زوین و جگر زخم بردی و ندانند که از
کار نامه حمله کرده خواست که بچانه بی رود و با نگرند عباس علی علم بجلی که بر داده با عون برادر خود با عنایت
عجل الله فرجه در از لشکر بیرون آورد بکثرت زخم عجل الله فرجه بسته میزدند گاه فیهان بن سیر از عقب
ضرب میمان و کتف میزد و چنانچه از مرکب در افتاد و جهان بخت نشینم و عباس علی مشاهد این حال
اسپ تاخته سر فیهان اسپیک ضرب شمشیر ده قدم دور انداخت حمزه بن فیهان خواست که نیزه عجل الله فرجه
زود عون پیشدستی نموده بتیغ نیز دست نیزه حمزه را بنداخت و عباس علی بتیغی کارش تمام ساخت و
شاهزاده عجل الله فرجه را برداشته پیش خمیه نام عرش خمام آورد و مخدرات البلیت اول بر جمال و جوانی او بست
و مادرش از تیراه سینه پرورد در اید و جنت این مرتبه میخواند سبیت از باغ ناز رفتن سر و می چنین در بیع
بسی چنین نهفته بر زمین در بیخ و قطعه در واکه دل ز حادثه عنماک افتاد و در دیده سپیل شک خاشاک افتاد
نواوه باغ عمر از شاخ امید بی آنکه رسیده بود و بر خاک افتاد صلوات الله علی محمد و علی و آل محمد
محمد و اهل بیت محمد پس از آن شاهزاده قاسم ابن امام حسن علیهما السلام از شهادت برادر خود آه
در دنان آورد و مفضل طایفه پیش عم بزرگوار خود آورده گریان گشت و اجازت میداد جهت شاه کونین و امام مختار
ابا عجل الله فرجه استین فرمود که ای جان من بجز برادر من چگونه از مفارقت تو داغ الم بر سینه بر عم نهم ما دست
هم قدم از حیم بر آورده و دوش گرفته از دین در در و فریاد بر آورد و اسات ای بدلم گرفته جا بدیدم از
نظر مردم بر سینه چون تویی مردم دیده هم نشود الغرض شاهزاده قاسم قاسم حیات و ناز در باره گاه
هر چند صراحت نمود کار اجازت بروی کار و بکار شد ناچار آن خلاصه دو مانل بر بختی در آمده سر گریبان
انکار شد که ناگاه یاد تو نیزه بر بزرگوار که باز و پیش بود بدل انکار آمد و دوشش بود که هنگام کمال
اضطرار و اندوه پیشا را از منمون تو نیزه گاه شده کار بران کنی چونکه الم بسیار دشت تو نیزه کشاده بخوانند

که پدر بزرگوار بخت مبارک خود زین مژده داد که آن قاسم هرگاه با عجله رسیدن گرفتار سپاه روسیه
 شایمان کوفیان بنی سمرخود را نشان پای فزایان از ارم خود سازی سبت که ام کشته عشق و دوست
 روبرو خاک بد که جان کشته بخونش عزیز و محبت پادشاه پزاده نوز کشتین شادان شده تعویز با بلا خطبه
 امام قدسی مقام دماورد شاه کونین بعد مطالعه آبی سوزناک بر آورده زار زار بنالید گفت این نصیبت
 بنسبت تو میخواهی که بدین نصیبت کار کنی مرا هم درباره تو دوستی فرموده پس نصیبت قاسم گرفته بجهت در آمد
 عباس علی و عون را طلبید مادر قاسم را برای پوشانیدن لباس نوا جازت داد و خواهر خود زین سب گفت
 که عتبه جامه برادر حسن بسیار پس نزد دست خود در اعلا حاجت من یک جامه قیمتی خود در پویش شایند عثمانی
 بسرت نسبت دوست دختری که نامزد قاسم بود گرفته فرمود که ای قاسم این مانند پدرت است که برای تو
 نصیبت کرده تا امروز نزد من بود پس دختر را با وی عقد بست و پیش سبت قاسم پسر دو از جمله بیرون آمد
 قاسم از یکجانب دست عروس گرفته در روی می میگردد دست در پیش می افکند که ناگاه از سپاه سمرخود
 آواز برآمد که هکلی من مبارک است قاسم خود است که از جمله بیرون آید عروس و منش گرفته گفت که ای قاسم
 غزمت کجا داری سبت بگو که برین چرا میروی به مرا میگذاری کجا میروی ای قاسم گفت ای پسر
 عزم میدان ارم عروسی و دامادی باقیاست افتاد ابریاست غناری بر میدار ز راه بیدار و پیشی
 خون کرده بر نشین و شمشاد پز بر آید ابروی از دریای اندوه نوز و بارید بی کوه تا کوه ز روی دست
 بادی تند بر خاست به هوا را کرد با خاک زمین باست به رسید از عالم غیبی صدای به صدای نند
 آشنای به که حسنت ای مانده وی زمین به عروسان را دامادی چنین به عروس گفت ای قاسم پسر
 که عروسی باقیاست افتاد فر دای قیامت ترا کجا یا بچه نشان ترا بشناسم پس قاسم استین برید
 و گفت بدین استین بریده نرد و بدید خود و طلب کن شوی باس عزیز از ابلهیت آمد سبت ای جوان
 ظلم و بیادوست به این نه این مرسوم و داماد است به پیش شاه فلک بارگاه و سلطان دین بناله نام از
 اعنی اباجد الیک استین چون دید که شاه پزاده قاسم عزم میدان دارد فرمود که ای جان من بیای خود
 بگورستان برین عخوان توان رفت پس گریه اش برید و هر دو دستار را چاک و در پیش کشد استین
 و لباس شکل کفن نموده به پوشانید و همیشه خود داده میدان فرستاد قاسم معرکه رسیده آغاز جزیه نمود
 ترجمه اش نظم نموده ابریاست دل خیزد جاه خواهد کرد و جهان شکر پز شاه خواهد کرد به با ساس لباس

عزم ترتیب آن خواهد کرد و بدین مسموم کرد و سر نیز در ماه و ماهی تباه خواهد کرد و در آب بندی باد تا زرد بر شهباد
 گواه خواهد کرد و بدین مسموم کرد و بدین مسموم کرد و بدین مسموم کرد و بدین مسموم کرد و بدین مسموم کرد
 مصطفی زینا خواهد کرد و بدین مسموم کرد و بدین مسموم کرد و بدین مسموم کرد و بدین مسموم کرد و بدین مسموم کرد
 نام جولان نموده بسیار زینت طلبید و بدین مسموم کرد و بدین مسموم کرد و بدین مسموم کرد و بدین مسموم کرد
 عمر سده آرد و از دو کتافیت اندیش بر چنانی خواهد کرد و از آن معزیزان ابن رسول اکندر شهید کردی حالا
 اندک جمعی مضطرب بحال مانده اند بکلیت نمی آید که دست از نابازداری و ما را با این حسنه عالی بگذاری
 میت و کره صید حرم تیغ برکش ز بهار از آنچه بر دل ما کرده پشیمان باش پس عمر سعید جواب داد که شمار آنچه
 از وقت ناکده که ز سر تابی بگذرید و معافیت خود و زنگرید و به بیت یزید و بتابعیت این یاد و یاد
 قاسم نقرین یزید و تابعین و بنو و فرمود که شیعی دین بدنیای فی فروخته و متاع امانت باش حق
 سزوت به بیت جمیل است عروین جهان لی بشدار که این مخدره در عقده نسی پایدیس گفت ای عمر
 سپید در آب آوده گفت ملی قاسم گفت میکل این سعد مدعی اسلام هستی نماز میگذاری اسپ
 سید خاندان نبوت از تشکیب بحالت اضطرار پند مملکتی که الله فی اهل بی
 فی پذیرای اخراج تشنگی قیامت بر اندیش از شرمندگی و پیش ساقی گوئی یاد کن دل عمر سعید خوش آمد
 آب رود بر داند ما چون قلب آن و سیاه سیاه شده بود سخن با جواب ندا و پس قاسم مضمون سخن
 بالله فقد هلك الصالحون و سید شکیب چهار بار صفوف سینه و سینه و قلب شمنان خدا در دیده ساز
 طلبید عمر سعید زرق شامی بر آله سپه سالار بعضی از لشکر شام بود بخواند و گفت ای زرق هر سال در
 و ما را زیندستانی و طنطنه شجاعت بگوشن لاوران عراق و شام میرسانی چرا بچنگ این جهان شاهی
 نیروی زرق گفت ای سپه سوارین سخن از تو عجیب است مرا که در ولایت شام و مصر بهزار سوار بار گرفته باشند
 جرب کودکی میفرستی و حال آنکه مرا ننگ می آید بوی حرب کردن عمر سعید ننگ بروی و کرای بد زبانت
 آن باد این جگر گوشه حسن مجتبی است و پیره محمد مصطفی صلوآة الله علیه و علیه خد ضرورت تشنگی او را در مانده
 ساخته و الا او را عار آمدی با ما سخن گفتن بر و بهانه میساز تا پیش نهی از این یاد محترم شاهی زرق جواب داد
 که از اعضا می مرا از مقراض نوره فره سازند کعبه می نهادن زوم الا پس بر از چهار سپه که شجاع و دلاور
 در حسب مبالغه تو بجزش میفرستم که سر او را بیار و دل ترا زین مخاطره فاسخ گردانند پس سپه کتیر را بگوش

ترجمه
 در این کتاب
 باب است
 در این کتاب

سوار گنایند و مسلح خود پویشانیده شمشیر خود میانش لبست پس از قیام بفرقه قاسم حمله کرد و قاسم
 دره نماند شصیده بانگ بر مرکب درونیزه حواله سینه کرد و وی سبری از پولاد پیش وی خود آورد و نیزه قاسم
 بر سپرده سنانش لبست قاسم ششم آمده نیزه از دست بکشد و حسام ازینام کشیده بوی در آمد و نیزه نیز
 بیندخت و تیغ کشیده حواله قاسم آورد قاسم سپرد و سر آورد تیغ او از سپرد گشته شست دست قاسم با جوی
 ساخت محالسن از لشکر گاه شاه که سپاه دید که قاسم سپردار و از جای جویست و سپرد محکم و پهن می رسایند
 بمعاینه رحم پشت دست قاسم و دستن با جوی از عمامه بران زخم مخزون شده باز آمد قاسم با سپهرین از منی
 بحرب آمد پس از قیام خواست که تیغ بر قاسم نهد پیش زمین را اندازد پشت مرکب افتاد و سر بر زمین
 قاسم کثرت سرش از پشت پا دست بردار کرده موی سرش دست گرفته سپاخیز کرد و ویران زمین
 در ریزه کرده میدان بگردانید و بر زمین دو از سم مرکب اعضا شین باره پاره ساخت و تیغ و نیزه اش گرفت
 بسیار طلبید از قیام بود دیدیم حال کبری در آمد پس دوم بشاید نارنالی پدید بدون اجازت مقابل
 آمده طوفان شد کرد و گفت ای قاسم جوانی را گشته که نظیرش شام نبود قاسم فرمود و گفتنگ شمشیر
 بر بردارت میرسانم پس نیزه به پیش چنان دکه از جانب بگیر آمد و بلاک شد و قاسم بار دیگر
 باز گردید بر او سوم اندو بنانک نزد پدید رسیده دستوری خواست از قیام مقتضای کتبت که با وی
 کشتی فرمود وی تلفت با اجازت پدید گشته بانگ بر مرکب و برابر قاسم آمده سخنان ناملاسم تر زبان
 گشت قاسم با استماع هرزه گویش مرکب انگیخته چنان نیزه بشکست رسانید که از پشتش بیرون آمد از قیام
 عند القتل سپهر سیومی از سپ پیاده شده نازار میگرفت و بجز میدان سلاح بر تن باست کرد که لب
 چارمی بمعاینه حال پدید بدون حضرت برابر قاسم آمده زبان سخنان ناشایبان تیز کرده نیزه حواله قاسم
 کرد و شاهزاده شمشیر دست رانش دو دست نیزه قلم کرد آن بد انجام بجام گردانیده بگریز آمد و خون از
 دستش میکید هر گاه که لبصفت خود در آمد از سپ بر زمین آمده وصل بهنم گشت از قیام قتل هر چهار
 سپهر جهان روشن اجرتیم خود تیره ساخت از غایت خشم سلاح بر تن خود آورد راست بر مرکب تازی
 شسته مقابل قاسم آمد و سخنان نامناسب مخاطب شایزاده قاسم شده گفت که کشتی سپهران
 که نظیر ایشان بجزان و شام نبود قاسم قاسم جنات و ناز فرمود که انشا الله العزیز تر نیزه مختریب
 و ناچیز میگردد انهم هر گاه که امیر المؤمنین ابن رسول العالمین دید که از قیام بجاربه شاهزاده قاسم

بتصویر جراتش بنگراده بصورت قاسم دست بد عابد و پشت ازرق نیزه حواله قاسم کرد قاسم نیزه را بدارد و خود
 و هر چنان مدبری است این شیر شیره شیر الی خوش سفر سوختا و دانه طعن و و بدل آتش ازرق بنصوب
 بغضب آتده نیزه بشکم مرکب قاسم علیه السلام زد سپ افتاد و قاسم پیاده شد شاه کونین و امام خافقین فرمود
 که ای محمد انس فریاده ریاض نبوت و نونهای صدیقه امامت ادرباب برسان بن حسین بن علی بن ابی طالب
 بشاگرد قاسم رسانید آن شهسوار رضار ولایت اسوار کنایه ازرق ازرق باز بقابل آمد و طعن دیگر میان
 هر دو زد و بدل گشت عاقبت آن تا عاقبت اندیش شمشیر کشیده شمشیر خستیان امامت مقابل فرود قاسم نیز
 حسام اثر در قائم زنیام بر آورده طنطنه نغمه چون عذر و نشان بر کشید و گفت پیش بیایا به پیغم درجه کار
 و از هنرهای مردانه چه داری ابیات بیایا نبرد دلیلان کنیم بدین نرنگه زرم شیران آتیم
 پیغم که ما بلندی گشت بدورین کار غیر زمندی گشت به ازرق تیغ دیده از قاسم رسید که از
 تیغ چگونگی بدست افتاد این تیغ ازان من است بهزار دینار خریدم ام و بهزار دینار دیگرش براب نام
 قاسم جواب داد که از سپرت با منم و همین تیغ رهبر منی خواهد شد ترا که پیسرت در اینجا است ای ازرق
 چگونه جایز است که با وصف محو سپه گری جرات و بهادری از تنگ سپه غفلت نمودی که بقیست
 که زمین زمین آید ازرق روی گردانیده و پشت خم کرده نگاه برین کرد قاسم فرصت یافته بچو ضربتی
 بیانش زد که مثل خنجر ترش دو نیم گردید غرور از هر دو لشکر آمد قاسم بر سایش سوار شده جنب عم خود
 بحام گرفته به لشکرگاه خوابور چون قریب عم خود رسید پیاده شده بوسه رکاب داد و گفت و اعظام
 العظمت العظمتش امیر المؤمنین امام المظلومین آب ر دیده گردانید و مژده لشکین از آب کوثر داد و نزد
 مادر و عروس فرستاد قاسم مادر و عروس البخان صبر و رضا لشکین داده بار و گری میاید
 نهاد و همت عالی بهمت بگوئساری علم عمر سعد داشته بقلب پاه رویا در آید و گان سیرش
 گرفتند و وی بدفع پیادگان مشغول شد درین حال سواران گردش گرفته تیر و نیزه و شمشیر و گرز
 حواله وی کردند شاهزاده قاسم عزیز دریای حرب شن قریب پنجاه و سی سوار را افکنده و
 سواران رید چو همت پیرن آید رکبش را تیر باران کردند اسپ بزین رسید شیت بن سعد نیزه بر سپینه قاسم
 که سر سنان از پشت مبارکش بیرون آمد بسبب هفت خم خورد و بود و اجرای خون کثرت شده از سپ
 در گشت داد و از داد و یکا عظام آذر کجی شاه راضی بر رضای الله صفت در دیده و نزد شاهزاده رسید

دید که قاسم بجاک و خون افتاده است شویث بن سعد بسرش ستاده میخوابد که سر از تن بارش جدا کند
 امام ذوالجود و اکرام بیک ضربت وارد و نیم ساخت قاسم را چینه را آورد و معنی از جان روی باقی
 بود و امام الشریع و جان سرش بکنار گذاشته گوهر ابرار شک بر روی نشان میکرد و مادر و عروسش
 استاده آب حسرت اندوه از دیده میگریختند و زار زار مینالیدند قاسم دیده باز کرد و در ایشان نگریست
 تبسمی فرمود و جان بجان فرین بستیم نمود و خردوش از خیمه نام فلک خیام برآمد و مخدرات بلبیت
 بناله وزاری فرآمدند شمع در دنیا که بزم کرده شد ناگهانی به کل باغ دولت بر وز جوانی بزرگ
 گوید بعد از شهادت شاهزاده قاسم علیه السلام ابو بکر ابن علی رضی علیهما التحیة و التناجی را امام
 آمده طالب ستوری گردید امام شاهنشاہ دنیا و دین فرموده که آه شما یک یک فدیہ راه خدا میشوید
 و ما تنها میگذارید بگو عرض نمود که ای اخئی از مدتی میخواستم که مخنه حضرت تو گذارم و منی یا فرم حالاً
 مخنه لایق باز نشان جان نیست قطعه امر و که یارسن مرهمان است به بخشیدن جان من مرهمان است
 دل از خطری نیست سخن در جانست به جان افشا هم روز جان افشا است به تعرض فرزند رسول و
 جگر بند بگون ادب قبول اشرف بر حضرت میل نمود ابو بکر میدان حرب آمده طریقه و جوانان جلو
 داده آغاز جز نمود ابوالمفاخر ترجمه بعضی ابیات چون نبات را بظلم آورده ابیات شاه و برادر
 من است اختر آسمان زمین بهتر و بهتر زمان قبله و قدوه زمین بدلاله روضه صفا کلبن باغ مصطفی
 چشم و چراغ مصطفی میر و امام راستین به گوهر کان اجتناب هر چه بر آید به طره نشان طوا یا چهره
 کشای یا وسین من بر آور و یک خادم و چاکر و یکم نشتر دیده شما خارجیان تیره دین به در
 سخا صمت صاعقه اجل کمان به بر فلک تفاوت ششمی زحل گین به مخنه جان من کف با امام
 بدر کشید دیده درخ بر استان تیغ و کفن در آستین به شاهزاده ابو بکر خنک پدرم را به طرف بتناخت
 و عرصه مید از نامردان تپی می ساخت و ابن حنیفر المسلمین او را بچسبید و آفرین بنیواخت تا آنکه
 نقد جان نشان قدم بر آید خود ساخت مرویست که بست بیکر خم خورده به نیزه قدامه وصلی خواه تیر
 عبد الله عتبه معنوی یا بزم نیزه جزین بدخشی بیت رخت ازین مثل فانی بسبت بطر بخانه
 باقی به شمشیر پس از آن عمر علی اجازت یافته مبعر که درآمد و بقوت حیدری صفدری نموده تا
 از ایل مجار بر آورد پس از حرب بسیار بعلبه شمر از عالم غدار متوجه روضه رضائی پروردگار

خود گشت و بعضی گفته اند که در آن شب نبود مگر نزد علمای تاریخ بود و نشاء صبح است بعد ازین عثمان علی
 با جازت سبط بنی میدان سید جزئی آغاز کرد و ترجمه بیت از آن نیست اسباب آمده عثمان بجنبگ
 تیغ میان در زمین و خورده نقبل شهاب پیش بر او زمین هاشمی در جرات تیغ کشد تجرین و نیست و نشاء
 مکر دیده انصاف بین و صبح شهادت و مید وقت صبح منست به مست شوم دم بدم از قدح جو عزیز
 پس از حرب پیکران بزخم گران زین الطمی مشرف پیش ریف شهادت شد میت رفت و محل و نشاء
 در چشم عالم بین نماند برک عیش و شادمانی در دل نگین نماند و عقبت می عون بن علی جوانی خوش
 و زیبا خونیک نیت پندیده طویت نزد امام فرزند رسول خیر الانام آمده عرض نمود که حال اجمعت لقب اعماد
 دارم من صد از زانی محبت تیم نام خیر الکلام فرمود ای ادرشگر مخالف بسیار است پیاده و سوار پیشمار
 عون فرمود شیره پیشه و ولایت و ننگ دریای امامت از بسیاری هجوم رویه و کثرت با همی ضعیف تقوی
 چناندیش و چه باک مستنوی کبوشم ترین کار مردانه و در چه اندیشم از لشکر پیشماره دل دست و باز
 بکار آورم به جهان بر عد و ننگ تارا آورم این بگفت مرکب انخیزد او بر قلب پیاده روان الاجرا با خود
 سوار و پیاده گردش گرفت عون علی عون انانی مخفی و علی سپاه رویاه از لی ادرم و بر هم گدا
 حضور فرزند بنی و ولی حاضر آمد شاه دین پیاه بروی آفرین با فرموده سپه در پیش بوسه او فرمود
 که می بینم که مجروح شده بر و بخیر خود استایش نموده بندش نرم پاه ناعون گفت ای برادر بزرگوار
 مرا از حرب باز دار که از تشنگی بهلاکت نزدیک می بینم که ساقی کوثر با جام شراب اشارت بین میکنند
 پس امام فلک خنثام فرمود اسپ که حضرت امیر توادده بود بفرمانت ازین گفتند پس حکم عون آن است
 ادرم طیارا گردید عون و دوزره داودی به بر خود زینت داده بالای آن پیراهن سفید مصقول افکنده
 تیغ بمانی نیزه رومی گرفته بران اسپ سوار شد از زبان بان این صدابند گردید میت چه وقت
 که باز این سوار پیدا شد که ام سوزن بالای این معی شد به صلاح بن سیار شانه زاده عون را دیده باز در
 دین و دیده او سمت تجدید یافت و چشمش اینکه زمان خلافت حضرت علی مرتضی علیه التحیت و الثنا
 بود خودن حمز احب کم آن حضرت عون هشتاد و تازیانه او رازده بود بعلت آن بجایه عون آمد
 از باز استخوان ناملایم شناسا سخت عون از تری بانفش گرم گردیده بهوای تندطن نیزه است
 بخاک اندخت برادرش بدر بن سیار بانقا مشر آمده خود است که زبان بکلمات نامناسب گشاید

عون تاب آورد و چون نوره بر پیشش در که از قضا بر آمد آخر کار بطعن نیره و در بنار سواران گویم تیغ مالک و الفقار
 در آن وقت ما از زیاده سوار بر می آورد تا رحم بسیار خورد و بطعن نیره خالد بن طلحه از مرکب دست افتاد و گفت
 بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ عَلٰی مِلَّتِ رَسُولِ اللّٰهِ يَا بِنِ سَؤْلِ اللّٰهِ يَا بِنِ سَؤْلِ اللّٰهِ يَا بِنِ سَؤْلِ اللّٰهِ يَا بِنِ سَؤْلِ اللّٰهِ
 تو بمنید آن خرت رفیق همیت گرم خاک گشت بر در تو باه با جانان سعادت سر تو پیش من می جوی
 از غم برادران پریشان شسته با جازیت نام قدسی تمام مگر که در آمده داد مردانگی داده بعد می بسیار
 شهادت چشیدم بد را خلد بین رسید بعد از آن عبد الله علی گریان و سینه بریان پیش امام نایب خیر الانام
 آمده زبان حال سفر نمود بیات ای غمت تخم نشا و ماینه با وصل تو وصل کار ماینه باه میروم که بهای
 غم بر دل پیسرم از درت گزینم با ای با در فراق برادران من شایق است و طاقت طمان حال اشترا
 حرب هم شاه کونین امام خافین او را ستوری او عبد الله مصابون در آمد و بقصد یک بهفتاد نام در
 باغل اسافلین سینه آخر زخم تو کن جصری از مرکب نیر آمد و متوجه در جات جنبات کردید بیت سجا
 یافت زین امگاه سنج و عنایه نزول کرد بجز از جنبت اما و ابانگاه عباس علی علمدار لشکر امام تمام
 احوال برادران بنان سواد دیدیل خون از دیده محنت دیده بارید و گفت بیت ای برادران مغزین
 کجا شدند در درشت کرد با همه از هم جدا شدند پس علم پیش امام پر از غم و عالم کرده اعلام نمود که علامت
 و شهید میدانند که حالا طاقت فراق برادران ندارم امیدم که میدانم و علم امام مظلوم شسته کام گریه
 در آمد و فرمود که ای خنی نشانه لشکر اسلام تو بودی همینکه بروی تفرقه بجمعیت ما افتد عباس گفت
 یا بن رسول الله جانت با و دلگرم ز دنیا تنگ آمده و آینه سینه ام ز عبا را عینار رنگ گرفته
 به سجا هم که داد خود ازین ظالمان ظلمت ده دستا نام علیه السلام فرمود که چون اصرار تو بجز سجا
 است بسهم اندر و گراول آنچه گویم برین قوم حجت گیری اگر نشنوند با ایشان حرب کنی پس کلین
 ارشاد نمود حضرت عباس علیه السلام سجا عی نامدر و مبارز عالیقدر بود و جرات و قوت از چند
 کرد میراث و شست و پیوسته ببارک مقاتله رایت نصرت بر می افراشت درین محل بر مرکب تیز پای بر
 خای رعد صلی برق نهای سوار شده با تیغ مصری و سپر کبی مخوردی و منزه داودی روی
 میدان نهاد بیت برنی گرفته بر کف و ابری پیش روی بنامهای نهاده بر سر و چرخ بریزان
 روی هوار از ترا کم عبا تیره گردانید و سخن زمین از طرفید و جولان چون عرضه گلستان سوار

چون میدان سید عثمان مرکب باز کشید گفت ای قوم ما م سبط رسول اب لعالمین بهتر باید که
 برادران و خویشان بوداران بر کشید و خون پاک چسبندین بزرگان دین از صحابه و تابعین بمشاک
 پلاک تختی اکنون چندان را است مید که اطفال و عورت بنوشند و از تشنگی پلاک نشوند و برادر
 راه و مید تا بر خیزم و اطفال باقی را گرفته ملک دم و بیدار و بندرم و چیزه عرب و ولایت حجاز
 باشا گذارم و مشروط میکنم که فردای قیامت شش پانصد تنم و من شما را بخدا حواله نمایم تا هر چه او خواهد کند
 عباس علی چون این سخن شنید این پیغام حکم افروزد که غلغل از آن سپاه بر آمد جسمی خاموش شدند و
 قوی شامی خوردند و گردی از راز بگریستند و فریادشان آغاز کردند و زبان پاک لغزش سقط بکشدند
 اما شرفی از جوشن و شیت ربی و حجب از بحار هر سه تن پیش آمده گفتند که ای پسر تو تراب با
 برادرت بگوی که اگر بر روی این آب فرو گیرد و در تصرف با باشد بقطره از آن شش اندم مگر
 و قیامت با زید صحت کینند و نقاد پس زیاد شود عباس این نشان نفس که در بازگشت نزد یک نام
 صباح الندا علیه التحیه و التنا آمده جواب انقوم بعضی ساند نام خلو تم تشنه کام سرد پیش انداخته
 آب مرویده بگردانید که ناگاه از خمیره یا نوافغان آمد و عطش لطف شیطانی سید عباس خرد و نوری بلبیت شنیده
 بی طاقت شد و مشکلی مطهره گرفته روی آب فرات نهاد و گفت اینک میروم تا ابلی بروی کاراتم و یاد
 دریاغی سخن عشق گشته از تشنه بودن تشنه دیدن افغان تشنگان شنیدن با زرم سباعی در کعبه
 عینق عوطه خواهم خوردن یا عذوقه شدن یا کهری آوردن این کار مخاط است خواهم گردن
 یا روی بدین سرخ نم یا گردن یا راوی گوید که چهار نفر از مردان فرات حوکل بودند و نیز از
 و در نیز از سپاه عباس حجاج روی آب فرات نهاد همه با سر او بروی گرفتند گفت عباس ای قوم
 شما سلسله نید و یا کافر گفتند ما سلسله ایم عباس فرمود در مسلمانان حجار و باشد که سگ منوکل در دو
 و چرتده و برنده همه از این آب خوردند و شما از فرزندان مصطفی و حکم گرفته فاطمه زهرا اب بازوارید
 و ایشان از این آب منع کینند از تشنگی روز قیامت براندیشید از جنات ندامت از روز یاد آید حجاز
 این کلمات آنمزدوان بر عباس علی تیر باران کردند عباس سپر بر روی کشیده و نیزه بر گوش سپ
 نهاد و بر ایشان حمله کرد و شتابا کس از پای در آورد و باقی همه را گردانیده و فرغ ساخت تا رسید
 سواران اسپ خود را در آب فلکند و درین محل سواران سید امیرنگ حرب کردند عباس بانگ مکرر

بیرون آمد و در جزخوانان برایشان حمله کرد ایبات عباس علی علیه السلام غازی بود از پیشه حسن و سحر و جادوگری
 آورده در ایران و بر سرست به آب مینویسید تا تازی به سحر می یازم مگر که بایم به نزدیک خدا می سرفرازی نه
 بر آن نبی کشیدین به کار است که نیت کار بازی به غافل مشغول میزدانکه نبودند به بود سخن بدین و در
 برزد و یکشت مردمان ز خوف نیزه و شمشیر او در میسند و او دیگر بار اسب در آب افکند بار دیگر نیزه
 سوار بروی حمله کردند عباس نیزه در آب افکند و تیغ بر کشید و از آب برآمده برایشان حمله کرد و همه
 متفرق ساخت پس از اسب دو آنگاه شک پرتاب کرد و خواست که در می آب غمر و بیادشنگ امام
 تشنه کام و زنان کوه کان جنایات چشمیده سوار شد و شک بردوش بست کشیده روان شد
 سوار و پیاده هر دو را پس گرفتند با ایشان مصروف حرب گردید ناگاه بوفل بن زرق بی خبر خود را به
 علیه السلام رسانید و بیدگیری مشغول بود آن مدبر حرب جواد عباس کرد و دست رست او از بدن
 پس عباس مشک بدوش چپ کشید دست چپ نیز بر انداختند مشک بدندان گرفت و دشمنان را بر کاس
 از پهلوی خود دور کرد ناگاه تیری بر مشک آمد سوراخ شده آب بخت پس عباس علیه السلام از آن روز حرم
 کاری از اسب بزین آمد و گفت یا آخاه اذکرک اذکرک آواز او بگوش با عبدالمحسن علیه السلام
 رسید ریافت که عباس حرم بجانب جددید کرد و متوجه عالم بقا گردید بی سردار سینته پرورد بر
 که از بیت آن زمین بلززه در آمد ایبات پیر گردون زین مصیبت جامه جان چاک ز چشمه و آنچو کلاه
 خسروی برخاک و قامت گردون دو تا و چهار خورشید شیشه شرف این لشکر در قیام فلاک و آنکه
 کتت مگورست که امام خیر الکلام بعد شهادت حضرت عباس علیه السلام فرمود که الا ان انکسر کلهم
 و قلت ای پی راوی گوید که محمد بن شایب کوفین امام خافقین استامو چون از عباس شعیبه کرد
 امام بهم دید پیاده نزد عباس بودید که بجاک خون فتاده و از زندان فناروی برونده ضوان
 خود را بر جبهه وی انداخته آه و زاری میکرد جمعی سوار پیاده یکبارگی بروی حمله کردند و زره کوشش و میل
 بسرای نیزه در بر آوردند آنهم طوم شهیدان گردید پس امیر المؤمنین حسین و سه پسر آنجناب طالب فلک
 باقی ماند علی اکبر و علی اصغر و زین العابدین علی اصغر را گویند عبدالمحسن نام داشت لهذا کت امام علی
 اباعبدالله مقرر شده است چون امام سبط رسول یزد و الحجد و الکرام دید که از جانبی یاری مددکاری
 بنظرمی آید خواست که سلاح را جلاده میدان او ری بخشید مجامع این حال علی اکبر سجالت شده فی الحال

خود را با
 غم و اندوه
 چاره من

در کلام تو باد سبز خنگ فلک سحر زنت بی ابلق روزگار رام تو باد نورالایه عز زمی جز می که شاهزاد
میخواهد بقیت جد و پدر اهل بیت خود بدین نهج نظر نمود ایامات منم علی حسین علی که خبر و همه نواز تو فلک
کترین غلام من است بی من اینتراوشی هم که قدر و کیفیت که خطبه شریف سر و نام من است به عنان معرکه خشم بخوابم
تافت به چر که تو سن تند سپهر ام من به راوی گوید که چند علی که جلالت ساز نمود کسی بگذاش نامناچار
خود را بصغوف و سینه و سینه و قلب و جناح سپاه زو و زشتها پشتهها ساخت چند که آن سپاه رسیده
بسته آمدند و در بفرار نهادند پس شاهزاده مراجعت ده پیش بر آمد و گفت یا ابتاه آله طمش اقطش
ابن سنی الحیرین آمدیده شده خاک از لب و دهاش پاک نمود و انگشتری رسول الله صلی الله علیه و سلم بدانش
بنا و اندکی از تشنگی تشکین یافت و بار در روی سیدان نهاد و این جزا آغاز نمود ایامات سانی که تو از آب میخورد
میر جلیس شربت میخورد بچه شیر در طریق خطر به راه آب از گلاب میخورد به کیست که تو ز فرط بی غمی به دل هر کباب
میخورد که سبیلان سیه سپید سینه به کیست که خون جناب میخورد و مومنان در بهشت دستک با به سوی دوزخ
شما میخورد به عمر سعد طارق بن شیبث را بوعده حکومت تو و وصل از نزد ابن زیاد بگویند تمام خواست
که آماده حربه کن طارق گفت که می ترسم که فرزند محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم را بقتل رسانم و تو
وفای عده علمی عمر سعد انگشتری خود بر من این عده بود و طارق انگشتری بدست گرفته باز روی حکومت
رقه و موصل و جرب شاهزاده علی که آورد و نیزه حواله علی که کرد و شاهزاده نیزه او را در و نموده نیزه بروی جان
که سینه اش شکافته از پشت پیرون آمد از اسپ و افتاد علی که بسپم همه اعضا اش ریزه ریزه گردانید بعد
از آن پیش عمر دین طارق بمیدان آمد و نیزه بطعن نیزه شاهزاده دنیا و دین گویند اردافتا و جان
باز و کسیر که طلحه بن طارق از غنیمت و برادر جوشان و خروشان در رسید حمله بر علی که نمود علی که دست
بازید و کربیا نش گرفته بطرف خود کشید و از زمین در رفته بر زمین چنان که استخوانش در هم شکست و کوه از
لشکر عمر سعد بر آمد و قریب بود که لشکر از بهیت ابن حجت آمد که بر و بفرار نهاد عمر سعد تبر رسید و مصلح
بن خاری آماده جنگ ساخت مصرع بر علی که آمده که اگر من نیزه حواله علی که نمود علی که بسری بی مصلح
امه نیزه او تیغ قلم ساخت مصلح خواست که تیغ بر کشد علی که بعد حمد الله که در دو و معین ضلع شریف
بر زوش چنان و کله زمین بر آمد و دوخت شده از مرکب بر آمد و شورا از شورا چنان بر آمد پس زان عمر سعد
محکم بن طفیل و ابن نوفل را مع دو هزار سوار بحرب شاهزاده علی که فرستاد شاهزاده بلا حمله آن به سوار

حجبه
ای سید
عین

بمقتضای شجاعت آتالی نغمه صدری چنان کشید که از برهوش سپاه روی سپاه بر رسیدین کجش آینه نغمه کشید
 حمله نمود و در سوار را بر گرفته تا به قلبش گرفت میرساند و مانند شیر گرسنه که در راه افتد کوه چمن شود و بر این کوه
 میرساند شور بخوان افتاد و هرگز بریز نهادین شاهزاده باز گشته پیش آمد فریاد عطش از نهادن در دام این امام سبط
 رسول خیر لایم آید و فرمود اجام اوی حرم گلشن شو که از آب کوثر تر از این خم میزند و علی البریدین در شادان شد باز
 بسیدن آینه کا بر عین کار سیاه و سبزه ای نخت تله آشکارا بر یک بار زمین سیگار و در اگر افتند و خمر روی بسید
 زودن آخر بطعن غیره این غیر و بعض گویند بضر بیخ سفیدین مره عبیدی از مرکب افتاد و او از او یا ابتاه
 آدمی کنی و امام تشنگام او را از بسیدن خمیه آورد و ششش بکنار گرفت روی خود را بر روی
 سیاه میسگفت ای فرزندان جند دای آرام دل در دمنیادار به سخنی بگوی علی البریده باز کرده
 سر خود بکنار برد و بگفت یا ابتاه درای آسمان کشاده است و حوران بهشت جام شربت بگفت نهاده بین
 اشارت میکنند حال اعظم آخرت دارم از من بد رو باشند این بگفت و دلچست روح نمود و خوش از اهل بیت
 بر آمد نام مظلوم و مهموم زار زار میگسرت و غیره و ابیات ای عزیز پدر کج رفتی تو کینا برید حیرانستی
 بر بخوروی ز کوهستان حیات بسوی کاشانه فنا رفتی به آرزین کلبه فنا رفتی به بسراید و بقارفتی به مصطفی
 جدت سیدانم نه که به نزدیک مصطفی رفتی به فرغ زهر آدم تقضی بودی به بسوی اصل خود رفتی به آرز
 گوید که هرگاه که شاه دین پناه از پنج جانی یاری دهد کاری نماند دید که مخدرات عصمت و بهارات بکثرت بخورون
 و مهموم اندکلمات صبر و در صارا شاد و فرموده دختر خود بکنه را طلبید از فوط صحبت بخواخته بکنار گرفت و بجو اهران
 ارشاد فرمود که سینه من امروز میترس خواهد شد بعد من در راه بخانید که دل بستان نازک باشد و بعد از
 من بسوی موی بر بکنید و طباخچه بر چناره نزنید و سینه بخراشید و جامه چاک بسازید که عادت
 جانان است الا از گریه و اشک نیز می منع میکنم که طرفه عریان در دندان است و در حقیقت شما بکنید
 و مظلوم و بیچاره و محروم وطن آواره گشته آید و با این همه نصیبت من مبتلا خواهم شد چون امام راز محرم
 و امام سخن بد بیچاره ایند زینب ام کلثوم و شهر بانو و سینه تاب نا آورده بگریه درآمدند و آه وزاری در گرفتند
 بوجهی که سکنان فلک از آه و ناله ایشان بفریاد آمدند و خردوش و شور از جوش و طیلو بر خاست امام
 قدسی مقام استیلا میداد و کلمات صبر ارشاد میفرمود آخر کار خوش است که بمیدان کرد که ناله غمناک از خیمه برید
 در پیش پرسید عرض نمودند که علی صغیر از فوط تشنگ زاری نمایم که شیر بستان در خشک شده است

شیر خواره نوبت بهلاکت دار و امام فرمود که در آن روزم آریذ نیت و شسته با امام داد امام علیه السلام شکر
 زین سبب گرفته قریب صفت مخالف آمد و زکرت تشنگی علی صغرو فرط خشکی زبان معصوم زبان مبارک خود
 بار بار بهانش میداد آخر توجه بصفت مخالف نمود و آواز داد که ای قوم اگر زعم شما من گنا بکار من معصوم
 خطائی ندارد و در یک جرعه آب میدید که از غایت تشنگی قریب بهلاکت است آن سنگ زبان ظالم خواب
 دادند که ما چکام بن یا قطره آب بود و فرزندان تو میدیم هم ظالمی از قبیل زوکده و را حربه بن کابل گفتندی ای
 کشیده بسوی ابا عبد الله حسین انداختن قضا آن تیر بر حلق علی صغرا زد و گذر کرده در بازوی امام حسین
 علیه السلام نشست امام مظلوم آن تیر از حلق معصوم چنطایرون کشید و خون که از حلق معصوم میفت برد
 مبارک خود پاک میفرمود و میگذاشت که بزین بریزد پس بخنجه آمده بهادش فرمود که بگویی طفل شهید را که
 از حوض کوثرش سیراب کردند شهر بانو بمش حوضش آورد و در دول آری میگرد و اول بیت از زار
 میگردد ای امام شافع روز قیام نیز بر حال مظلوم میگردد و مضمون این بیات و امین فرمود بیات
 تا جگه گشته از کنار پدر به تیره شد میتور روزگار پدر به غمگسار پدر تو بودی شده میتویاد تو غمگسار پدر
 تو رفتی پیش من پیچیده در دول ماندی و کار پدر به و آبا و اجدادم در میناب بیات آورده بیات
 ای دل دیده روان پدر به پیوسته حسند بود جان پدر به ای گل سرخ ناشکفته هنوز به زود رفتی
 ز بوستان پدر به تلاوی گوید تا علی صغرا افتاد و دوتن فایز شهادت شدند هر گاه که ابا عبد الله حسین
 خود را تنها دیدی اختیار زار زار بگریست و از گریه خود را نتوانست نگاهدشت بیات ای ز یادیده
 انصاف گر مینایدی به سبط بیغم جزا در کربلا تنها بدی به بر غریبی من در او بگریستی به حضرت ختم النبیین
 که در آن صحرا بدی به کی توانی بر شوی تیغ آنختن کسی بگر علی مرتضی با ذوالفقار آنجا بدی به فاطمه
 از دست آورده آن لبشنگان به جامه برتن چاک کردی گردان غمنا بدی به اگر حسن بودی در آن
 صحرا می بر کرب بلا به از غم و سوز برادر و اله و شید بدی به اما چون شاهزاده زین العابدین بدر آنجا
 دید زخمیه بر آمده و نیزه گرفته روی مصاف نهاد لکن زکرت بخور می تا توانی لرزه بر اندیش بود اما
 قدسی منام بود دیدم حال دستش گرفته بجهنم آورد و فرمود ای جان پاز جد و پدر و مادر شنیده ام که
 تو پدر زیمه اهل بیت خواهی بود و نسل تو تا قیام قیامت قائم خواهد ماند و تو وصی منی و امین کلام الهی و
 حدیث نبوی بعد از آن امامت علم اولین و آخرین و صف فاطمه و جعفر ابیض و جامع جعفر احمد و حکم قیامت

و دیگر علوم که در ایام اهل بیت کسبی ان اطلاع ندارد و بدو سپرد و وصیت فرمود و تعوی طلب ضای
 مولی و ارشاد کرد و شهر بانورا با ورون عبیه سلاح بسج شید قبا می خیز مصری بر سر نهاد و عامه رسول الله
 صلعم و افکنند پس پشت سپر حمزه سید الشهدا و حمال کرد و ذوالفقار جید کرد و سوار شد بر سپه و ابجناح
 و اینک آمد و بصره رسید و مصر فتح کرد و در حمله گذشت و رسید غوث من به پردگیان خاندان نبوت
 و در دوران نامت و ولایت از بیرون شدند و گفتندی شاه دین بنیاده و او یلاه تو بجز دشمنان یزید
 یزیدی مابکیس از آنها و یکس مکنذاری شاه امم و سلطان العرب و العجم باز گردید و فرمود شمارا بسجده میسر
 کرد و کسب و کفیل با و شاست و کفی بالله و کفلا نور الامیه در دنیا ب منظوم ساخت از زبان امام
 بدایت کلام ابیات اینک بد نوبت من الوداع الوداع ای عمرت من الوداع بنز و دود لها
 شما خواهد شدن به سوزناک از فرقت من الوداع به و میدم خوا بهید چون بر بهار به که به که و از هجرت من
 الوداع به اما چون میدان سید سوار کرد نیزه بر زمین و آغاز فرمود چیزی قریب است از نخلت بخ
 بت تبرک آورده شد ابیات خیرت اللہ من الخلو الی: ثم اتمی فانان ان تجس کن
 فضة قد خلقت من ذهب: فانا الفضة و ابن الذبیین: فاطمة الزهراء
 و ابی و برث الی سئل امام الثقلین: من له جد کجد والدی: او کشف فابن العالین
 ذهب فی ذهب فی ذهب: و نجین فی نجین ترجمه مضمون بعضی ابیات
 عزیز خوب آورده ابیات جدن خیر الوری فاضل ترین انبیاست به آفتاب مع عزت شمع جمع
 انبیاست به سبقتها می پدر بر شمارم دوریت به روح لافعی او بدهج الی است به نادم خیر النساء
 از نده خاص مصطفی است به بر لال و کلام نصبت منی کو است به و بر او گر به بری است شاه حسین
 که سبط مصطفی او نور چشم مرتضی است به هست عم جعفر طیار کاند باغ خلد به و اما پرواز او تا ایشان که با
 است به حمزه جنیل شهیدان باشد عم پدر به: نجین اصل و نسب و جمله عالم کر است به ای همکاران سنگین
 که خلقت شما بوی وفائی و وفان و جید و کرد و غاست به جمله فرزندان خویشان و عزیزان مرا به
 ان کردید این چه آئین است این طعنان چه است به این زمان بهر بلاکت من کمر بستاید به کشتن من
 که ای مذنب ملت دوست به تشنه لب فتنه یاران من از بی میروم به حضرت حق و قیامت عالم
 دشمن است به پس فرمود ای قوم به رسید از ضای که شب در روزا تو میروند و زندگرا ند و روزی به

و میدارد و مادرید و براندیشید از آن روز که آن روز فرودست جد و پدر و مادر من بشما خصمی کنند و شمار از جنس
 که شتاب ندهند اینک نهاد و دو تن از برادران خویشان صاحب اولاد را بکشند و حال قصد قتل من
 دارید که نزع شمار برای مملکت سر راه مرا بگذارید تا بکشید یا به ترکستان یا بروم و یا بپندروم و یا مرا
 مقتدری است پس که بچکان عیال مرا از فرط تشنگی حال حرمت و بجز کتاب تا فرود نیاید و بجز آنکه
 احکامه لله و خیرنا بقضاء الله هر گاه که اهل شام این کلام شنیدند برسدند از سرکه و بکره و آمدند که در
 بختری بن بعیر و شیت ربی و شمردی و بچوشن که پلید طبعان بودند چون دیدند که کار از دست رفت و لشکر
 مصروف گردید دست کش از حرب آماده جنگ زام را خود بر ابرام مستوجب تحیت سلام آمد گفتند یابن
 ابی تراب قصه کوتاه کن بیایم از تو این یاد بریم تا بعبت نزدیکی ازین مهملکجات یابی و الا تراب این
 پنج بد ازیم تا از سنگی بپاک شوی حضرت امام علیه السلام از شقاوت و بیجانی آن گروه چه چهره شوره سر مبارک
 در پیش انداخت و ندانست که چه گوید عمر سعد بانگ و بر لشکریان که مگذارید که حسین سخی گردید حال که در
 کیرید و تیر باران کینند فتنه آفتاب از زده هزار نام و تیر از شخصت با کردند اما بجزم قادر چون کی تا حسین
 ز رسیدن فادانند از آن عرق عرق تشویر کرد دیدند امام فلک حینام از صاف بچینه آنرا لایمه از جا آمدند
 علامه نقل میکنند که هر گاه که آن شاه درین بنا پنهان شدت کرد بلانده بود و رای پرده نشینان که در کی سیار
 مانند چرخ کی دیگر از تبار حسین حسین گریه کنان در وداع فرزندان و شاد و لشکر عید و انتظار حسین
 گروهی از بیدینان غلبه کرده پیش آمدند سبط بنی اسحق بن مخرمست که حمله کند که نگاه نمود اگر دیدند
 و تار یک ساخت عالم را و پیداشد شخصی مهیب سوار بر مرکب تن سسش مانند سب و پایش چون
 پای شتر پیش امام اس و جان برده گفت استلا که علی اکبر و علی ابی طالب و امام
 فصیح الکلام جواب سلام داده فرمود چه کسی که بحین بکنی بر پیکان سلام مکنی عرض نمود که عفر زاهد
 پیرانم و لشکرم درین بیابان هنگامیکه علم رضی علیه التحیت و التناجیاه پیر العلم در آمد و دیوانه از زور
 شمشیر سلمان ساخت پدم را رئیس قوم گردانیده بود و حال بعد فوت پدر قایم مقامش مستم بدر یافت
 مظلومی و بکسی جناب حاضر شده مترصد دستوری میدانستم شمع در دست سازشاد گردانم بنوعی
 خدای به و این سمکاران کسش او را ندانم زبانی فرمود امام من ملک خدایت جزای خیر و دانه
 شرط یاری بجای آوردی لکن شمارا اجازت قتل دیسان نیست که بظافت جسم آدمیان شمارا

عبدالله بن عباس
 سلام
 و بعد از آن
 در روز دوازدهم

شما ایشانی می بینید خود یک شت این ظلم صریح است و آنکه ملائکه بحرب بد چنین فرمودند آمدند با کفار
 حرب کردند و جنگ بجکم خود بود و تا آنکه در بنبرال خود مساوت نمودند و اینکار را حواله بکنز بن عفر عرض نمود
 که ما خود را تمثل با انسان ساخته حرب خواهم کرد و امام فاک خدام فرمود و چون که الله خیر الای عفر
 از این جنات سستار و نیاسیر کرده است و دیده ام بعلم النایا که امر و ببقای پروردگار خود خواهد رسید و تو
 من بزرگ و بقرض این قوم منما عفر گشت عینا یک بر ریخته بود و فرشتت هر گاه که سپید صاحب
 سراج و خداوند تاج و درواج و دیده که نوج نیرید پیدا از خصومت شدید با وجود قتل غافلان نبوت با منی
 تا با لغزه هل من مینا که در قوم من محطه امیر شام پیش آمده گفت ای سپاه تو تراب با وجود قتل فرزندان
 و برادران یاران آمده سحار بنه هزار با سوار و پیاده هستی فرمود و امام خیر الکلام که من بجنگ شما آمده ام
 شما جنگ من با تیرید و من سر راه شما گرفته ام و شما سر راه من گرفته اید و فرزندان بزرگان دوستان
 رسالت و امامت کشته اید حال شما شمشیر میان ما و شماست پس مقتضای شجاعت محمدی و جرات
 رضوی لغزه زد که زهره بر جی از لشکر ایان کشت و حرم لیم سرسپه شده و ستمش از کار بر دست شد
 شاه دین بنیاه و سلطان فلک با رگه حسام خود رسید فام کردش چنان که ستمش چون گوی
 چون گان پران شده بفاصله چهل گام افتاد لشکر ایان از صف تیغ حیدری بلززه
 و در در میدان آخر زید الطمی که شجاع عتس بولایت شام و عراق و مصر و روم مشهور بود و ابراهام ام
 و شجاع عرب العجم آمد امام شافع روز قیام بانک الطمی ند که بی ششام که چنین ستاخانه پیش
 می آئی الطمی جواب ناداده تیغ حواله با عبداللهد الخبثین نمود امام همام به پیشدستی چنان تیغ حیدری
 بیانش زد که خیار و ارتشار و انفجار گردید پس از آن با شسته کام اینک فزات نمود و خمر بانک لشکر زد که
 که در یک حسین اب خود را که آب حلقش خواهد رسید صدی از شما خود را زنده خواهد دید پس تلبه نموده جای علی
 و ات شدند امام عالی مقام با تیغ برق فام سپ خوش خرم از یگخت عزیزتی بصفت تیغ و سپ خوب نموده
 ایسات تیغ گوهر در اول محت چه نیگو گوهری با آتشی هم رنگ آب هم رنگ آتشی که گوهر او تا بناک و
 آتش او آب ناک با آب آتش کشته کی همقران همقرین کرده از خون لیان رصف میدان جنگ مثل
 قار کوب سمش خاک را با خون عجمین و تیر تک چاک عنان پولاد و سم خار لشکراون خود در کوه چک پان لاعفر
 ایسان نه بزمین پیش صورت پیل سیکر که کن دریا گذار در عهد بهیت برق سرعت با عتیش تیزترین

صاحب
 ای حضرت پیر
 خداوند ای کرم

اینست که در این بیت را که در کتاب است تیغ او نیت مردی است ای سزای می آفرین جان پاکش آفرین تا امام آخرین و
 سبط رسول الله صلی الله علیه و آله چون بر کجوت و در چنان معنی سر مخالفان چون بر کج خزان میرنجیت تا خود را
 با آب ات رسانید و خواست که معنی آب بیاشاید یکی آواز او که ای حسین تو آیت محوری و لشکر ایان کن
 در آنده مصروف غارت تا ندانم تشنه کام آب بخت دست چنان تند بادوست نمیدگاه بر کجوت و چون
 چینه سپیدی اندید است که محض کرمست مرویست که امام الاطم و شجاع العرب العجم از لب فرات
 تا چینه گاه چهار صد گیس افکنده بود چون چینه گاه رسید بسر برده خاصخ دو آید حضرت بلیدت حاضر آمدند و
 بر یکدیگر تهنائی او یکدیگر میزدند و در کای پرده گیان عصمت و هلاکت دای صبر و خناب ششید و جفا
 استیلا و توکل در بر کنند و کوه صیایب ابراه خدا گاه داند و ز نه بار جامه درید و فرج مکنید و روی موی
 خراشید و تیمان مرانیکو دارید پس زان پس ای عابدین برگرفته بوسه بر پیش او و ممنون این ابیات
 بزبان او ابیات سیاحانان و در علم کن بانی ششم نشان بکه تیغ از فرق بگذشت است و آب از
 سوار کار از جان بکنارم که بر بویت شو و جان جزین خرم پس سخن کو تا ز گفتارت دل عکسین و شاداو
 پس فرمود ای سپهر گاه که بهینه رسی دوستی نام بر سلام برسان پیام گو که بهنگام برنج و عزت از
 فرج راه خدا و شهیدنی بسیل قدر بیا و کنید و چون گشته سینه از خلق بریده من فرارش است از پیر و گاه
 تشنگی چون آب خورید از لب تشنه و جگر تقسید این شهید یاد اید ابیات ای بهمان شفق و اس
 دوستان من بیاد آورید واقعه و دوستان من بیوز جوی دیده چشمه خونین وان کند به از بهرات
 داون هر روزان من بنزد آسمان عمارت خورشید بر زمین اندم که دید عرقه بخون چلسان من بی پرمزده
 شد ز غم گل صد برگ آفتاب بی تا یافت عرق خون رخ چون رخوان من بی آب فرات گفت که سر
 بسنگ ز ذوق نیکو تشنه شد لب گو به فرشان من القصد نام قائم مقام خیر الانام و داع آخرین از طبیعت
 نموده سوار شد و ممنون این ابیات بزبان حال رشاد فرمود ابیات لا اوبالی اندستی بر جهان خوام
 نشانده هر چه دامن گیرم دامن ان خوام نشانده پائی عزت بر سر کون و مکان خوام نهاد دوست
 برت بر رخ جان جهان خوام نشانده از نه صدق و صفای چون صبح دم خوام زدن بنو اندران
 دم در بهائی دوست جان خوام نشانده عمر سعد حکم دار و بشکر خود که شما یکیک نمیتوانید که مقابله وی حالا
 که او تشنه است نزدیک هلاکت حمله آید یکبار بروی جگمش جمله لشکر امام سبط رسول گرام را در میان

گرفته حمله نمودند آن روز چشم محمدی بجز گوشه مصطفوی مثل اسلحه لغالت با تیغ بران رسیان مخالفان
افتاده ارکان زمین با بصدای عدل ساری انان سول الله زلزله در آورد و شاع تیغ برق نهای صاعقه ز شیر
چشم دشمنان خیره و در حصار جانش تیره سیکر و عیار یکبار صحن و سار سید و دیاران خون دشمنان پیدنیان
ز دست و نزاعی که جهان پاک مخالفت ابا بدن تیره اش واقع شده بود حکم شمشیر قاطع ضعیل سید و از
زبان جانش گوشن محشل بلیت که نظاره حرب شمشیرش می نمودند مضمون این نکته می شنودند بیت اوداع
ای که جهان خواهم فشانند دست بخت بر جهان خنجر فشانند آخر کار دشمنان کوشش گرفته تیر
بالان کردند تا تن نازنین شاه شاه زمین مجروح کردند و اکثر دست از دست از دست و مرکب نیز
از فطانت ناز بر جانان عثمان مرکب شده با ستا و عمر سعد خوست که تخی ناما قدسی نظام سازند امام حسن السلام
فرمود که ای عمر سعد شرم ندری که فرزند محمد رسول الله را زاده قتل اندی عمر سعد خجل شده بازگشت اما
باشاره شمر ذی الجوشن پادگان گرد امام علیه السلام گرفتند این سار سید بر ایشان حمله کرد و مینداخت چندیرا
رو بفرار نهادند همه با شمر عرق عرق ندرست شده بری غارت عورت عورت و ان کرد جماعتی امرت چنگاه
امام بدین سهام ظلم و الام و از او که ای ال بو سفیان اگر چه شما دین ندرید از عاری اندیشید که بفر
ال بیت رسول الله کنید عرض شما از قتل من است من اینجا استادم عورت اطفال گناه ندرند
بیا دکان اما نغ اندام تمام علیه التحیت و السلام همچنان مجروح و خسته بر جای خود استاده بود
در ایشان ملاحظه میفرمود و به او ادای و عجزاری تر اندید و بزبان حال مضمون این بیات میفرمود
بیات هر که می نگرم در میکند سوختم بنیان اینهمه بیکانه اشتغالی نیست بکجا روم چه کنم که چو تیر
برم درین میان بیابان که روی بجائی نیست که روی گوید که با وجود کثرت فوج احدی از بیست و
ام عظیم الشان گامی پیش نمیتوانست نهاد و از دور تیر باران میکردند چون که سپ یا دگار جد و پد روی
بود بیار حفظ سپ از مرکب فرود آمد نام وی تیری بر پیشانی اولی حضرت و انجناب تیر بیرون کشید از
چین نگر این سخن مانند جوی آب وان کردید حضرت دست مبارک ان نغم می نهاد و از خون
برده برد روی مبارک و محاسن جن و دیالید میفرمود که بدین بیات شرف بلاقات جد وید خود خواهم شد
در وقت سم این تمکاران اجراض خنجر هم رسانند روی گوید بشتاد و در خم تیره و تیر و تیغ بر حضرت
از بودند و انقبذ که کونین و عقبه شسته بود هر خود بجزرت کبر با پیوسته یکان یکان در مکان مکان می آمدند

و چون نگاه ایشان بر روی مبارک می افتاد شرم و شسته باز میگشتند و میگفتند که میخواهم که خون
 او در او قیامت بگردن ما باشد بدین سخن حاجت گرفتار شوم بیست و سه لاری نیست چون آن را
 رنجین با خاک عمر بر فرق فرزند محمد خجتن بیسگونید که در تن با اشاره شمردی ای جوشن ماده قتل
 ابن سول بز دو المن شدند ز عهد بن شریک بفریب شمع غیر دست مبارک آنحضرت زخمی ساخت و
 سنان بن انس نیزه بر پشت مبارک و حیثا که فلک است افتاب لایت بدان زخم بر زمین افتاد
 خولی بن نهید ضحی خو هست که سر امام صباح الهدی و فیه النجات از تن بطلر و منور جدا کند امام غضب
 در و کربست خولی بز لوله در آمد و از اراده قبل از آمد برادرش شبل بن نهید تعدی این امر قبیح شد اما
 او نیز باز گشت امام اسمعیل بخاری آورده همگامی که خورشید فلک است بر زمین افتاده بود یکی خواست
 که کارش خام کند امام الحیرین سلطان الثقلین بر و کربست ارشاد کرد که باز کرد قائل من تو هستی
 بسا که داخل نا شوی ازین کلام شیرین بگریه در آمد و گفت صلوات الله علی ابن سول الله که فایز
 باین حالتست و میخواهد که کسی بکافات من داخل نشود پس امر و دستور بر زمین نهید و عمر سعد گفت که کار خود
 کردی گفت فی الاکار تو میکنم پس شیر حواله عمر سعد کرد و چاکر آن کردش گرفته حسنه کرد و ایند تا بافتا
 و آواز داد این سول الله گواه باش که مرا بر سر کوی محبت و تشبیه میکنند فدای قیامت بزمره
 شهیدی خود به پیشت و زاری شاه دین پناه بنی عباس ابد و جزا الله خیر اشفاعت جبرئیل غضب
 تو باد و مرویست که هر گاه که بشار سول الله بر زمین افتاد زمین بلرزد و عرش و آواز آسمان بر خاست
 و کس از لشکر یزید ندیده و مقصد شاه کون و مکان کردند هر کس پیش می آمد نظر امام الحسن جان روی
 می افتاد و باز میگردد تا کس مانند سنان بن انس و شمردی ای جوشن سنان خو هست که سبقت کند
 شمر سینه ستی کرده بر سینه مبارک سوار و پیش سول خدا بر آورده کن رسیده النصارى فاطمه که سنان خاندان
 امام علی مقام سلطان بن اسلام صلوات الله علیه السلام چشم بان کرد و فرمود که کسی گفت شمر مذوی ای جوشن
 امام بشار سول یزد و بجز و الاکرام فرمود که زره از روی خود بردار که شده مرانشانی داد و اند شمر روی
 زره از روی بر پشت دیده العین بنی الحیرین که دندانش چون دندان جوک بیرون برین است باز فرمود
 که سینه خود بر سینه کن چون جامه بر پشت دید که سینه او داغ بر من دارد و فرمود و علیه السلام
 صدق رسول الله باز پرسید که میدانی که امر و چیز و زیست گفت که جمعه روز عاشورا فرمود که

این
 روایت
 است
 که
 سنان
 بن
 انس
 نیزه
 بر
 پشت
 مبارک
 و
 حیثا
 که
 فلک
 است
 افتاب
 لایت
 بدان
 زخم
 بر
 زمین
 افتاد

که است گفت وقت ظهر فرمودی شمر وقت نماز است درین ساعت خطیبان است بعد از آن میفرمودند
 گفت سالت پناهی که بدین است میخواستند بوقت پدر و مادرم بر زبان می آید مردم مصروف است و مشغول
 پنج فرزند رسول می شمر رسول الله صلعم روی مبارک بر سینه من نهاد و بوسه حلقه داده و تو بر سینه ششم
 و پانی بر حلقه نهاد و خداوند جل و علی میدید از روح مطهرات انبیا در اینجا حاضر می بینم که روح ذکر یا علیه السلام خود
 بجانب من می آید و روحی مخصوص علیه السلام بجانب من است ای شمر بی حیای کن ای سینه من چیزی که وقت
 نماز است تا رو بقبله آرم و نماز بگذارم شمر از سینه نگاه کنین فرود آمد نام مظلوم و مهموم القدر طاقت داشت که
 که رو بقبله نشسته روی بقبله آورد و نماز مشغول شد چون سجده رفت شمر دل نمکین و لعین بدین تقدیر
 میرنگرد که امام مظلوم ششمه کام نماز تمام کند هم در سجده اول بن رسول الله فرزند علی مرتضی و جگر گوشه قاطره
 و در آن حس مجتبی علیه السلام و الصلوة والسلام را شمر مت شهادت چشاید **اللَّهُ وَآنَا اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةُ**
 درین حال غلغله در صوامع ملکوت افتاد و دوله از خطا بر جبروت باده آفتاب از تاب یقین خیر کی رسیده
 و ماه از ضیاء تیرگی ستارگان ثنات و سیار آیتاب شده بنابه سیاه درآمدند جنیان خردوش و ملائکه
 از فرط آه و ناله در جوش آسمان معجزه آما نس و جان ز شوق دل بریان خون گریان زمین از غضب
 الهی بر خود لرزان و میان عرش بر لرزه درآمد و کرسی سحرکت ز لوله طائران هوا و ماهیان دریا مضطرب
 گردید و بجا که از قاف تا قاف از کثرت آه و ناله در تنگان دریا در جوشن و صواد خردوش مردگان مصروف
 گردید و زاری و دو دو ام مشغول بجا و بقراری از زمین تا فلک بجز صدای او صد و فغان بگوش احدی و از
 نرسید کسی شنیدند که افغان از چیست این جزن الم از کجا است دران در علم عشرت بگوش
 بودین و شمر در شدت محبت پیشانیات نذرین غم می بین عرض سما بگسیختند کابل عالم از یاس بگسیختند و طوطی
 بجزوم از آب و از آب پناهی اندراب مرغ اندر هوا بگسیختند آفتاب ماه و عرش ز کرسی لوح و قلم
 در غم شاه شهید گریه بگسیختند اولیا گشتند بجزم قضی آری کنان بن انبیا بر اتفاق مصطفی بگسیختند
 و در جنبت العز و سحران سر سینه از برای خاطر خیره النساء بگسیختند بوقوع این حادثه تا که دل بیرون
 از حنجره علیه الصلوة والسلام بجا در مقام خیره دایره دار سرگردانست از حدوت این قوت نازل جان بود
 امیبت در محبت تفکر چون نقطه مرکز پامی بند احزان هر گاه که شعاع این حکایت در کانون سینه بر می آید
 دل بخردن با کباب میسازد و دیگر چرخ زامی سوزد و ابیات بر فلک و دشمن از خردوش من دل ختر

جانب من می آید
 روحی مخصوص
 علیه السلام
 بجانب من است

بسنوحت به شعله هم چو روانه ملک را بر لب بوخت به زاهد از سوز عیش لب خشک صوفی دیده تر به ده ازین
 انش که چون زد شعله خشک تر بسوخت به احدا عثم کو فی رحمة الله علیه بتاریخ خود آورده که مقدار شهاب
 ابا عبدالحسن علیه السلام و التحیت عنباری سرخ پدید آمدن جهان را تا یک انچنان گردانید که مردم یکدیگر را نمیدیدند
 و گمان می بردند که مقدمه عذاب الهیست یا بعد از سستی عنبار ترغیب گشته عالم سجلی گشت پس امام
 علیه السلام روی پیشانی خود را بخون انچنان مالید که خشک یزدان بدو بجهت گاه رسیدن خرم سپاس
 خالی از سوار دیده فریاد از نهاد ایشان برآمد و مخاطب کب شده میگفتند ایهاست چه کردی خلد و
 اسلام را بد چه کردی شهبشاه ایام را بد چه خاکست ای است روی تو بی زخون که سرخ است این
 موی تو بی ایشان بخرم میگردند و ذوا انجلیح سر در پیش افکنده قطره های خشک از دیده میبارید و روی خود
 در پای آما زین العابدین علیه السلام میمالید و گوید درده که آن اسپ چندان سر بر زمین زد که هلاک شد
 و ابوالفاخر نقل نموده که بغره زنان بسخت با دیده رفت و نشانش پیدا نشد یا بعد از قتل امام خلد منام
 شمر مرد و بجهت های شاه فلک را گاه در آمد خود و بر پیش منایع که یافتند بغارت بردند اگر دعوت
 مخدرات نگردیدند شمر لعین بجهت امام زین العابدین در آمد خود است که در اقبل رساند حمید بن مسلم
 و گویند عمر سعد از قتل باز داشت و الله عالم الظاهر و الباطن هو کل شیء علیه السلام
 پیغمبر در ذری که اهل بیت العبد و واقعه را بلا واقع شده و دیگر
 حالات که بجهت اقرت اندر روایت و صفة الشهدا و روضه
 الاحباب و کتب دیگر در همین ارضان ذکر است که ای دوست داران اهل بیت بسوز عاشوره
 بگریید و بگریید و این وزیر از نصیبت داشته ترک مہات دنیا کنید بیایات بیاینگر که عاشور است
 امروزه جهان تاریک بی نور است امروزه حسین کونی را نور دیده است به بدست خصم مجبور است
 امروزه بریده خلق ملک شمشه جگر خون به سرازتن تن ز سر و دست امروزه سرخ چون آفتابش
 ای دروغا به بیخ تیغ مستور است امروزه و در خبر است هر که بر روز عاشوره کارهای نیارافد
 گذارد ازین و عالی حاجتهای دینی و دنیاوی او را بار دو سه که این روز را بگریید بگریید و زاندر و دعا
 روی او ز کجبت پدید خود و جمال سول خود علیه السلام روشن گرداند و هم دعویون الرضا
 در حدیث ربان بن شیبث بیعت پیوسته که این شیبث اگر بخواند ای که بجهت اعلیٰ بدرجات عالم

ف

ع

در این کتاب
 از حدیث
 است

ما باشی پس اندوه ما اندوهناک بشن و بغم غمگین بشو و بر تو باد بدستی ما که هر کسی دوست میدارد
 او بهمان کس حشر و کندای سپر شیت اگر بر نام حسین ما که گویی چنانکه قطره های شکر بر چسب
 توردان کرد و حق تعالی بیامزد دلنایان صغیر و لبیر تو باین شیت اگر خواهی که از گناهان پاک گردی
 دور وجود تو هیچ گناهی نماند از زیارت کن و اگر خواهی بغزوه های بهشت ساکن شو می بز فاطمان بر
 نرسین کن اگر خواهی که بیانی ثواب کسانیکه بجایزت حسین شهید شده اند هر گاه که از واقعه کربلا یاد کنی
 در خاطر خود بگذران که کاش من در آن واقعه حاضر بودم تا جان خود را نشان میدادم شهید گردم
 بیت جان فدا کردمی برای خدا بودمی کر و روزگار حسین + دهم دعوی آن رضا آورده که هر که صحبت
 از اینی هفت کرد بار یاد کند بگیرد و یا کسی اگر بایستد چشم او نکند بر روزیکه همه چشمها گریان باشند و هر که مجلسی سازد
 در کار از زنده گرداند دل و نمیرد و وقتیکه همه دلها بهول میزند پس ای عزیز شکر مبارکی بر مصائب این رسول
 حال نه پندری که در یوم کربلا بکنند و کتب کهن بدین حدیه خواهد بود آورده اند که عمر و بن لیت
 و شاه خراسان هر گاه که صد سوار سوار کشتند که روزین با فخر آن او عند الملاحظه فوج تصور
 و نقد که بلا نمود که کاش این فوج اگر بر من کربلا بودم ای عانت فرزندان رسول خیر لانا نم نمودمی که کثرت
 در آن بکاخ و در آن از سپهر بزرگانداخت تا دیر برومی خاک گریبان نماند قصه بعد وفات او را بخواب
 بعد از آن مرصع بر سر دو و آنج کل در بر گری آریسته بجا بر میان بر مرکب شتی سوار سلمان ناز کند
 پیش و آن ولد آن سیمین تن بچید دست و آن گفتند ای امیر بعد وفات چگونه گذشت گفت حق
 تعالی مرا با مردن بجزئی نیتی که روز عرض لشکر خود کرده بودم پس ثابت شد که نیت نصرت امام
 در احترام و گریه بر مصائب امام سقیه النجات موجب علو درجات خواهد بود و آیات شهید را
 در کتب کاتبان بجز آنکه اینجایافتند آنجا در حمت مومنی آید اگر رفتند با درد و آلم زمین
 تا خوش + بد را بخند سپرد و الم خوش عالمی ازنده نور الایمه آورده که ای شتاقان این بیت
 است ای جهان خندان نبوت ناله و زاری کنید که روح مقدس با عبد الله حسین از هجرت قدس با
 ای شامینگر دو نظر شفقت بسپیند روزیکه حسین علیه السلام که شفاعت بر بندد هر که امر و بر با تمردی
 در هر دو عالم امیدش از حصول مراد بخند و بیت آخر هر گاه یا خنده است + مرد آخرین مبارک
 است به امام حسین بخاری روح الله روح در سپهر کبر آورده که امام را مقدس سر در مجلس عاشورا

میگفت که ای مسلمان این مصیبت سهیل شمارید این تعزرت آسان تعزیت پذیرید مسلماتین هم از شما
 بقانون گریسته باز چشم اختران همه قریب خون گریسته به چون بر کاسه که همه تن چشم بودی بتانند از
 عم از به افزون گریسته قطعه هر که دید حسین بن علی با آنکه او به خویش برگزیده ارد به فرزند رسول می چون
 شود و ز قیامت با هزاران منزلت به واجب آمد تا کند شخص به جنت نزول بدو شود و در ده که خوشتر
 و کتب بیع الارار روایت کرده است از سنده خواهد بود و امجد که امجد فرموده که روزی سول علیه السلام کعبه
 من خراب کرده بود بعد بیدار آب طلبیدید در دست شست و وضو در خانه بدینی بخت چون صبح شد دیدم که
 در آن موضع درخت بزرگ رسته و میوه بزرگ بار آورده بودین میجو بودی مشک طعش مثل قند بکرسید
 سیری میسالی حاصل میشد و به بیار صحت بودی برگش کثرت شیر باوه شکران گویسندان مینو و شجره
 بسیارک ناشن نهادم عند الوفات رسالت پناه صلعم میوه اش بخت برگش حزد شد الا میوه مید و مگر
 اندک بعد زسی سال عند القتل امیر المومنین علی علیه السلام از بیخ تا شاخ خار بر آورد و بارش بخت
 و بر آوردن میوه موقوف کردید برگش موجب شفا بود روزی نگه کردیم که از ساقش خون جاریست و در
 نمرده شد گفته آه این نوبت واقعه عظیم واقع گردید چون شب آمد نوحه و زاری زیر آندخت شنیدم
 و کسی اندیدم از تبعی کمال محزون بودیم که ناگاه خبر قتل امیر المومنین با بعد از حسین علیه السلام
 بار بسیار بگریستیم و در هم مصیبت قیام نمودیم بهشت این زمان محنت سرتای دل می حرم میباش
 خون گری در ماتم او روز خوشی که میباشن غمراه لایه در ده که بیگم شهادت مید الشهدا و اما الهدی
 عرش عظیم بلزید و گری سید بختیسمان خون شفق در دامن بخت وزین عتبار حیرت بر فرفر روزگار
 بخت در یاد و جو شش ما بسیار در خروش مرغان بصروف مزاید و فغان فی کمال کبوتری
 از بهر آوردن خون نامم الامقام غلطید و پروبال خود سرخ ساخته پیران پیران بهر آورد آمد و بکینه منور
 رسیده کرد و وضعه ظهر رسول الله صلی الله علیه و آله سلمی پرید و قطره قطره خون از پروبالش چکید
 مدینه از آن ماجرا حیران بودند و در حال آن عقده سرگریان تا بعد از چند روز خبر شهادت امام حسین
 اباعبدالله حسین رسیدند که آنرا غمناک حال مید الشهدا بر بال شکسته خود بسته برونده سیدنا امام حسین
 اعلام بد چو پیوست بنامه که بر دم عگر کوسیم حال ز نسوز واقعه من بسوزش پروبال بکینه
 آورده که یهودی دختر می داشت جمیله کا و نه مرضی ناپیدا گردید دست و پایش نیاز امرض دیگر

پدرش تصور تبدیل آب و هوا ببنیان مسرای برود آنجا ساکن گشت روزی پدرش حسب صورت مختار با بیاع گه گشته
 متوجه شهر شد و در آنجا شرب باش گردید دختر نیز شب با تنها بستر و بی گام صبح آواز مرغی شنید که زار زار می نالید
 چون دختر خود را عرض نالان بود از او باز پرسید و زیاد تر پرورد شده بجا نوب آن از مرغی میلان نمود و خود را سا
 انداخت سانسید با آنکه چشم داشت حسب عادت بشری سر بالا کرده متوجه آواز مرغی گردید فضا را مقطره نخل
 گرم از پر مرغ بچشمش حکیدنی بحال چشمی نو را می گشت گرسیت مرغی دید که قطرات خون از پر و بالش
 می چکید دست فرا داشت قطره می چکید حکید آن قطره چشم دیگر بالیدیم نور گرفت بهین پنج قطره های دیگر گرفته
 بر اعضا خود مالید صبح البدن گردید و بسیر باغ برآمد پدرش از حراج ضروری فارغ نشده روز دوم نزد
 خود آمد و دختر را شناخته پیش دختر تابینای خود نمود دختر شامان شده حقیقت حال خود معبر من بیان
 آورد و پدر را نزد مرغ آورد و بودی مرغی دید که پر و بالش پر از خون است گفت ای مرغ این خون
 بال تعمیر است از ترسحت از کجا است مرغ باهام الهی حبت هدایت یهودی سخن در آید که من را به با نوزان
 این با عم دیروز با اتفاق مرغان طلب آب دانه رفته بودیم از گرمی هوا بروخت فلان با و به چشم
 شدیم و حال خورش یکدیگر بیان مینمودیم ناگاه ندانی رسیدیم حسب فغم ما که ای مرغان همزند رسولان
 یعنی با عبد الله الحسین علیه السلام از تاب آفتاب بارش بارید پتاس و شما جو یای سایه ارض مسلول
 چون آب فزات موج زن طوفان فغان و ماتم فراوان شما صرف فکر آب انه با باهام الهی است
 که بلاروان شدیم هر گاه که رسیدیم شاه دین پناه و امان ملک خیماداشه سیکه ده بودند خون از تن
 امانم غلوم و بهرم جاری بود ما جمله بروگت سیم خود را بردی انگندیم و پر و بال و لای خون بسا که بشانیم
 این خون است که از بال من من و چکید هر که چکیده شخایت برکات گردید بود با شماع من خیر بود و تصور
 بقین دانست که جدا بعد آمدن که پیغمبر آخر انست بر حق بود اگر حق نبود ای این از خون منز اندر
 یافته نشدی پس ای یهودی س ایل عیال خود را برده سلام دوده مسلمان شد و وجه سلام خود از خاص
 همین بیان مینمود مصرع انقدرت خدای ازینها عجیب است بحال اوی گوید که همه شهادت امام
 شصت روز قیامت هم مرد و دوست بعارت با با جنیام امام کرام شود و خواست کلام من با العابدین را
 بقتل رساند جمیدین سلم مانع آمد شاهزاده دین العابدین و خورش فرمود چنین است یا کجید که خورش
 بعضی گویند که عمر سعد مانع شد گفت در نایند کینه زمان آنچه برده باشید نزد بیدارین سخن احدی

و چیزی باز نداد اما دیگر قصد عمارت نکرد تا پنج ابو حنیفه دینوری مسطرسست که عمر سعد مبارکشان
 اکنون صحب علی بن ایدانی بن محمد محرم ^{نصبت} و یکجوری نژادین یاد بدند از فرستاد و خود روز دیگر تعیین شد
 کشتگان لشکر خود را بعد نماز خون ساخت ایدان مطهره با عجله صداین مع دیگر شهر ایمینان بنجاک خون
 بدست و رسوم خواتین ابلهیت بعد پوشانیدن بره در آوردن و بهایه نقاب بسطوری شتران محل
 نشاننده عازم کوفه گردید روایت بر سبلی سمرهای مختار است نشانیدن شتران بی محل بصحت سیده بن بعد
 سمرهای این سیر قبایل ^{نصبت} و در عقبه یوزن چهارده ^{نصبت} حصین ابن تمیم و سیزده ^{نصبت} ابن سعید
 و شش سز بهلال ابن عوف و پنج سز قبیله از دو درازوه سز بعد از بی تعقیف این همه سردار قبایل خود بودند
 راوی گوید که خولی مع سز مبارک با عجله آمدن بخانه خود آمد که فاصله یک فرسخ از کوفه بود و سلام
 علیه السلام را مخفی از زن خود بگفت که اگر کنی بگانش دو زن نور نهاد و خود بعد از آن بجواب رفت
 که از قبیله انصار بود برای نماز تهنیت خواست برای طهارت بگانی که در آنجا تهنیت و در وقت ماجرای عجیب
 دید که نوری بکثرت از تنور بر می آید تحمیر شده بدل خود گفت که من درین تنور آتش هم نگذاشتم مگر این نور
 چیست و از کجاست که ناگه می بیند که نور از آسمان فرود می آید زیاد تر تحمیر گشت بعد می بیند
 که چهار زن از آسمان فرود آمده او حشمت فرزند یکی از آن سز تنور بر آورده بوده و بسینه خود چسباند
 میفرموده ای تسبیح دراز و تعالی داد من روز قیامت از کشتگان تو تسبیح و تا او این نهد دست از
 قائم عرش بر ندارد هم و دیگر زنان بران سز بسیار بگریستند آخر آن را در تنور نهاد غائب شدند زن
 انصار به سز مبارک را برداشته بشناخت که حسین علیه السلام است از غایت هول و هوشش شد
 دران هول و بهوشی بالقوی آواز داد که ترا بگناه خولی موافقه نخواهند ساخت زن از هول فرسیده
 این چهار زن گویا نماندند تا آنکه سز بر داشت فاطمه زهرا بود و دیگر خدیجه الکبری سیموم و چهارم سز
 زن فرعون پرورنده موسی علیه السلام پس زن انصار به هوش آمده و سز مبارک را بگلاب مشک نشسته
 مسطرسخت بموی محضر شانه کرده بمقام پاک نهاد و شوهر را زین ساخته کاه کرد و اندیا در بر سر افکنده قدم
 بیرون نهاد و هر چند خولی نهانید آن مومنه ^{نصبت} خنش نشنید و بیرون رفت پس از آن او را کشتن نداد و ^{نصبت}
 باصواب ما چون با در شد خولی سز مبارک و طبع بنهاده پیش ابن یاد آور و آن بی جیا چوبی در دست
 داشت سبک و ثنایای سز مبارک نام ملک خدام میفریدین ^{نصبت} از قوم که از صحابه کنار است دران مجلس موجود

استقبال مسلح بصورش و سواد پس بر آمدند مردم کوفه جهت دیدن سرای شهبازی که بر آردی گوید هر که نظر
 بر سر فرزند رسول گندی اندخت از سمیت و سطوت پوشش میشد و میخواست آن در میان سرها چون
 درخشان باین ستارگان مرویست از زید بن ارم رضی الله عنه که چون سر امام فرمود الحمد للکرم کب و
 آوردند بر عیون خایه خود بود چون سر مبارک برابر من رسید شنیدم که این آیت میخواند **حَسِبْتَ**
ان ااصحی الکفوف والرقیه کالوا من اياتنا عجباً از سمیت این حال موسی بر بعضی
 راست شد فریاد کردم که والله این سر گشت این رسول الله و امر تو بخت تو عجب نیست مغزنی آورد
 که چون بکشک بن یاد سر مبارک را فرود آوردند دیدم که لب مبارک میجنبید گوش فرادادم ششم شنیدم
 که این آیت تلاوت میفرمود **لا تحسبن الله عاقلاً عما يعمل الظالمون** ایچون سر را با آورد
 این یاد سر مبارک امام عرض حرام بر برداشت و نظر میکرد بروی و موسی مبارک می لرزه بر دستهایش
 افتاد چنانچه نگاه نموانست داشت بر سر این خود نهاد و از آن سر نوزی می یافت مثال ماه شب چهارم
 و از کیسوی میگریش را چه بشام می رسید خود از مشک و غالیه میرقام انوار میگوید بیات بوی جان
 می آید از باد صبا این بوی بوست به مشک این بوی نباشد گهت کیسوی دست نه ابوالمفاخر آورد که
 چون این یاد سر مبارک ابران خود نهاد قطره خون بران او چکید قیالش سوراخ نموده در انش میگریه
 بزیرین غایب گردید سوراخش با وجود علاج کثیر نشد و از آن بوی بدی آمد پیوسته تا در مشک بران سوراخ
 می نهاد تا هم بوی بد نرفت و بعد از می برابیم شتر این یاد را بهین سوراخ شناخت بر وقت آن
 منقول است که چون منتسبان و دمان سالت را بجلس این یاد آوردند زینب علیها السلام پیش از
 بجلس درآمد و سلام نکرده و کسی التفات نمانوده نشست این یاد پرسید این کیست گفتند خواجه
 حسین علیها السلام این یاد بد نهاد و گفت شکر مر خدا را که سخن شما را دروغ گردانید حضرت زینب خواجه
 امام خیر الکلام فرمود که شما و ستایش مر خداوندی که جدا ما را بر سالت خود مشرف گردانید و حکم آید
 کریمه و یکتا که **تظهِیراً** ما را از جانبین پاک ساخت **تمتع** یعنی فاسقان را در دنیا و آخرت سوا سازد
 و سخن بدکاران را دروغ گردانند این یاد و گفت چگونه دیدی صنع خدا را در شان باورد با ابلت خویش زینب
 جز نکونی ندیدیم ابلت من محیی بود که راه را از منی بشهادت ایشان بطلین پذیرفته بود و بعد و پدر نام را در
 برادر مرا ازین حال خبر داده بودند و ایشان معظرت قدر ربانی بودند و بدان رضی شده بنازل خود فرود

حسب
 ایچون
 سر را با
 آورد
 که این
 آیت
 تلاوت
 میفرمود
 لا تحسبن
 الله
 عاقلاً
 عما
 يعمل
 الظالمون
 ایچون
 سر را با
 آورد
 که این
 آیت
 تلاوت
 میفرمود
 لا تحسبن
 الله
 عاقلاً
 عما
 يعمل
 الظالمون
 ایچون
 سر را با
 آورد
 که این
 آیت
 تلاوت
 میفرمود
 لا تحسبن
 الله
 عاقلاً
 عما
 يعمل
 الظالمون

ن

اعلیٰ تشریف بردند عقرب تمام حقیقتی ترا بایشان بیک موضع جمع کن تا با تو مخالفت نمایند فکری
 کن ای دلیر جان در آن روز نصرت ترا باشد یا این ترا آری یا بغضب آمده با تو قتلش گشت عمر و حسن
 محرمی گفت ایها الامیر گفته نسوان مواضه میکنند خصوصاً آن مام زده این یاد ازین سخن از قتلش
 در گذشته گفت خدای تعالی صنوبر را از غده طغیان برادرت آسایش داد زین فرمود کاری
 نیکو کرده که امید راحت و فراغ خاطر داری ای از خروپیکانه از شراب عمود و کیف جا دینای ناپاید
 شده مصرع فردا کندت نماز کاینده است بی هیچ میدانی که چه کار کرده خلاصه خاندان نبوت گشته
 دهنل و فرغ سحره بوستان سالت را قطع کرده اگر این معنی موجب استیگان است انشاء الله تعالی عنقریب
 نفسی تو حاصل میگردد که آثارش بصغر زوگ را باندست پند است مگر که ستم بر او بر گردان او بماند بر آنکه
 آن یاد روی از وی گردانیده تو جزین العابدین گشته رسید که این کیست گفتند علی بن حسین این یاد گفت
 کشیده ام که خدای تعالی علی بن حسین را بگشت گفتند آن علی آل بود که قبل رسیدن علی زین العابدین
 است که خرد از دست زین العابدین جدا داری او را در بزرگ من بود که گشته شد بجای کسی او را خواهد بود
 که مطالب خون او خواهد کرد این یاد بغضب آمده حکم جلا داد که این را نیز بر گوشک برده گردن بر زد و سر
 زد و آرد موکلان مقتدرش کردند زینب بر خاست دست زین العابدین گرفته مخاطب با من یاد شد
 که ای ابن مرجانه منو از قتل اعلیت سوال نمیدانگشته و پس نبوده که اینها را می نایم ریخته
 این کودک را بگشتن میفرماید که او را خواهی گشت و چنین سخن نایم اقدم خواهی نمود نخست ما قبل
 رسان زین العابدین فرمود ای عمه مهربان مانی سخن با من گذارتا من جناب گویم پس متوجه شده فرمود
 باین یاد تو ما بگشتن میفرسانی و قتل تهدید میکنی و میدانی که ما زیستن مردن از تقدیر حق قدیمیم
 در رخ و راحت ابارادت او میشناسیم قتل و قتال عادت ماست و شهادت عین کرامت و سعادت
 ما بدانکه خاک قالب ما را با محبت شسته اند و محبت را بدست قدرت خود در گل ناکشته بلکه اعدا
 نیافت ماست و شهادت نیست با بیات ما را قتال دشمن بدگش عادت است با اهل یعنی حرب
 نمودن سعادت است یا تهدید یا چاره شهادت کند کسی بهحقا که از روی دل شهادت است این یاد چون
 این کلمات از امام زین العابدین شنید زمانی بفرگ آمده ملازمان خود را گفت که مرا از گفتگو و باطم
 این جماعه را بکنید و ایشان را در فلان سرای پهلوی مسجد جامع فرود آید متعلقانش را حسب کمال عمل

نمودند از اهل کوفه کسی بخوف بن نایاب المیت نبوی صلعم نماند رسید بن یاد پس از چند روز تبهه ابابصر
 ایشان بخوف تبهه بن محسن بن ثعلبه و شمر ذی الجوشن با پنجه از سوار روانه شام شهر و در
 نزد بیان ششم در روز را مایه که از سر مبارک حضرت امام اباعبدالله حسین
 علیه السلام از کوفه تا شام بظهور آمده و دیگر روایات که بصحبت اقربانند و
 کلمات اهل بیت علیهم السلام با نیز بدلیل روایت روضه الاحباب و
 روضه الشهداء و دیگر کتاب معتبره را وی گوید که در آن بر سر تیغ خانی یهودی بود با گاهی
 آمد سرهای شهدای علیهم السلام بر سر راه نظاره سر با می نمود هر گاه نظرش بر سر امام عام علیه التحیه و السلام
 افتاد دید که بهار جانش سکت و چیزی میخواند چون گوش فرا داشت این آیت شنید و سبیل اللدین
 کفر و الا حق منقلب یتقلبون متعجب شده رسید که این سر کیست گفتند حسین بن علیست
 گفت پدرش معلوم شد مادرش که بود گفتند فاطمه زهرا بنت محمد پیغمبر آخر الزمان علیها صلوات الرحمن
 پرسید که این سیران کیانند گفتند اهل بیت و یهودی زار زار بگریست و گفت است میگوید اگر
 دین جبار است نبوی این برهان از پیروی ظهور زانوی پس آن یهودی کلمه شهادت گفته مسل
 شد و عمار دن مصری که بر سر داشت از سر داشت قطعه ساخته بخواتین و در آن نامت و کشتا
 و جاره خر که پوشیده بود با نادر مردم نزدیکین العابدین فرستاد اهل شام بواوید مراعات او آماده
 قتل او شد و نیمی همیشه کشیده و کس را بچشم رسانید و خود بر وجه شهادت رسید تربت او بدر وازه
 حران مشهورست بنام محی شهنید و در آنجا دعا مستجاب میشود و آورده اند که شمر ذی الجوشن بلب
 موصل رسیده بجاش برای ارشین شهر استقبال آوردن تحفه پیغام داد حاکم موصل عماد الدوله
 و آنرا حفظ سخایف فرستاده بحلیل امور دیگر نمود لشکر نزدیک فرسخ از موصل فرود آمد نزدیکان در آنجا
 سر مبارک حسین علیه السلام را بر سنگ نهاده بودند قطره از سر مبارک در آنجا چکید هر سال زان سنگ
 خون تازه بر میدی و مردمان از اطراف جمع شده بر آن مصیبت قیام نمودند می چنین میبود تا زمان علمت
 عبدالملک مروان علیه با علیه او گفت تا آن سنگ را انعام برده باشند باز حالش معلوم نشد اما آنجا
 گنبدی طیار کرده اند و بنام شهید فاطمه مشهورست هر سال مردم باه محرم در آنجا جمع شده تعزیت
 امام عرض مقام مینمایند و عجب تر آنکه در بلاد روم کبوی صورت شیرست از سنگ خارا بر آید

روایت صحیح است
 در آن زمان که
 سر مبارک
 در آنجا
 چکید
 هر سال
 خون تازه
 بر میدی

هر سال در عاشورا زرد چشم این شیر و چشمه آب رود تا شب میرود و مردم از اطراف جمع شده و تعریف
 این بیت میانند و از آن آب بخورند و تبرکاتخانه های خود میبرند بیات که در حسرت آن نشسته
 بیان میگردد بجز از غیرت آن حسنه و لان میجو شد باه از آن سنگدل بی خبر تیره در رون بکه
 ز حسرت نکشده و ز غم نخورده و شد روز دیگر آن پدینان بعضین رسیده از نضال ایاس حاکم از انجا
 از ایشان شهر کنایند از ابر قهر الهی برقی پدید آمدیم شهر سوخت نادم شده از انجا بشهر دیگر که سلیمان بن
 یوسف حاکم آن شهر بود در آمدند و او را برادری بود با هم شریک حکومت و شهر در دروازه دشت و
 نیکت او را مالک یکی کی دروازه کی خواست که لشکر از دروازه من دیگری خواست که از دروازه
 من آخر کار اندرین بخت با هم جنگ عظیم واقع شد و سلیمان بقتل رسید شمر با جمعیت خود و سلسله شده
 در جانب نهاد تجوالی حلت کوی می بود بنام معموره و قلعه دشت کوه توالتش عزیز بن مارون ساکن
 یهودی حریر با لشکر نریذیر لنگه فرود آمدن یک شمشیر کین شهر را و بخشو شهر را حاضر شده بر تیر آمد و وجه
 کرد این بود که یکایک شهر را نورا به تیر منوره آورده بودند بر شمشیر صد کینه بودند شب فان امیر السمنیز
 اباعبدالله حسین علیه السلام سجا که نیر از او کرده بود و روز تولد امام زین العابدین علیه السلام
 جمل کینه که نیر حاضر خدمت بودند از آنها شیرین زین جمل بود چنانچه روزی امام شیرین کلام
 علیه التحیه و السلام شیرین ملاحظه کرده بطائبه فرمود که شیرین عجب وی از فرشته دارد شهر را تو گمان
 سئل آنحضرت گفت یا بن رسول الله و راستی بخشیدم امام ملک خدام بدر یافت گمان شهر را تو نشین
 از او فرمود شهر را تو شیرین را خلعت نفس عطا فرمود امام حسن الکلام فرمود که بخند کینه از او ساکن
 و چو جاسوس پو شایندی شهر را تو عرض نمود که آن کینه از او کرده من بودند و شیرین از او کرده جنابت
 امام علیه السلام سخن شهر را تو دعای خیر فرمود الغرض درین شب که پیای کوه فرود آمدند شیرین جامه
 از او شهر را تو ندیده بگیرد و آمد و عرض نمود که چیزی بعینه زیور نزد خود دارم اگر دستوری با هم از را
 نسر و خسته جائه آن ده که بغایت نفیس میبود برای خادمان آستان جناب حمزیده حاضر حضور
 سازم چونکه از او بود مجاز رفتن فرموده شد شیرین برخاست و بالای کوه رفت و برد حصار
 ده در شهر بسته بودند و پاسی از شب گذشته بود در را فرود گرفت عزیزان مارون که کوه الوال انجا بود و
 پیش از آن برد حصار آمده انتظار میباید و از او که ای گوینده در حصار شیرین تویی گفت آری

فی الحال در کبک شاد و برود سلام کرد و او را بسوی خود برود و بخواهیم تمام به نشان شیرین از عزیز سپید که
 نام مرا توجیه دانی گفت اول شب خواب ششم موسی هارون علیهما السلام را بخوابیدیم هر دو سر و پای
 و آب از دیده ریزان آه زانان اثر تعزیت برایشان میداد و علامت مصیبت بر صفحه حال ایشان میداد
 بدیشان گفتم ای سیدان بنی اسرائیل ای گزیدگان ملک جلیل شما چه سیده است گفتند
 که مبطه پنجمه آخر الزمان محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را بظلمت اندوختند و سرش با ابلهتیش بشام می برند
 امشب بر این کوه فرو داده اند عرض نمودم که اعتقاد پیغمبر آخر الزمان شما دارید گفتند ای عزیز چگونه
 او را اعتقاد نداریم او پیغمبر بر حق است ما بدو ایمان آورده ایم گفتم علامت بنمایید گفتند مبر و کبیر
 سبط پیغمبر آخر الزمان بنام شیرین نیک در شهر خواهد کوفت مطالبعت کن بدین محمدی درانی و کبیر
 مذکور زوجه تو خواهد بود و نزد ما این رسول گذرفته سلام ما برسان حجاب خواهی شنید پس از خواب
 درآمدم بر خاک سینه بردار قلعه رسیدم تو در فرزند کوفتی بدین واقعه دانستم که نام تو شیرین است چون
 مراد واقعه گفته اند که تو صلوات من بخوابی بود در ضامیدی که زوجه من باشی شیرین گفت در صورت
 اجازت شهر بانو و اسلام تو اختیار کردی شیرین حقیقت حال بعضی شهر بانو رسانید شهر بانو از ان
 واقعه تخریب شد و بانبات انوات یا عبدا لهدا تحسین باز گفت همه در تعجب ماندند وقت صبح عزیزان
 پیار در مملکت کل سر حاضر حضور ابلهت شده جامه های شن بهای توان و دمان نبوت گذرانیده باز درین
 پیشکش امام زین العابدین نمود و مشرف باسلام شد حضور امام زین العابدین پس از آن نزد سر امام و سید
 و شهیدینی سبیل الله حاضر شده عرض کرد که ای سید ظلم و شاه مہوم سلام موسی هارون علیهما السلام
 نزد تو آورده ام از مبارک امام حسین آواز بر آید که سلام خدا بر ایشان باد عزیزان زمین سخن در تخریب ماند و از
 غایت روح چون گل شکفت به تقسیم گفت ای سید شهید ای سید رسول مجید خدمتی فرما که رضای
 ایند جل و علی در آن باشد فرمود آنچه لایق بود بجا آوردی اسلام قبول کردی خدا و رسول از تو خوشنودند
 و چون کج ابلهت من احسان نمودی جد و پدر و مادر و برادر من از تو راضی شدند و چون سلام آمدی و پیغمبر
 که آوردی رضای من در یافتی روز حشر میان ابلهت من محشور خواهی شد انگاه شهر بانو شیرین را
 گفت اگر رضای من بخواهی سمرقند را بشوهری قبول کن پس اندر بعقد عسریز آوردند و جمعی از
 اصحاب پیش آنسر مبارک سلمان شدند بحیث ساسیه آل شی چون بر سر ایشان فتا و بله در زبان

هر دونه خورشید عالم تاب شد: امام اسمعیل آورد و بر او ایستاد و آنخونق که به شربت محافظت سر با پنجاه مرد
 موکل بودند شش من در میان آن بنا بودم با سببانان همه تختند و من بیدار بودم ناگاه از جانب سمان
 صدای شنیدم که نزدیک بود چهار روز برگردد دیدم که مردی سفید جامه نورانی بلند بالا کند مگون از
 آسمان فرود آمد و سر را بر من نهاده سر امام احمرین یعنی اباعبدالله حسین از صندوق بر آورده بود
 میداد و میگفت خجاستم که سر از دستایم یکی بانگ و کبی ادبی مکن این آدم صغی است که تمام
 فرزندان حبیب خدا نماند ناگاه نعره دیگری شنیدم نوح ویحی علیهما السلام فرود آمد بعد از آنم ابراهیم خلیل
 و اسحاق علیهما السلام و بعد از همه محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم با صیبا که بار راضی آمدند همه حمید
 کرد و حمزه و جعفر چهار علیهم السلام کیس و کشاده نزول فرمودند و سر مبارک را بر او شسته تعظیم
 نمودند پس بر کرسی نور محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و انبیای دیگر بر فرش زمین قرار گرفتند پس فرشته
 یا شد شش دست گرفته و نمود این در دست دیگر آن فرشته دست مرا گرفت و زیاد آوردم که با
 رسول الله دست در خاندان تو ام مرا بارگاه آورده اند آن فرشته طبا پنجه بر رویم زد که کیجا زب رویم
 کرد حضرت فرمود که دست از بازو از فرشته مرا بگذاشت من بهوش بودم تا صبح بیدار شدم چون
 بیدار شدم از آن گاه پانان اثری پیدا نبود و سر مبارک امام علیه السلام دیدم و صندوق نهاد و
 گرد صندوق توده های خاکستر بود و ای گوید چون در روشن شد شمل او آنخونق را اطلبیده دید
 که تیره روی او سیاه است حال پسیده و هر چه دیده بود بیان نمود و آبی بر او تو و بافتاد و جان بداد
 گاه کردند هر او تر قیده بود و اهل لشکر رسیده پیشتر روانه شدند و سعید مشقی گوید که من همراه لشکر بودم
 چون بدین رسیدند دریافت شد که سبب قحط خراسانی برای گرفتن سر ششخون می آید اهل لشکر
 مغرب شده پناه بدیری بردند عمر در دیر ستاده او از دایره پیری که مالک دیر بود و بیام بر آمد و دید لشکر
 بشمار حال پسیدم کیفیت لشکر و سر با بیان نمود پرسید که سر چه دار که نام است مو مان اشاره بسر
 تبرک بن رسول الله نمودند عند الشاهد پیر و پیریتی بدش طاری گشت گفت کرد دیر من حرام پاده اید
 سر حال ششخون بیان نمود پیر عدم گنجایش لشکر اظهار ساخته فقط اجازت آمدن سر ما و اهل بیت
 اندرون می رود شمر اهل بیت و سر ما را اندرون می آورد ما اهل بیت را علاحه جا داد و سر ما را بخانه برده
 فضل نمود پیر وقت ششخون دیدن سر مبارک سبط امام لعلتین شد گرد آنخانه بر آمد دید که آنخانه

پر نورست و به پهلوی آستانه خانه دیگر بود و آن روزی شست پیران وزن می نگرست و میدید که ساعت
 ساعت نوروز در غایت که ناگاه عماری سقف خانه کافته نزول نمود از آن خاتونی خوب روی پیران
 با کینان بسیار که آواز میکردند که راه دهید که خواصیفته آمدی آید و همین دستخیزم محترم ابراهیم
 خلیل مدعی سارا مادر اسحاق و باجر و مادر اسمعیل بعد از آن حمایل مادر یوسف و صفورا
 دختر شعیب و کلثوم خواهر موسی و اسید زن فرعون پرورنده موسی و مریم مادر عیسی نزول فرمودند
 بعد عمارهای خدیجه الکبری و عائشه صدیقه و دیگر از زوج مطهرات حضرت سرور کائنات صلوات فرود آمدند
 و سطر و منبر جناب اباعبدالله همین را از صندوق بر آورده زیارت میکردند که ناگاه غم عظیم پیدا شد
 و عماری نورانی پدید آمد و بانگ ترساز و ندکه از وزن نگاه کن که خاتون قیامت می آید از فرط
 حیرت و ذشت بخود چون بانو و آه جالبی پیش نظر وی بود که کسی را از آن خاتونان نمیدید لکن خرد
 عظیمی شنید که کی از آن زنان میگفت السلام علیک ای مظلوم مادر شهید مادر و ای غیب
 مغموم او بهوم مادر و ای نور دیده من ای سرور سینه من ای فرزند پندیده من غم نخور که من داد تو
 از حضانت استانم و دست که فاطمه علیها السلام چند بیت مثنوی مضمون این اشعار فرود خواند که خردش از
 خاتونان تنوع عصمت بر آمد آیات گریه نسبت بر بنیان همچون بگریست چشم پرین سما نظر زن
 بگریستی به کاشکی صد دیده بودی مردم مرا تا با صد دیده بران نخر زن بگریستی پر رشته موی چشمت
 شد در خاک خون چشم شرم کو تا بران سنگین سر بگریستی به یوسف مصر نبی را جامه پر خون شد
 کجاست به دیده بیقریب تا بر سرین بگریستی به کوه اگر گوش بودی تا شنیدی ناله اش با بگریستن دلی کوه
 از حزن بگریستی به طفل حزن و شهر با بگریستی به آب گو به تا بران لب تشنه شیرین بن بگریستی به پیر ترا
 بشنیدن این کلمات پرورش چون پیش از آن عماری و اهل آن نشانی ندید بر خاست طفلی که
 آن مدبران زده بودند شکسته بجان در آمد و فضل صدوق نیز بجزیری بکشاد و پیش صدوق سجده گفتند
 بسیار گریست و با وضو شده سر از صدوق بر آورد و با مشک و کلاب شسته و بر سجاده نونها و شمع روشن کرد و از
 دور و شب سینه نظاره میکرد و عرض نمود که گمان میبرم که تو از آن جماعتی که وصف ایشان را تورات و انجیل
 خوانده ام که قربان زگاه صمدیت آید زیارت تو میکنند فی الحال حکم از دوز و جلال مبارک امام خلد
 بکلام در راه لای پیرانا مطلقا و انما مغموم و انما مغموم و انما غیب ایات منم خسته تبتلی

ناتوانی بسیار و نیکار و نیکان شکسته امیری عزیز شهید خیزی بدین مبره سنی اندک کسی آمانی بدین گرفت روشن
 بیان نام مبارک امام حسین علیه السلام فرمود که حسب سیر می با از تشکی و سوز و غمب سوال میکنی اگر
 نسب می سیر آنا این البتی المصطفی آنا این الولی المصلی قضی ایسات من نورد و شتم مصطفایم
 فرزند علی مرصفایم پدر دفتر خاندان خوشیم بگردد حضرت خدایم بی بی که غریب تندم به مظلوم شهید
 که یایم پیروانی صورت حال از مردان خود بیان نمود و با هفتاد تن نار بریدش از زمین العابدین
 علیه السلام کلمه شهادت گفته بدین سلام در آمد و گفت یا من سول الله جازت فرمایا ازین دیر برین و ششون
 برین لشکر کیم امام برین العابدین فرمود خراکه الله خیرا فر دظالم از کار و کار سپارنده اجزایشان به پروز
 شماره اما چون روز شد سرمانی شهید و اهل بیت از دیر پیرون در ده بره نهادند هر گاه که بشهر عسقلان
 رسیدند یعقوب عسقلانی از امرانی شام که بحرب امام بن امام و بسطرسول خیرا لانام داخل لشکر نزدیک بود
 و براه سرانیز موجود حکومت آن بده تعلق بوی داشت شهر خود را بسیار است مظهر بان و سرور خوانان را
 بغرهبان نشانید ز خیرای بازگان بازارانشهر ستاده بود و جداش مطرب نامردان سپید گفتند بوجه
 فتح نزدیک آمدن سربل بغاوت و عورات آنها را بر سپید اهل بغاوت مسلمان بودند گفتند آری
 بر سپید ایشان که بود گفتند علی بن ابرطالب برادرس حسن که با پدر نزدیک صاحب کرده بود پرسید
 نام چه داشت گفتند حسین سپید باورین و برادر که بود گفتند فاطمه برانبت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
 در کربلا ششید و دوازدهاوش برآمد فرزند امام برین العابدین علیه السلام حاضر شد از فرط جوش گریان
 شاهزاده پرسید تو کیستی که بجهت ندانند تو گریان عرض نمودند که جناب ایشان اسم و مراتب جناب امیرالمؤمنین
 که غریبم و از قبیل خود و مجور و نیکاری کردی که بر محمد روزگار یادگاری بماندی امام برین العابدین
 علیه السلام بگفت و فرمود ای جوان از تو بوی آشنائی می آید از دعای ترا جزای خیر دها و زیر
 گفت مرصداکاری استم که با دایش شرطه نیکاری بجایم مصرع بهر چه حکم کنی یا کریم و خدنگار
 شاهزاده فرمود ای جوان و آنکس که سر بر دار دهنزالی تا از پهلوی شتران پیش پیش و دام و دم نظاره
 سر به مشغول شوند و عورات با محجاب بمانند زیر چخاه و نیاز کامل سر مبارک امام عرش خرام داد و آید
 پیشتر و در و درمان بجاشان مشغول شده از حالی شتران دور شدند ز زیر بار عرض نمود که مرصدا دست
 دیگر استم شاهزاده فرمود اگر جامه زیاده داری برای عورات ما بیا از زیر می احوال برفت

این خبر را از
 کتب معتبره
 نقل کرده ام

برای بزرگ از ایل بیت و جاسه بیاورد و بجهت امام زین العابدین علیه السلام حبه فرجی و عمامه بیاورد
درین اثنا شمر با جمعی است همراهِ زشادی کنان در روز زین العابدین سلام و حرارت دین عنان مرکب شکر گفته
گفت ای لعین پیدین این سرکیت که بر نیزه کرده و این فرزندان که اندک بر شتران نشانده دست شما
بریده باد و دیده شما ناپنا سببا عقوبت شما محقریب میاست ایسات شمارا دیده بابی نور بادا
دل از ویل حق مجور بادا و شما بجای جز سحین مبادا بزحی جز لعنت و نفرین مبادا و شمر لغزه بزوکه جز
و پیدین بی ادب املازمان می بیتیغ و خنجر روی حمله کردند و اهل شهر سنگ خشت بسوی انداختند
از کثرت زخم یافتا و مردم گمان بردند که بر دیکذا شتند او را و از آنجا پیشتر روانه شدند ز زینم شت بهوش آمده
بمشهد عسقلان که ساخته حضرت سلیمان علیه السلام بود و اکثر بزمین و زمین را و کا و را بجا آوردند و کوفته و
پناه در آنجا آورد دید که مردم انجام مصروف ماتم اندر رسید که وجه ماتم چیست گفتند نام روز و زشادی
خارجی است زمان ماتم جهان بدان نبوت ز زینم حقیقت حال خود گشت همه تاسف کردند و باز با ماتم
این سوال نمود مصروف شده میگفتند که کاشک ما که بلا بودی تا جان در بارش رسید شهادت حق
و یا تقام سبط رسول نماز دشمنان بن که رفتی ز زینم گفت حال ماتم و نیست تقام میتوان کشید
بدین سخن متفق شدند ز زینم بارزگان بعد از مال و متاع و اسبابش آنها کشید و خرید اسلح نمود
تا دو صد و دو تن مسلح شده با وی حجت نمودند و روز جمعه حرم و ج کرده خطیب عسقلان را بر سر منبر گشتند
و شکر را بدست آوردند و این مضه کتاب جدا گانه مرقوم است اما چون لشکر زینم بدشت رسید حکم عالم
انجا شهر را آیین بستند و مردم شهر تجا شاپردون رفتند و کثر الغراب بو العباس ز سهل صاعدی رضی الله
عنه آورده که گفت سهل صاعدی که من تجارت لبثام بجالی و شوق بدیدی رسیدیم دیدم که مردم آن ده
بکثرت مصروف عیش و عشرت اندو دل و نقاره نیزه نداشتی و همیشه رسیدیم گفت تو کیستی گفتتم
من سهل صاعدی ام صحابه رسول الله صلعم آنرا آبی دو گوشت عجب است که درین ماتم خون از آسمان
کنی بار و گفتم کدام ماتم است گفت جنزرداری ایسات آسمان از پهل مریح برگرفت و ترک
کردن اندرین ماتم کلاه از سر گرفت و نیزه همچون چنگ گیسوهای خود را باز کرد و پارس ناخن
چهره بخرشید و افغان در گرفت و گفتم روشن تر ازین بوی گفت لشکر زینم پدید میسارک
حسین بن علی را بشام میبردند مردم شام فرح و شادی میکنند گفتند از کدام دروازه در می آید گفت

وضع کرده ام ای شام بعضی اسناد و بعضی شسته چون شرح دوامید دیگر رسیدم یکم زیاد بلیت اندرون
 در آوردم و بصفه گوشک جامی اذن و پرده در پیش صفه درآید و بختند و سر بارایش تخت آوردند زید
 به تفصیل نام و حال همه سر با رسید و طلب حسین علیه السلام نمود شمر لعین که کار بود بشیر بن مالک
 را به تعلیم نمودن تقاضا بر قتل حسین علیه السلام و طلب صلوات از زید پیش نمود تا مزاج زید در باره قاتلان
 امام حسین علیه السلام معلوم کند هر گاه بشیر سر مبارک را نام کوین با عبد الله بن حسین علیه السلام بازو
 زید بر حسب تعلیم شمر مباحات قتل امام و المجدو الکرام و بیان شرافت و حسب بنو و طلب صلوات
 زید بغضب آمده گفت هر گاه چنین میدستی چرا گشته و این بیخ چیز از من تجاوز سدا لاکه ترا بدو رخ رسد
 پس او را قتل رسانید و بعضی گویند قتلش نزد ابن زیاد شد پس زید بانی زجر بن قیس خواهر شمر مفصلا
 قتل امام پیام علیه السلام در یافته تا در بسکوت ماند و بعد طلب طشت زین سر مبارک در آن نهاد از چوب
 اشاره به سنایای او میکرد و میگفت که امام حسین چه لب و دندان نیکو داشته کی این حضار مجلس مانع آمد
 که بار بار دیده ام که رسول خدا صلعم بوسه این لب و دندان داده است ایات آن لب که بوسه
 داده بر و بار بار رسول نبی سوشین بحوب کردن شارت کجا و است به آن سر که بر کناری دشتی مطن
 در طشت زین نهاد و پیش توکی منراست به ابوالموید جوارزمی آورد که سمره بن جندب که از صبی کباب
 است قضا را در آن نالک است دید شریف دشت بانگ زید زد که قطع الله یدک ما یزید بار ما
 دیده ام که حضرت رسالت پیام بوسه را بخامید و زید بغضب آمده گفت که مانع است صحبت رسول
 صلعم که ترا بود و الا که دشت زومی سمره گفت باین صحبت رسول صلعم میکنی و فرزند جگر گوشه رسول
 صلعم را قتل رسانیدی حضار مجلس ازین سخن گریه برآوردند و قریب بود که فتنه حادث کرد و سمره از اینجا
 برخاسته آمد و زید سخن دیگر در پیوست ابوالمفاخر رازی آورده که تاجری یهودی آنروز مجلس زید بود و
 که زین سر که کس است گفت این سر کسی است که در عراق پیروان آمده بود و میخواست که خود را امیر
 گویند کار در آن من او را گشته مهر و متابعان او پیش من فرستاده اند یهودی گفت صاحب
 این سر که شریف بود گفت آری یهودی گفت ناخش چه بود گفت حسدین گفت پدرش چه نام
 داشت گفت علی گفت نام مادرش چه بود گفت فاطمه گفت فاطمه دختر محمد بود گفت دختر محمد
 رسول الله صلی الله علیه و سلم یهودی گفت پس صاحب این سر نپره پیغمبر شماست گفت آری

یهودی سر خود را چنان میزدند که بر کشیدند و ای بر شما که پیغمبر خود را کشیدید میان ما و او پیغمبر علیه السلام فرق مینماید
 چونان پیغمبر است من میکنم پیغمبر شما هنوز دیر روز میان شما رفته ام و فریاد زدن این معاصی میکنند اسباب است
 شما را اگر سوال کنید پیغمبر عربی از شما بر روز خرابه که آن چه بود که بر بسیت من گردیدند چون بکب بقار فتم از سر ای فتاب
 جزای آنکه شما را بجن نمودم سلاه بند را بود که چنین با شما رسد شما بنیادین سخن بفرموده و گفت خاموش باش
 ای یهودی اگر نه آن بودی که پیغمبر با فرموده که بل فرمایید که هر که از زاری ساد من حرم و چشم برو قیامت الا
 بفرمودی تا سه تو از تن جدا گردندی یهودی گفت ای نادان سیکه برای یهودی نمی کنی یا برای جگر گوشه خود
 خواهی کرد زین بغض باده حکم قتل داد یهودی رحمت و معذرت و خطا مام احمد بن عیسی ابابعد که سخن بدست گفت
 ای فرزند پیغمبر اخرا از زبان من بولای قوم و از دل پاک مسلمان بشوم و کلمه شهادت بگویم فردا پیش جدت که او
 دی بعد که کلمه شهادت بگفت زیند گفت عند قتل مسلمان بشوی گفت من از امیر المؤمنین فاضل ترینم
 او گفتی که کشتند اگر مقتل سانی دو دنیا است **الحکم من احب** **فوق** **فهم** **مرا** **باز** **مرا** **شهادت** **ی** **که** **بلا** **از** **کند**
 و با ایشان شکر کنند آخر حکم زیند بود مسلم شهید گردید در کتاب بگردگورست که ترسائی ایلمی فیض و دم جهت زیند
 تحفه با و بدید با آورده بود هر گاه که مبارک امام ملک خدام دیدی سر بر کشید گفت ای دید من در حیات پیغمبر شما
 دریافت میلان آنحضرت بجان خود بشود و نافه مشک و قدری عین شربط بطریق بدید گرفته حاضر حضور آنحضرت
 شد من آنجناب نام بر رسید گفتم عبد شمس فرمود نام من محمد است کسی عبد را با بهتر باشد بدید در صورت اسلام
 قبل خدایت چون نیک آنرا ترسیم کنم که این من پیغمبر است صلوات الله علیه که علیه السلام از خداده اسباب عیسی نام و جویام
 زاده او در این نام او شش جان برده او نبی احکام برست آنحضرت ایمان او درم اسلام از خلق این ششم حال آنحضرت
 بر پای پیغمبر چه از خداده بر میان و میان مسلمان هم روز فیض و دم از روز که بخانه سله بگذشت آنحضرت حاضر بود بن عین که سراسر
 پیش رخ سجاری افتاد است لودک بود و زوجه آمد آنحضرت تعجب باز کرد و بگفت اگر زفته بود سه بر لب و دندان
 سید و فیض و دم از رحمت حق دور با و گس که ترنا حق بکشند روز دیگر بسج بودم که این جان با بر در بزرگ خود باز آمد
 و گفت ای چه بزرگوار ما هر گشتی که فقیه و یک گیرانوا استیم افکنند خود استیم که بد نیم کتوت که دم کی از زاریا و
 است آنحضرت فرمود ای جانان کی گفتی بحال شما من است ندارد بر روی کی خطی بنویسد خطم که دم که نیکو باشد
 فوت او زیاد باشد ایشان بگفتند و بهر کی خطی نوشته آوردند و بدست آنحضرت دادند حضرت تاملی فرمود
 ارشاد کرد که ای جانان چه نزد پدر خود بر روی که خط نیکو دادند ایشان بگفتند و آنحضرت صلوات الله علیه

برخواست فرمود من همه چون آمدم از سلمان فارسی بقتضای دوستی بفرمودن حضرت که خاک را در دست
 پر سید سلمان گفت که آنحضرت هر دو بویست بسیار زد اگر صفت خطایی میفرمود موجب طلال میگیری میشد من
 گفتتم ای سلمان بخت محبتی که میان او هست ریافت کن که پدر ایشان چه حکم داد و روز دیگر سلمان سقتنا
 نمودم گفت همان جنال که با ایشان ساکن شده بود پدر ایشان را نیز گرفتند حال بهادر ایشان فرمود ایشان در
 خود رفتند پس سیدنا و زینبیمون تقوی فرمود که من خطیندا بم لاکن من عطف من هفت نه از مراد یزدی بر شترمانتا
 میکنم هر که مشیه بچید خطا و نیکوتر است پس آنرا فرمود و در هر دو سینه او نه بر چیدند فی الحال از حضرت و اجمال
 بحضرت که بی میل امین زمان رسید که روزی من فتنه کرد که برادر و نوکر کن تا هر یکی از ایشان نیز بر چیدند اول هر یک
 اندوگین نشود چیر میل حاجب کیم با او در هر یکی از ایشان بنه نیم دانه چیدند ای یزدی از چه مراتب ایشان
 فهم میشود که چون سجاد جل شانہ و محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و علی رضی عنهما و فاطمه زهرا علیها السلام عباد
 دل ایشان رواند آشته اند و من هر روز ششیدم که کسان یکت از ایشان بهر اسباب شهید نمودند که بفرزاد
 و دیگر کار از حکم برآمد و می بینم که کسان برادر و برادر با افتاد و در کمر و در پیش قدم نهاده اند ای زیدی ای
 بر تو و صد و ای بر تابعان تو ای سادات ای تا کسان اینست از نه صطفی باشد هیچ وجه و اکا نمیکنند
 بر صلی الله علیه و آله آن شده من تغلب کن بیهوده و خاک و خون نهان رخ آن نازنین کیند و از سجده کلا شوی نوم
 عزیز از حاضران مجلس آمد یزدی تبرید گفت ای عبد شمس ملک از برین شهری ایس ایچی گری فقیر و دست اگر نه ترا
 بیاست میرساندم عبد شمس گفت ای یزدی حرمت رسول تقصیر و م میبدا و حرمت رسول خدی که فرود میبند
 آخر حکم زید عبد شمس از مجلس بیرون آوردند و زید با حرمت سید بود حکم باور دان بعضی نال بلبیت ادم کلتوم نور
 وزین العابدین علیه السلام پیش بردند زینب دیدن منم و خود فریاد برآورد که یا جده یا محله پس آن فرمود
 ای یزدی زان خود را بسجده نشاندی و دختران محرم رسول صلعم را پیش حلت بدستی ندانم که بر زهر حشر ازین
 عمل چگونه ای یزدی زینب سخن بازید و پرید که این کیست گفتند که خواهر حسین است ناگاه کلتوم پر خاست با جاز
 یزدی طید سر مبارک برادر خود برداشت و فریاد برآورد و خود بر سر او بالید و پیشش شد عبده سر بر آورد و
 ای یزدی ز خلا سید دارم که بدینا راحت زینی چنانچه بلبیت رسول خدا در رخ افکندی یزدی گفت این زن را
 زبان برخواهم بست گفتند ای یزدی گفت ای مام کلتوم دیدی که خدی تا سخن شما دروغ گردانید و آنچه
 بر ما اندیشیده بودید بر شما واقع شد م کلتوم فرمود که خدی تعالی منافقان کاذب اند که انکنا فتنه

لکاذب کت و برایشان لعنت کرد و بعد از آن فرمود: **عِدُّوا حُدُودَ اللَّهِ يَتَّقُوا الَّذِي هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ** و برایشان لعنت کرد و بعد از آن فرمود: **عِدُّوا حُدُودَ اللَّهِ يَتَّقُوا الَّذِي هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ**
 بهر دو حد اندر برآید و هر که از حد بگذرد از حد او بیگانه است. گفتند: این چه حد است که گویید؟ گفت: حد خداست که کسی که از حد او بگذرد از حد او بیگانه است. گفتند: ای عباد الله این حد چیست؟ گفت: حد خداست که کسی که از حد او بگذرد از حد او بیگانه است.
 حد الله است که هر که از حد او بگذرد از حد او بیگانه است. حد الله است که هر که از حد او بگذرد از حد او بیگانه است. حد الله است که هر که از حد او بگذرد از حد او بیگانه است.
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را با تمام تقوی که او را میسر است بترسید تا آنکه خود را برترسید.
 ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را با تمام تقوی که او را میسر است بترسید تا آنکه خود را برترسید. ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را با تمام تقوی که او را میسر است بترسید تا آنکه خود را برترسید.
 ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را با تمام تقوی که او را میسر است بترسید تا آنکه خود را برترسید. ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را با تمام تقوی که او را میسر است بترسید تا آنکه خود را برترسید.
 ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را با تمام تقوی که او را میسر است بترسید تا آنکه خود را برترسید. ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را با تمام تقوی که او را میسر است بترسید تا آنکه خود را برترسید.
 ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را با تمام تقوی که او را میسر است بترسید تا آنکه خود را برترسید. ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را با تمام تقوی که او را میسر است بترسید تا آنکه خود را برترسید.
 ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را با تمام تقوی که او را میسر است بترسید تا آنکه خود را برترسید. ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را با تمام تقوی که او را میسر است بترسید تا آنکه خود را برترسید.
 ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را با تمام تقوی که او را میسر است بترسید تا آنکه خود را برترسید. ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را با تمام تقوی که او را میسر است بترسید تا آنکه خود را برترسید.
 ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را با تمام تقوی که او را میسر است بترسید تا آنکه خود را برترسید. ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را با تمام تقوی که او را میسر است بترسید تا آنکه خود را برترسید.
 ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را با تمام تقوی که او را میسر است بترسید تا آنکه خود را برترسید. ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را با تمام تقوی که او را میسر است بترسید تا آنکه خود را برترسید.
 ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را با تمام تقوی که او را میسر است بترسید تا آنکه خود را برترسید. ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را با تمام تقوی که او را میسر است بترسید تا آنکه خود را برترسید.

سخن مبارک
 در حد
 و تقوی
 است

که حسین را کوشی چون علی سینه اش بر بالک دادید بود بر سینه گفت حاشا و کلام از کشتن حسین ابجبار
 گفت بنان بر لب او را و دادند پدید که حسین را کوشی گفت لعنت بر قاتل حسین باو زید تند شد و گفت پس مرا
 که گفت گفتند شمر بن اجدشن شمر را بخواند بر حسین را کوشی گفت معاذ الله زید گفت دروغ میگویی ای بخت مردمان
 بر تهنی اند که کوشی گفت اینان من تمهت میکنند دروغ میگویی حضرت زید استخوانش گفت پس او را که گفته است شمر
 گفت من است گویم آنکه او قبائل عرب را جمع کرد و در بیت کمال کشاد و لشکر از اسب سلاح و علوه و خدمت او گفت
 حسین که پدید زید ازین سخن لغت عظیم موت و گفت لعنت خدا بر شما همه با نگاه و بی این بعدین که دو لغت حاجتی دیگر بخوان
 گفت حاجت دیگر نیست که هر بدیم با سرای اولان و خویشان بن تا به تمهت ایشان بیجا سازم و درین گفت این حاجت هم است
 حاجت دیگر بخوانه شایده فرموده را اهل من جازت مای با زید بر رویم بر سر رهنه خند کرد خود بطاعت و عبادت من شود بر
 گفت نیم حال است روزی دیگر بگو گفت فرود که فرود است مرا بفرمانا بر سر روم خطبه مثل حمد الهی لغت رسالت بیانا صلوات
 بخوانم زید گفت اینهم است فرود از خطابت سخن نام با چون فرود گفته زید زده خطابت بر العابدین میان شد خطیب
 فصیح شامی امقر که در و سناده که در موم بر آنرا آید صافه آنرا چون حاضر خطیب بر سر رفته زبان شادیش آل بو سیمان
 بکشود و در دست آل ابی طالب بسیار نمود و بطلان حقیقت امام شمس مقام حقیقت یلید بیان مع و درین العابدین
 به طاعت شده خود در نگاه توانست شد از دایمی و شامی چندی را مقوم که رضای مخلعون بر خط خال اختیار کرده اند
 را بنیادی بن بل کرد پیشتر چه بر زید شده فرمود که وعده او فاکن و اجازت که بر سر روم زید گفت بر سر زمین حاجت یار سخا
 استاده سخن که خوابی بوی اهل شام و موشی درین باب اصرار نمودند گفت ایشان فصح عربند با آل بو سیمان آمدت
 گویند کار شام گفته که جز در سال است چه بگو گفت با او نسبت که باشد که از جنود سخن نقل کند که در حجب عطف باشد و زید
 التماس که کار از زید توانست که و اجازت او شایده بر العابدین بالایی بر بر آید خطبه مثل حمد الهی لغت رسالت بیانا صلوات
 علیه و سلم او فرمود بر سر که سها او با هم مضحای شیرین بان بهدقت یعنی آن سه ضمایر بلغایا بیان با بر توضیف آن
 راه نیاید بدیع الفاظ و لکشا شیش چون دایم مسائل بل درین سخن عرض بلاغت مجتوی حقایق معانی جان ایشان بند قایم
 دلایل ابرار یقین لطایف ساعت و فصاحت مثل و منظوی آیات کلام کل تشجیه هر عالمیکه به طرایف سخنان
 چه ماه نو افزای بدین لطافت مخرابی دانگده کسی بیاسل زید و وصاف و خواجه و سرای او و بعد از حمد لغت
 معظمتی فرمود که همه لها از تائید آن موم و مجمع و سینه ها از شعله نصرت او گرم شد سببت غلام آن سخنانم که لالتس افزون
 به طریبان جز در زید چون فرموده پس آن مومای اهل شام هر که فرودانند و همه کنند باید که بلند که ستم صاحب هر و خداوند

از چهار پاره که از بیابان رسالت رسیده سر و خرامانش بی تاسا نسبت کردن سزای سر شاهی بود که داوی سوسه سلطان
 رسل بر روی خورشانش بی بوقتش از هر ذره آوازی آمد که نغزین خدای شمر و انصار و عوالمش بی ذکرته العزائم و دیگر
 کتب تواریخ مثل وصفه الاجاب و وصفه الشهدا و غیره بر آمده که بزیادند و در کوشک خود برای ابلهت حای مفر کرده
 امام علیه التحریات السلام را دختری بود چهار ساله نامش معلوم نیست و از اهل تاریخ نوشته و آنکه بعضی مشیگه گویان بی نوشته که
 مذکور شد می آید نسبت بچهرت کینه علیها السلام میکنند جانی دیده نشده چرا که حضرت سیکه بن هبیت سالی نام از حضرت
 قاسم شده بود و بعد بگویند که در مصعب ابن یزید رضی الله عنهما در نسبت نمودن و تاسا نسبت نمودن بکینه بفرقه عجمی مولا ناسا محمد
 دایمی حمزه علیه السلام بود و در الشها و این سخن سیر فرموده و حضرت فاطمه را چه حضرت کینه علیها السلام همان پیش نام
 حسن علیه السلام بوده شد و تاسا الهامی را از نسبت فرموده و القصد حضرت امام علیه السلام و در السیاد است و استی او نیز
 عاشق پر بود و بعد شهادت ایم می رسید که بدر کجاست ابلهت او را بهر هیچ تشلی میداند و آخر شبی در ارجواب
 دید که در ابلهت خود گرفته است از غایت نشاط پیدا شد و در اندیشه مضطرب شده فریاد بر داشت حال پرسیدن خود حقیقت حقا
 بیان نمود و گریستن آغاز نهاد و چیز میگفتند که ای دختر صبر کن مضمون این بیت را در میفرمود بیت بعلم الله که در کتاب
 شکیبانی نیست بی طاقت و در ذوق و شب تنهایی نیست بی یاد را پیش من آید و یا ما پیشین بر برید چون ابلهت
 این سخن زنان شتر شنیدند فریاد از نهاد ایشان بر آمد و همه جزوشن فرگفتند زیز فرط خوشن میدار شده و کس ستا
 اجماعت حال گاه شد گفت و بیدار شد و نامید شایسته ای با و مبارک کان صحن لوح و خاوان لطیفی نهاد و مندی زیندر
 بلان گفته و ابلهت آوردند گفتند زیز میگویی که سر بر سرین و نایند تشلی باید با چون نشین و ندر رسید که این گفتند
 مسئله این است همیشه طبق از سر گرفت سر و بدین نهاد چون نیک بنگرست سر بر زبانی از جگر بر شد روی در برد
 پد نهاد چون بداد دیگر بار این بیت را تعزیت او شد و صحبت حسین شهادت علیه السلام تجدید یافت ایات اجل
 با تاجیه غوغا در جهان انداختی به بار دیگر مائی رخا نمان انداختی به ابلهت دهنی آوردی در یای بلا بدین برت حسرت درین
 در زمان انداختی به شورش سرور کار انس و جان کردی بدگوشی خرس بر و جوان انداختی به عهد بجز بیدعت
 کرد و تعزیت ساینده ام کلثوم اجازت طلبیده که خارج کوشک در شهر نزلی رود و تعزیت ابلهت بیار و پس با اجازت نید
 بستری که ماتم گاه قرار یافته بود نشین نمود و زنان کا بجز تعزیت حاضر گشتند و ام کلثوم مشیگه گفت بود و میخاند و خاوان
 عرب اشک از چشمهای مبارک دیدند بر گایک بیت آورده شد بیت مانت رحمانی و اقی لکوت مسکاتی
 و کادی حسرت من بعد عادانی ابوالمفاخر مضمون اشعار دیگر چنین آورده ایات زیاد که بنویس و غنای

بهمانیم پسر فتنه خیزان همه را بر ما میزدند از او شدند ز مردم این آنکه نماند و جمله فتنه گرفتار بمانیم به در خاک رفتند و رخ برآید
 انوس که در حیرت یازمانیم عیسی و طیبیت و لهما بگذشت بر ما بلن با بر ما میزدند با او آوردند که برید سپاس حضرت
 میسا ساخته بر ارجاها داد و در این چنانچه این باشد تعین و نعمان بشیر با کسی که در این ای محافظت کرده و از بند
 منوچهر و او نام این عالمین مبارک پسر زوار را با سرهای دیگر فریاد کرد که با او در تمام ماه شصت و یک تخری مکنند در این
 مبارک انضمام او در سر او دیگر با بلن ایشان در پیوست در تخریب طبری می گویست که ابلهیت هر مشون در او قیام نمود بود
 امامین عالمین مع ابلهیت یعنی عمر بن محمد بن عمر بن علی حضرت زینب حقیقی امام حسین علیه السلام شهر با او حضرت
 امام حضرت سینه دختر خود حضرت امام عالمی قائم دیگر ابلهیت که در بلاد زیندیان ایشان یعنی بدو فتنه و حفاظت ایشان
 بهرینه تشنه ای در د ابلهیت پیری بود که در غیب باقی بود و برین صند زدنمان ستانند و بجز پیش آمد چیزی گرفت
 و ابلهیت از خوشنود شدند و در خواب خود فرمودند ما چون در ضریقه زینبوی صلوات بر او باد و این ام سلمه زوجه طاهره
 مع خاک که بلاک خون شده بود مع خمر حسین که بیار بود و ضریقه زینبوی شده همه با او از سوزناک از جگر چاک چاک گریه
 کرد و بجد و کجلا و کجلا که استیکه استیکه جانان تویم عزیزان و دمان تویم محنت کشیدگان با در حیران تویم سوزان گران
 از فرزند تویم ظلوان صحرای بلام تویم جوان میان سجد و بلام گدگوب حی کو فیان سو فیان از در خنجر ستمشایان سحایم
 تشنه لبان با تویم که باز دگان عقاب عتوبایم سلام ز زندان لبندان آورده تویم از شرارت شکر ناه بر وضه جمنه آوریم
 ابیات با رسول کند از وضه پایزه سترنگی به ابلهیت خورشید راز و غمناک در حین با در بلاد شمسانین گرفتارند
 کس با در جهان هرگز گرفتار چنین به خوابان با بجدند حسین و حسن جناب است طالب ام سلمه را در کنار فتنه و دختر
 شاه دین ناپه در پیش بسیار کردند الغرض از ساکنان این منوره چه اولاد و چه درین انصاف و سخاوت کباحتی که زنان
 کوکان ایشان تین ناله و زاری با بزاران طرب بقراری شریک نام ابلهیت رسول الله بودند در میان آن با کج بود حضرت
 دشت خلسه سینه چاک دوات نناک است سیرت مطلقا در جهان کون و فساد کس چنین لغزیت نیا ریاد ام سلمه رضی الله
 عنها ابلهیت بسیار داد و کسانی را که از عمر شاه هر دم می گریستند عدله ثواب از فرمود و ظاهر است که در سیرت با امام اکبر
 درین سول تقنین موجب حبیل و سبت جزای جزیل است ابیات دیده که بهر شهید که بلا شد بگزاره با بایز نور سعادت رو
 روز شمار از عشق تشنه نشانه شهیدان با کون که هر شکی بحسب دیده بخنجر با زهر که او در زکریا است بهرین با بال خود
 فریاد و فتنه در و حال که این نام عظیم جهان است که ملک فلک حین و در نیانات جمادات حیوانات بر و بحری است و خاک
 و بودش کلیم جمعین مصروف این نام شده از چنانچه مولانا عبد العزیز بلوی رحمت الله علیه بکثرت درین باب حدیث آورده که حدیث

بزبان خرمه آمده می آید و حدیث گسیستن رسول خدا صلعم بالا بیان کرده شد بر او بیعتی بود بنوعی از بصره زد و گفت
 لَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنَ مَطْرَبَ السَّمَاءِ دَقَّ أَصْحَابُنَا وَجِبَابُنَا وَجَرَانَا وَكُلُّ شَيْءٍ لَنَا مَلَانٌ كَمَا أُورِدُ
 بیعتی ابو نعیم از زبیری که گفت بلغنی ذی قریب قتل الحسین لم یثقل حجج من ابحار بکیت المقلدین
 الا وجد حخته دم عیبط برادر و بیعتی از ارم جان قالت یوم قتل الحسین اظلمت علیکنا
 فلا تاوم بحس من احد کم من عقولهم شکی کجمله علی وجه الا حنوق و کثرت حجج علیکنا
 الا وجد حخته دم عیبط و نیز مر و سیت که از روز سنگی برداشته نشد که در آن سخن تازه بغایت سرخی نبوده باشد
 و این علامت گسیستن فلک که دست همین چهار بکثرت حدیث منقول است حمزه و چهار حدیث دیگر آورده شود که
 این فارسی سهیل باشد و سیت که از این شیرین که بعد شهادت امام موسی و مقام سرور جهان است که از این
 سرخی باسمان در گوشتش ماه همین حال ماند این شیرین گفته که پیش از شهادت با نام ابو محمد الکرام سرخی شقوق است
 نبود همین اسب سیگورید این جزئی جبهه رخ شدن آسمان بوجه وجه بیان کرده که چون فلک با سری سوار همه سوره از
 جسمت علامت غضب و قاتلان حسین علیه السلام سرخی آسمان طاهر ساخته و بعضی گویند آسمان تابعدت و از
 اشک خون گریست که دیوار و عمارت سرخ شده بود و کواکب و شهاب از آسمان پان برید که بگرد افتادند
 و بعضی گویند چندان بارش سخن شد که از خانه با کوه چوهای خراسان شام و کوفه و روم بود و امام ملک خراسان
 بد الامارت کوفه و از نذر دیوار خانه خون مان که در روز شهادت امام خالد نام آفتاب کسوف گرفت و بار بار فرود می آمد
 و یقین آمد بدان که قیام قیامت که در حدیث منقول است که قافله از زمین سومی عراق میرفت بالمشکیز بدین وقت کردند
 شتران قافله من که بار در سن آنها بودند در سن تمام خاکست گردید و بعضی گویند در سبکهای شکر نیز بود و در عیاشیه جو خاکست گردید
 گوشت شتران بجهت آن بر می آمد برادر و حاکم و قیصر که از آن از این عباس رضی الله عنهما گفت و می فرستاد و از آنجا سوسلی محمد
 صلی الله علیه و سلم که تخمین بر آن تمام می آمد که در آنجا بنام آن کس از این بود و در آنجا هم کشت با تمام فرزند خنده تو
 بنفستاد و بنظر بنفستاد یعنی یک و چهل هزار و صد و پنجاه و نهم کشت با تمام فرزند خنده تو
 بنظر آورده بیان هم در ذکر عقوبت قاتلان امام با عبد الله الحسین علیه السلام بر اویت وضعت الاجناب
 و وضعت الشهدا و دیگر کتب معتبره منقول است بصحیفه رضویه که کشند امام حسین علیه السلام در تابوتیست از آنست و
 و پائی و بسلاسل تشنید عقوبتس از حد و حصر بیرون نیز بصحیفه رضویه منقول است که رسول خدا صلعم فرمود که هر
 علیه السلام بعد وفات بارون علیه السلام با مژش می دست بد جا بر شمش می که اگر در خورشید آمدن شمشک خدای اولی از

بیعتی ابو نعیم از زبیری که گفت بلغنی ذی قریب قتل الحسین لم یثقل حجج من ابحار بکیت المقلدین
 الا وجد حخته دم عیبط برادر و بیعتی از ارم جان قالت یوم قتل الحسین اظلمت علیکنا
 فلا تاوم بحس من احد کم من عقولهم شکی کجمله علی وجه الا حنوق و کثرت حجج علیکنا
 الا وجد حخته دم عیبط و نیز مر و سیت که از روز سنگی برداشته نشد که در آن سخن تازه بغایت سرخی نبوده باشد
 و این علامت گسیستن فلک که دست همین چهار بکثرت حدیث منقول است حمزه و چهار حدیث دیگر آورده شود که
 این فارسی سهیل باشد و سیت که از این شیرین که بعد شهادت امام موسی و مقام سرور جهان است که از این
 سرخی باسمان در گوشتش ماه همین حال ماند این شیرین گفته که پیش از شهادت با نام ابو محمد الکرام سرخی شقوق است
 نبود همین اسب سیگورید این جزئی جبهه رخ شدن آسمان بوجه وجه بیان کرده که چون فلک با سری سوار همه سوره از
 جسمت علامت غضب و قاتلان حسین علیه السلام سرخی آسمان طاهر ساخته و بعضی گویند آسمان تابعدت و از
 اشک خون گریست که دیوار و عمارت سرخ شده بود و کواکب و شهاب از آسمان پان برید که بگرد افتادند
 و بعضی گویند چندان بارش سخن شد که از خانه با کوه چوهای خراسان شام و کوفه و روم بود و امام ملک خراسان
 بد الامارت کوفه و از نذر دیوار خانه خون مان که در روز شهادت امام خالد نام آفتاب کسوف گرفت و بار بار فرود می آمد
 و یقین آمد بدان که قیام قیامت که در حدیث منقول است که قافله از زمین سومی عراق میرفت بالمشکیز بدین وقت کردند
 شتران قافله من که بار در سن آنها بودند در سن تمام خاکست گردید و بعضی گویند در سبکهای شکر نیز بود و در عیاشیه جو خاکست گردید
 گوشت شتران بجهت آن بر می آمد برادر و حاکم و قیصر که از آن از این عباس رضی الله عنهما گفت و می فرستاد و از آنجا سوسلی محمد
 صلی الله علیه و سلم که تخمین بر آن تمام می آمد که در آنجا بنام آن کس از این بود و در آنجا هم کشت با تمام فرزند خنده تو
 بنفستاد و بنظر بنفستاد یعنی یک و چهل هزار و صد و پنجاه و نهم کشت با تمام فرزند خنده تو
 بنظر آورده بیان هم در ذکر عقوبت قاتلان امام با عبد الله الحسین علیه السلام بر اویت وضعت الاجناب
 و وضعت الشهدا و دیگر کتب معتبره منقول است بصحیفه رضویه که کشند امام حسین علیه السلام در تابوتیست از آنست و
 و پائی و بسلاسل تشنید عقوبتس از حد و حصر بیرون نیز بصحیفه رضویه منقول است که رسول خدا صلعم فرمود که هر
 علیه السلام بعد وفات بارون علیه السلام با مژش می دست بد جا بر شمش می که اگر در خورشید آمدن شمشک خدای اولی از

و آخرین ابدیای قم آنرا شش گزیم و چشمه گزافال حسین از پنجم و خود کفالتش هم نمود و در آنه الطرب است امام که تفرست که
 فرمود روزی از قتل سید شهید امام الهادی علیه السلام و التنا و کینه که در قم ای ای محمد گفت که قبل از آنکه پیش خداوند شود و سخت ترین
 بلا که شد بر جانش حاجی گفت و نخست من بقتل می کشم و بعد از آنکه بخارجی بفرستد و در آنجا که شکره از قدرت است از اجرائی درین
 افتاد و سوزن غازی نهاد و خود را با آب افکندش و در آنجا تمام رخساره هلاک ساخت امام حسن بصری حمزه علیه السلام است که شخصی
 نزد می آمد و در آنجا که تعلیم مسائل شرعی و حالش بود که در آنجا که تلمذ و شکر بود و در آنجا که شکر بود و در آنجا که شکر بود
 روزی که بود که بیایم و کس باطن آنکه بود که منع آنجا که شکر امام حسین علیه السلام نمودند پس از چند روزی واقعه که بلا جان است
 که قیامت قائم شده از غلبه لشکر طلبت می کشم و کشیدند تا گاه دیدم که رسالت باطله و علی رضی فاطمه زهرا و حسین علیهم السلام در
 استیجاب رضی الله عنهم ربی و شکر خداوند و در آنجا که مسقاییان در آنجا که سیدین پیش حضرت رفیق و اهل بیت امام جازت او با وجود
 اجازت کسی که میباید حضرت رسوله اش را دیدند و گفتند یا رسول الله این از احضان قیامت است که با وجودی باشد که امام است
 حضرت اینند و فرموده است و خط آنرا چون از آن نظر اینند پدید آمدن من با خود با فخر از آن نیز به خود و قطران میشود و
 بوی آن موجب است و دانست که امام حسن بصری شنیده و از آن مجلس خود پیرن فرمود پس از چند روزی از بخاری فریاد ملک شد
 بیت اعلی و در خروند و مرگی که از آن تیر نباشد بنی الوالمفاخر آورده که مردی نقاب را افکند طواف کعبه نمود و
 خایه ای زد و آنم نیز آکا حرم گفتند که ای سیدی از رحمت حق کفر است چه چند بندگی که بیره چون کینه از دعا کفرش فرزند
 گفت بسیار و بشنودید چنانکه در این روز یکم پس از شهادت با عالمه تحسنت الاسلام با اینجا کس ای کبیرانی مبارک اما
 به امام فرمودم آن بدران بن مهران و در میان ده خمر خوردند من سگای ششمی ای ای بدران خمر خورد و کفایت در سبب بودم
 که ناگاه از گریه و زاری آمد کسی نظرم نهد چون سبب گزیم دیدم که خمیه از آسمان فرود آمده بر سر مبارک امام علیه السلام
 و سترن با تنهای نرانی فرود آمده بارت سر مبارک میزدند و با جا نبر و عاصمه پیدای می سر سترن آده بود و در سبب که اینها
 چه کسانند گفت قبران در گاه الهی اندکی جبریل و دم یکاییل سویم از این ناگاه جبریل خمیه را برد و گفت انزل صغی اودیما
 که آدم و عنایت او پس فرود آمد زیارت منور و ظهور نمود خمیه را بردند بعد گفت انزل یا حی یا قیوم و سام فرود آمد پس از آن
 گفت انزل یا خلیل الله بریم و معیل و سحاق فرود آمدن بعد گفت انزل یا کلیم الله صومی یا رون نازل شدند بعد
 از آن گفت انزل روح القدسی از منور و از این بنیارت سبب مبارک فرود آمد و چون در آنجا که او در بنیارت نمود و در آنجا که جبریل
 بیخورد که گفت انزل یا حبیب الله حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مبارک که با او شرف الهی است هر دو علی رضی فاطمه زهرا و امام حسن انزل اهل انوار
 رسول الله علیه و سلم از آن جمیع این مدیدیم که بر طهر این صلی الله علیه و آله و سلم مبارک که با او شرف الهی است هر دو علی رضی فاطمه زهرا و امام حسن انزل اهل انوار

مبارک حضرت نهاد با در حین منو با جده یک نفره بر کب از شنگاران جور و جبارین سیدیه حضرت را در وقت در
 مبارک کرد و ایلده بگریه از جمع بنیاد و سل و لیا و صی که حاضر بود بمواقت حضرت زار بر گریستند و جبریل علیه السلام آمد
 و گفت یا رسول الله اگر فرامی باین شام و کوفه آن کم که با قوم لوط پیغمبر علیه السلام در حضرت منو ای او صبر کن که روی
 قیامت من با قوم خصمی کنم و تمام خستین نام جبریل گفت حمی از لاکه از فرمان سیدیه است این جنایتی بود که ایام
 حسین با گویانی میکنند و خمر خورند و پلاک کردند حضرت منو بخور فرما بخت بند پس انفر شنگان بر تپه سین سر از آن
 به جباه تن زید زندی آسوی افتاد و در زبان سخن میخاک را بشدی چهل یکس سوخته با خاک باشد اندیز و دیگر که چون
 فوت من سید کفر الامان یا رسول الله حضرت منو که عفو الله لک یعنی خلعت میانه دو امانت باد من شنگ
 در کلام خیر الامان نامند ام ای کم گفتند نقاب حرم و لگند رفته گفت از موم قیامت این از ان اقصی است من تغیر شد است پس
 بمالغان جماعت نقاب زدوی در وقت مردمان میدید که روش از غضب الهی حج ک و ندان چندان گز از زمین
 بیرون آمد از حرم و از کعبه بیرون کردند منورده قدم نهفته بود که صاعقه از نواید شده ان پاک است حسنه انفضه و میان
 او زنده که بعد از شهادت با نام و بعد از کلام صبح کی از کوفیان و شامیان که شریک حرام الکونین بودند با ایشان سر بر
 و بقوی گرفتار شدند رویت کرد ابو نعیم از طریق شقیان از جده خود که میگفت حاضر شدند و مقل امام اهل بیت علی را با آنها را
 تناسل دراز شده می چید از بلک گویند که می بست که گویند که بگردن حج بر میان میکنند و دیگری از حالت سید که بمصل سید
 که همان از آب ابدی حرم و تمام منو شید از او سیر نشدند و در نیست که در یک تیر بر گوی علی صخره بود بمقلای منو که یک جانب
 شدت جارت بود پس پشت کثرت بود سر چیده در پیشین باو پین میکشیدند عقب او آتش خور می فروختند تکین میشد
 و دفع شنگه دیگر دیار وجود کشید است بجا از شنگش محقق شد و پهر عقوبت پلاک گردید ز دریت شیوا بصحت سید که از قتلان
 امام ملک هم صبح کی بود که پیش از مرگ سوار شدند بملا متلا انگشت بقتل خواهد یافت و یک در کفر الغریب بود که بعد از شهادت
 شاه عالم پناه جان برین بریدار و عامه خناب سینه بود دیوانه شد و نوبت نچیر سید و بهمان قید پلاک شد و دخل جنم گردید همچون
 خصمی متحصیل طهرش که یکصد و سی و دو است از کثرت جهت از تن مظهر و نور شیده بر تن پاک خود بود که سید بر من شد و بر
 گفته اند عبدالرحمن بن حصین آن که تیر بود بر شد موی موی محاسن و درخت آسود بن حفظه یک شمشیر شاه پند
 برگرفت مجرب و مسمومه پلاک گردید بالک بن بسیار چو شنگان را فرار گشت از عقل افتاده یا ده گوشه که مردم با و نزل و
 میگردند و سنگ موی نیز دند که از کثرت سنگینی مغز ایشان شد و بر و بشو ابل و ده که شمر قدری از سرخ بازوی
 شاه فلک را گاه یافته بود قدر از ان خیر خود داد و او بزرگری داد که بر طیار ساز و چون زر که کوه آتش اندخت

که سیرک طرب کر حضرت امام شافع الانام صلعم را نهاد بود و نیز از نام ترند رحمة الله علیه بنده خود را عماره بن نفلان کنایه چوین
 ابن زیاد صحابا او را سجده و در خیمه نهادند برین انجا رسیدم او در فرقه شریفه که می نایگاه ماری بدیدم که بیاید میان آن کاه و بدیدم
 پیشی نیز یاد زلفت اندک مانی توقف کرده پیران کبر فرت نماید باز فریاد زد درم باند که می بدیدم که همان یاد میان عمل کرده بود
 چند فریبتم بهمین خیمه اتفاق تا که تکرار سیران می پرسیدم که بعد از زانی پیران انام را چه کرده اند و دره که علم اسلام فرموده اند
 که کافان بود که با شادین می نمودن این از علامات عدل است این نفلان نیز در شواهد نقل است که خطبه بخواند و بدین است
 امام القلمین بنی عبدالمطلبین می پرسیدم که او را شنیدید خدا او را ندیدید بخواند این حدیث است ایضا القائلون بحسبنا
 جهلا البشر و اب العدا و کشف کید اقایان این را روایتی است که با شادین انقلب و در حج بیت و منیت که این من
 آسمان شما میکنند اگر و دنیا و ملائکه در حج بیت نیست که لغت که دست شما یسلمان بن و علیها اسلام بان خود و علیا مریم علیها
 که حاجت است بان و هم نشوید از دانه بان یا ان فرض و مگر کینه کنایه ایشان قوم است و در احوال متاقتند کینه
 شفاعت جگه بود که کینه سیران که این هم کوشش که گفتند زرد تهاوت که بیایم و انما فخر از رحمة الله علیه در که جهالت
 و تاریخ نوشتن این است بر شریف غنچه بود است حسنا که در صد سال پیش از بعثت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود و در حج
 هر چهار بیت که ایام سیران کردی که حسین شنیدند شفاعت جد او را بر روز شمار عین است بلکه فی نزد کسی از نظر جفا و شتم و غنا
 بقتل ساند باز خواهد کرد مظلوم مظلوم مقتول و شفاعت و طوطی است از ان لعین که در جهل است است اولی صطفی
 بر خن حسین بنوز میزد و طبع طبع خدی شفاعت بنوی قطع می بان از این سجاسین به بغم دور و سپر ان نکره سا
 تو اب این شهید به بصیبت یکان حسین بنی این جز ضعیف محبت باطنی او داد علی سید مرتضی رضوی رسولی سکر
 موضع هدیون با بصلان السیطنت که در خیمه است که این کتاب بدو حقه تمام نماید جوید جوید و خرد خرد و خرد خرد
 طول شد ریایرت است رسول ثقلین نه یارب الکنده بدین به عصیان ما در حقه کن عرضا بی بن حسین
 علی محمد و علی ال محمد و کذرت محمد و کذرت محمد از واج محمد کجاب محمد و فصل هفتم در بیان
 ولادت و وفات اولاد حضرت مائس العابدین علیه الصلوة و السلام در تالیفات است که در جناب کتاب امام
 چهارم تا از این شاعری که در کتب است تقدیر بن العابدین نام علی بن حسین را در صورت کشته و خود عماد فضائل می نوشتند
 فضائل حمیری را در جمله تالیفات خود که یک شب در نماز توحید بود سلطان بصورت زرد و کاندازید و از عباد مستغنی و سائر
 علیه السلام و اتفاقا که می گفت با می بگردید پیشاد و خاک شد که نماز قطع کرد پس از انقا شکست این بر که شیطان امام
 دشنام او در خطبه نمود و در شواهد نقل است که در نام حضرت سید الزمان در خود او شنیدید و تقابل کردید که در انقا

و شش سال مسرتی او آنجناب منزلت بسرتن راهگان خاص و اولاد آنحضرت روایت موصول بحسن عسکری و
 حسین که بر عتبات الجهادین عهد و صحیفه و عایشه از نطفه فضل چهارم در بیان ولادت و شهادت اولاد
 حضرت امام حسن عسکری علیه السلام آنجناب فلک ثواب امام یازدهم است از ائمه اثنا عشره اسم مبارک حسن کنیت
 ابو محمد لقب کنی باوی عسکری نفس نکلین ان الله شهیدها ولادت آنحضرت در جمعه نهم ربیع الثانی سنه ۲۶۱ و صد و
 دو و هجری بقدر آنحضرت امام علی نقی علیه السلام مادر مملدی که معروف بجبریت و بعضی گویند سوسن فات آنحضرت جمعه نهم
 ربیع الاول سنه ۲۶۲ و صد و شصت و شصت هجری سن شریف بست و نه سال و چند ماه است شش سال بعضی گویند آنجناب
 زبیر او مزار عدس در سن سه پهلوی قبر بزرگوار خود و صلاوة الله علیها اگر است خرقة عبادت آنحضرت ایامانی نیست
 درین مظهر حضرت عثمان کرد از آن جمله منقول است بنحو این که گفت پیش امام محمد علی علیه السلام از فقر شکایت کرد نماز یانه بدست
 داشت بین باکاوید و که زمره ای پانصد نیا بیرون آورد و درین دو دلیکی کل کرد که آنحضرت فقه نهم متضمن است
 مسئله و اینجا است که از بیع نیز سوال کنم فراموش کردم و بخورد در آنجا من تخیر فرمود که جواب تک تو نیست و بخورد
 که از بیع نیز سوال کنی فراموش کردی بنایت قل یا ناسرین و در آنجا و مسلما علی انرا هدی بر پاره
 کاغذ نوشته بدون محمود بدانشا الله تعالی شفا خواهد یافت چنانچه حسب الامر امام عالی مقام عمل نمودم آن محمود شفا
 یافت عتبات البعین سنت جماعت امام حسن عسکری علیه السلام را فرزند نیست مانزد فرقه ثانیه آنجناب را فرزند
 باسم محمد مهدی علیه السلام و فضل یازدهم در ذکر امام آخر الزمان محمد مهدی علیه السلام و خانقاه کتاب
 منقول است و صحبت سید علی آنجناب بنظایر آنحضرت از ائمه اثنا عشره حیا پنج روایت ثقات منقول است
 بصواعق محرقه ترجمه یکصد حدیث در روشی در روایت که مسلم و ابو داود و نسائی و بیهقی غیر هم که فرمود آنحضرت صلی الله
 علیه و آله سلم که محمد مهدی از عتبت من خواهد بود از اولاد فاطمه علیها السلام تم روایت است احمد ابو داود و ترمذی و ابوی
 فرمود آنحضرت صلعم که هر گاه یک دراز زمانه باقی خواهد ماند بر اینگونه و حق سبحانه تعالی مرد را از عتبت من فرماید از
 این است من هر یک عالم را از عدل نهی که قبل وی پراز ظلم خواهد بود و روایت است از احمد ابو داود و ترمذی که فرمود آنحضرت
 صلی الله علیه و آله سلم که دنیا متعصم خواهد شد تا وقتیکه مالک دنیا پیدا نشود و می این است من که اسم وی موافق اسم من
 است و عتبتی دیگر آنکه از ابو داود و ترمذی که فرمود آنحضرت صلعم که باقی نماند دنیا اگر که زود دراز زمانه از دنیا می رود
 بر آنکه در آن روز مرد را از اهل بیت من که اسم وی موافق اسم من باشد و اسم پدری موافق اسم پدر من بر آن روز
 چنانکه از جبر و ظلم شده باشد احمد و غیر او آورده اند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم که محمد مهدی از اهل بیت است

هشت سال از سال نوزدهم تا نانی امام محمد مهدی علیه السلام سپید شد و موجود است نام می گویند تا بواقعه
 و لقب محبتی و تقایم و مهدی و نظر صاحب الزمان لادت و در سن امی هشت و بیوم رمضان المبارک سن
 در صد و پنجاه و هشت هجری و در سن که دو صد و شصت و پنج هجری بمکه و در سن که در سن که در سن که در سن که
 که چون بود و آمد بر پنج امین و نوشته بود قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا
 و مرویست که چون از مادر زبور زور آورده فرمود بجای که گفت با پنج باب همان هشت و عطفه بود احمد بن محمد بن
 و مردی که نقل کرده که در امام حسن عسکری علیه السلام فرمود عرض کردم که این رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 بخانه زاده و بعد از ساعتی پیران گردوی بدوش گرفته چهره شب چهارده سن سیاهگی بعد از آن موهله ای فلان گرز
 حق سبحانه تعالی فضیلت میدهد این زاده زنده را بنویزمی اسم این بام رسول خدمت صلوات و کنیتش کنیت حضرت صلوات
 فقط و گسائیکه در زنده میدنند میگونی که با نقضای بلاد مغرب بلد با تصرف است و از فرزندان اشبات میکنند و اولی علم
 بالصلوات محمد که این کلمه چند بطریق خفیه از بیان مناقب فضایل حال این معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
 بعرض تبیان بدیانت ال پیغمبر چه که با را محرم اندیش ان مغیره حضرت خذرا ل و علم نذیر نسبت ال اینها ساری
 خلق جهان به گزنی ضرب الشن صحیح و شریف و جلاله کتاب رسد محمد که این مختصر نیا که کثر خلعت نامی بود
 امیر ناظر ان ناظران چنان است که اگر جایی خطای و سهو سپند نایل عفو پیشند این بنده جناب حدی و مقادیر
 شریعت محمدی را یاد دعای خیر نمایند و احادیث روایات که از کتب صحاح و معجم و تالیفات من السنت فی ایاک
 السنت تالیف مولوی عبد الحق محدث بلوی سعادت ال کونین تالیف مولوی محمد ارم الدین میره مولوی جانا
 مصروف بلوی و مشهور ترین تالیف مولانا شاه عبدالعزیز بلوی رحمة الله علیه و رحمة الله علیها و قبول محمد
 روضه الشهداء و شجرة العالم و جلال ان طبقات ناصری و سیر النبی و غیر القاصص من جامع الحکایات و غیره که
 کتب تابعین سنت و جماعت است جمع نموده ام حتمالا اگر کدام روایت غیر مستند خواهد بود ثانی یافته شود و نقول است
 مذکورین است که امر سنا و خود آورده اند تفصیل کتاب را روی نقل نموده بل مطالعه اگر کسی واقع شود و حال
 و غیر صورت ان کتب تحقیق نماید بر زنده اعتراض نکند که بنده فقط مولانا ان روایات است و عثمان و عثمان
 بری الذمه اللهم صلی علی محمد و علی آل محمد از واج محمد اصحاب محمد سبحان سرایک
 سبانه العزیزت عما یصفون و سلام علی امن سلیک و الحمد لله رب العالمین
 تاریخ ششم شهر رجب الحرام سن ۱۳۳۳ هجری بمکه تیر که سنی روضه ال اربعه تعالی طبع در آمد که با باشد الله

۲۰۸





